

صد سالگی حوزه قم

دقتروم

به مناسبت صد ساله شدن حوزه علمیه قم

نوروز ۱۳۰۱ - ۱۴۰۱ خورشیدی

به کوشش

رسول جعفریان

بهار ۱۴۰۱

سرشناسه : جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده و مولف

Jafarian, Rasul

عنوان و نام پدیدآور : صد سالگی حوزه قم: مجموعه مقالات به مناسبت صدساله شدن حوزه علمیه قم، نوروز ۱۳۰۱ - ۱۴۰۱ خورشیدی / به کوشش رسول جعفریان.

مشخصات نشر : قم: نشر مورخ، ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱

مشخصات ظاهری : ۷۸۰ ص.

شابک : ج ۱ ۸-۶۹-۶۳۰۰-۶۲۲-۹۷۸ ج ۲: ۳-۷۷-۶۳۰۰-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت: ج ۲ (چاپ اول ۱۴۰۱) (فیپا)

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: مجموعه مقالات به مناسبت صد ساله شدن حوزه علمیه قم نوروز ۱۳۰۱ - ۱۴۰۱

موضوع: حوزه علمیه قم - تاریخ - مقاله ها و خطابه ها

موضوع: essays, Hozeh Elmiyeh Qom - History - Addresses, lectures

lectures

رده بندی کنگره : ۴۷ / BPV

رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۰۷۱۰۵۵۱۲۸

شماره کتابشناسی ملی : ۸۴۴۲۷۴۴

وضعیت رکورد : فیپا



صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)

دومین مجموعه مقالات به مناسبت صد ساله شدن حوزه علمیه قم

به کوشش رسول جعفریان

(استاد دانشگاه تهران)

نشر مورخ

نوبت و سال چاپ: اول / بهار ۱۴۰۱

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

قیمت ۲۷۰ هزار تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

در باره دفتر دوم صدسالگی حوزه قم	۷
اصلاحات ارضی و چالش دربار با علما / رحیم روحبخش	۹
عقلانیت آیت الله حائری در شکل گیری .. حوزه علمیه قم / سید ضیاء مرتضوی	۴۱
مواجهه فقهی حاج شیخ عبدالکریم حائری با مظاهر تمدن / محمد سروش محلاتی	۶۹
رساله موسس: نگاهی به رساله عملیه آیت الله شیخ عبدالکریم حائری / مجید غلامی جلیسه ..	۸۵
فضای باز سیاسی دهه بیست، زمینه ساز احیای حوزه علمیه قم / رحیم روحبخش	۱۳۳
وصف علمای قم در شعر شیخ محمد علی انصاری / رسول جعفریان	۱۹۷
شیخ محمد علی انصاری و ادبیات ردیه نویسی در قم / رسول جعفریان	۲۲۹
نقش حوزه و روحانیت در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران / سید جواد ورعی ...	۳۰۹
ادبیات نقادی تمدن غرب در قم (سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ ش) / رسول جعفریان	۳۳۹
چند معنایی تعبیر «حوزه علمیه قم» در دو وقفنامه / امید رضایی	۳۹۹
تبعیدی های حوزه علمیه قم در دوره پهلوی / رحیم روحبخش	۴۰۷
آیت الله شیخ ابوالقاسم دانش آشتیانی / مهدی سلیمانی آشتیانی / اسدالله عبدلی آشتیانی ..	۴۷۹
قم به روایت سالنامه دبیرستان حکمت و مجله راه سلامت / سید فرید قاسمی	۵۱۱
برگ هایی از تاریخ حوزه علمیه قم / به کوشش رسول جعفریان	۵۱۷
زندگی و کارنامه سید ابوالفضل تولیت / حسین قربانی	۶۲۵

۶ □ صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)

- سید ابوالفضل تولیت و تاریخ بنای شهرک امام خمینی / محمد مهدی هادی به ۶۶۷
- بیوت علمی قم در قرن چهاردهم / ناصرالدین انصاری ۷۰۵
- آیت الله شیخ محمد خالصی زاده و چالش در قم / حمید کرمی پور / رضا مختاری اصفهانی ۷۱۳
- سرگذشت کتابخانه دار التبلیغ اسلامی / ابوالفضل عرب زاده ۷۲۵
- احمد اثنی عشری، روحانی و شاعر قمی / سمیه [و] فرشته اثنی عشری ۷۵۱

شیخ محمد علی انصاری و ادبیات ردیه نویسی در قم

رسول جعفریان^۱

از زمانی که حوزه قم شکل گرفته، همواره یکی از زمینه های بحث، مقابله با افکاری بود که نظم فکری عمومی حوزه آنها را بدعت می شناخت. در این زمینه تجربه های مختلفی در طول دهها سال وجود دارد که برخی از آنها مورد توجه قرار گرفته و برخی نیز هنوز آن چنان که باید و شاید بررسی نشده است. زمانی که کسروی و حکمی زاده اندیشه های تندى علیه تشیع در اوائل دهه بیست در ایران منتشر کردند، بویژه کتاب «اسرار هزار ساله» علی اکبر حکمی زاده که خود فرزند یکی از روحانیون مؤثر در تأسیس حوزه و مدیر مدرسه رضویه قم بود، موجی از نقد نویسی در این شهر به راه افتاد. طبعاً روحانیونی از بیرون از قم نیز در این زمینه مطالبی منتشر کردند. در باره اسرار هزار ساله و نقدهای آن در جای دیگری توضیح دادم (حکمی زاده در چهار پرده، قم، مورخ، ۱۳۹۸). چنان که از نقد های مفصل حاج سراج انصاری علیه کسروی هم در کتاب «جریانها و سازمان های مذهبی» و نیز «چهره درخشان مطبوعات اسلامی، حاج سراج انصاری» نوشتم. به هر روی، در این زمینه باید مروری جدی بر مطبوعات وقت قم، انجام شود تا سیر این ردیه نویسی ها بررسی شود.

و اما در دوره اخیر، در یک مقطع زمانی مشخص، شاید از حوالی سال ۱۳۴۸ ش به بعد، همزمان بحث شهید جاوید و دکتر شریعتی در قم و بسیاری از شهرها بالا گرفت. در هر دو مورد، بویژه در مورد شهید جاوید، آثار متعددی نوشته شد. همزمان، نقدی بر تشیع از سوی مردوخ کردستانی انتشار یافت. به علاوه، در سالهای پیش از انقلاب ابوالفضل برقعی نیز به تدریج انتقاداتی را در باره تشیع مطرح کرد. در تمام این موارد، مرحوم محمد علی انصاری نقدهایی نوشت و منتشر کرد. طبعاً در باره شهید جاوید، فهرستی از کتابها در دست است که در جای دیگری بر آنها مرور کرده ایم. در باره شریعتی هم اطلاعیه های مختلفی از سوی مراجع و برخی از علما نوشته شد. به جریان های دیگری هم از نظر نقد نویسی در دهه چهل و اوائل دهه پنجاه می شود توجه کرد که یکی از آنها انتشار کتاب مسأله حجاب آقای مطهری

^۱ . استاد دانشگاه تهران (گروه تاریخ).

۲۳۰ □ صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)

و نقدهایی بود که بر آن انتشار یافت. شاید در کنار اینها، نقد های سنتی بر صوفیه را نیز باید فهرست کرد. محمدعلی انصاری، چنان که خود تصریح کرده، درس طلبگی نخوانده و بیشتر با مطالعه متون روایی دینی، دانش دینی خود را تقویت کرده بود. در عین حال، از نظر حساسیتی که نسبت به نقد افکار متفاوت داشت، بیش از بقیه درگیر این مسأله شد و آثاری را پدید آورد. علاوه بر این، او نویسندگی را از جوانی یاد گرفته بود و این نقصی بود که بسیاری از حوزوی ها داشتند و نمی توانستند، شاید جز در حوزه فقه و اصول، کتابی بدون بنویسند. این نقدها عبارت بود از:

- دفاع از حسین شهید، رد بر کتاب شهید جاوید، تألیف ۱۳۹۱ق / مرداد ۱۳۵۰ شمسی، ۴۹۸ صص. (بدون ناشر، با ذکر مراکز توزیع).

- دفاع از اسلام و روحانیت، (ج ۱) پاسخ به دکتر علی شریعتی، ۴۶۰ صص، رجب ۱۳۹۲ / مرداد ۱۳۵۱، (در تیرماه ۱۳۵۱ در تیراژ دو هزار نسخه در چاپخانه مهر استوار قم منتشر شده است).

- دفاع از اسلام و روحانیت، پاسخ به برقی و دکتر علی شریعتی، (ج ۲)، دفاع از اباذر سوسیالیست اشتراکی! دفاع از سه امام: علی بن الحسین، موسی بن جعفر، و علی بن موسی الرضا (ع)، دفاع از خواجه نصیر الدین طوسی، بهاء الدین عاملی، علامه مجلسی و برخی از علمای معاصر، انتقاد از نامه ای به پدر دکتر شریعتی. ۲۷۱ صص. قم، چاپخانه فیض،

- پاسخ به بداندیشان یا حمایت از اسلام و تشیع، (ترجمه و نگارش محمدعلی انصاری)، (این کتاب تحت شماره ۲۳ به تاریخ ۴۷/۴/۲۰ در دفتر ثبت رسالات اداره آموزش و پرورش شهرستان قم به ثبت رسید)، ۶۹۲ صص. رد شیخ محمد مردوخ کردستانی.

- محمد پیغمبر شناخته شده، نقد کتاب: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت.

- انتقاد از چند نویسنده معاصر در نقد کتابهای پیامبر، محمد پیامبر و سیاستمدار، عایشه بعد از پیامبر، ابوسفیان شیخ الاموین

نقد دکتر علی شریعتی

برخورد محمد علی انصاری با دکتر شریعتی را در حوزه قم، باید در کنار و امتداد دیگر برخوردها با آن دانست، زمانی که بسیاری از دینداران از نوشته های شریعتی خشمگین شده و از حوزه انتظار داشتند در این زمینه اقدام عاجلی صورت دهد. در برخی از شهرها، مانند مشهد و اصفهان، آیت الله میلانی و آیت الله بهبهانی در پاسخ سوالات مومنین مردم را از رفتن به حسینیه پرهیز داده بودند. در قم نیز، آیت الله مکارم نامه ای دکتر شریعتی نوشت و اعلام کرد که آماده است هر کجا لازم باشد با وی بحث و گفتگو کند. بیشتر این برخوردها در منبر و به صورت بیانیه بود، هرچند تعداد اندکی نیز کتاب نوشته شد. منبرهای مشهوری از قبیل مرحوم کافی، و در قم شمار فراوانی از این دست و همچنین در مشهد، علیه

شریعتی سخنرانی می کردند.

* * *

اگر شیخ احمد کافی در ایران نبود، نسل جوان - تحت تأثیر زهر آگین حسینیه ارشاد - فرانسویه عربستان، و مسجد قبا - مسجد ضراب - در سیاه چاله های عقیدتی بسر می برد: گروهی مارکسیست آزاد، گروهی اگریستانسیالیست، گروهی وهابی، گروهی منکر روز قیامت، گروهی نافی خاتمت پیامبر عزیزمان، گروهی تناقض گو، گروهی بدعت گزار، گروهی قائل به وحدت وجود، گروهی مدعی پیامبری، گروهی عقده دار از روحانیت شیعه، گروهی خود پسند، و تحقیر کننده دیگران، گروهی مادی مآب، ونحوه، و با هر گروهی يك ((بت)) بنام: لوتی ماسینیون، کشیش مسیحی و استعمار فرانسوی، او خدای آنان، و آنان بندگان او.

در تهران، شیخ قاسم اسلامی هم در منبر و هم به صورت مکتوب، فعالیت های فراوانی علیه حسینیه ارشاد و شریعتی داشت. وی کتابهای متعددی نیز علیه دکتر شریعتی نوشت که فهرست آن در پشت کتاب خرد داوری کند چنین است:

آنچه از تالیفات مؤلف موجود است
۱ - تشیع یا مکتب نهائی انسانها دو جلد
۲ - سخنی چند با علی شریعتی
۳ - پدر و مادر یوزش میطلبیم
۴ - غوغای نافر جام پاسخ میزگرد
۵ - نبرد با شایعه سازی
۶ - ملا تقضون ؟
۷ - مقدمه ای بر تفسیر قرآن مجید



کتاب خرد داوری کند که متن آن دستنویسته خود مولف بود و از آن چاپ شده بود، در ۳۱۳ صفحه سامان یافته بود. این کتاب فضای فکری - انتقادی مخالفان را نه تنها نسبت به شریعتی و حسینی ارشاد، بلکه در باره دیگر آثار و نیز افرادی که اغلب از این نگاه، همراه و در خط یکدیگر هستند، نشان می دهد. جایی در باره پدر مهدی بازرگان، ابراز خوشبینی کرده اما می افزاید: فرزند ناخلفش که او را هم خوب می شناسیم، به علت انس با مکتبهای ضد تشیع، امثال خرقانیها و سنگلجی ها و کسرویها... سمومات اعتقادی .. در وی اثر گذارده». (ص ۲۷). بعد هم اشاره می کند که منبع او در نکته ای که در باره خلافت و این که به مردم واگذار شده (در کتاب بعثت و ایدئولوژی) «نوشته زهر آگین ابله بی سواد است که منفور مجتمع علم است که نام نامیش حیدرعلی قلمداران پادو خالصی زاده معلوم الهویه بین النهرینی لندنی» است. (ص ۳۷). در ادامه به نقد شریعتی و کتاب اسلام شناسی او پرداخته و از وی با عنوان «غرب زده سوربنی» یاد کرده است (ص ۳۹). ستایش های وی از ماسینیون و گوروچ هم در ادامه مورد نقد قرار گرفته است (ص ۴۵). قطعاتی از کتاب تشیع علوی و صفوی نیز نقد شده است. (ص ۷۲، ۷۸، ۸۲ و ادامه آن). همین طور از کتابهای دیگر هم صفحاتی عکس گرفته شده و دنباله آن نقد آمده است. مانند یاد و یادآوران (ص ۷۵). کویر (ص ۱۲۰ - ۱۲۵ و بعد از آن)، و این که آنجا مدعی وحی شده است (ص ۱۴۳). نقد انسان و اسلام: ایدئولوژی (ص ۱۵۵)، پدر، مادر ما متهمیم (ص ۱۶۱ - ۱۷۵)

و من آن شب ، پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان ، تماشاخانه زیبا
و شگفت مردم کویر ، فرود آمدم و بر روی بام خانه ، خسته از نشئه خوب و پاک آن
«اسراء»، به در بستر خویش بخواب رفتم.

کویر در زیر نور ماه میتابید و ده آرام و ساکت شده بود و مردم ، زن و مرد،
پیر و جوان همه در دل شب، بر روی بامهای خویش از خستگی چنان خفته بودند
که گویی هر گز بیدار نخواهند شد. فریادهای غلتان و طولانی قورباغه‌هایی که در
دور دست صحرا میخواندند و آوای سیر سیر کهایی که هیچ جانیستند و گویی از غیب
سوت میکشند سکوت شب کویر را صریح تر مینمود. آسمان بر بالای ده ایستاده

* سفر در شب . اشاره به آیه الذی اسری بعبده ... که از سفر شبانه پیغمبر
از مسجد الحرام به مسجد الاقصی حکایت میکنند .

۱۵۱

صفحه ای از کویر که در عکس زیر نقد آن را از شیخ قاسم اسلامی ملاحظه می کنید

(نویسنده دفترچه ها مراجع هم رفته است)

پاسخ : کویر : (ص ۲۵)

نویسنده کویر در این عبارت صریحاً شبیه -
مراجع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مدعی شده
و حق تفسیر به رأی هم نموده ، و آیه شریفه : (سبحان
الذی اسری بعبده ...) را نیز برخویشتن منطبق نموده است
و برای رفع هرگونه تأویل ، کلمه (اسراء) را در پاوی
که مربوط به مراجع شخص پیغمبر ص بوده با کمال وقاحت
بهمان معنی در متن گنجینه است !!
و از این دو حال خارج نیست که نامبرده
یا مراجع را به مسخره گرفته ، و یا خود را شایسته -
چنین مقامی دانسته است !!
ذهبی شری ، و بی ایمانی
در این موضوع ، لازم است به کتاب
(سخنی چند ...) مراجعه شود .

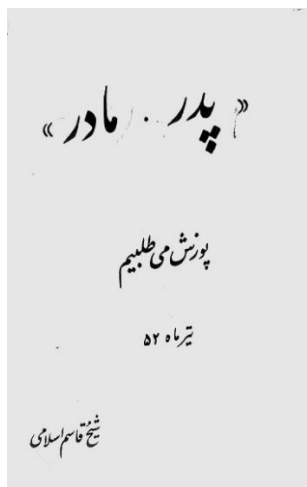
(شورای سقیفه را قانونی انگاشتن!!)

پاسخ: اسلام شناسی - چاپ طوس (ص ۳۸ - ۳۹)
نویسنده (اسلام شناسی) در اینجا تشکیل سقیفه
مشنومه، و شورای شش نفری را که برای خلافت عثمان بن
عثمان تشکیل گردید صریحاً مستند به قرآن نموده، و هم‌چنان
این دو قانون فساد، و دین‌کشی را بردوش گرفته، و جا
را برای حمله به اهل بیت رسول گرامی اسلام (ص) هوار
نموده، و به نفع برادران سقیفه پذیرفته‌شده است!
در حالیکه تحقیقش کاملاً برخلاف اصول علمی
است، و فاقد هرگونه ارزش می‌باشد.
زیرا آیات شور، ربطی با موضوع خلافت
ندارد، و مؤیدات تاریخی که تمسک جسته قسمتی از آنها
مجهول و ساختگی است، و ابداً آن چنان که نقل کرده،
اثری در توادریخ اسلامی وجود ندارد.
شما می‌توانید پاسخ کافی این قسمت را در
کتابهای: «تشیع یا مکتب نهانی انسانها»، ج اول، از
ص ۱۴۳ - ۲۱۷ و «نبرد با شایعه سنانی»، ص ۹۴ - ۹۵
بجوایید تا برخیا نهایی این عمر غم‌زده و ضد تشیع،
آگاه شوید.

شیخ قاسم اسلامی، تحصیل کرده علوم دینی بود و سوابق وی در این زمینه مفصل و دارای تألیفات عدیده ای در مباحث حوزوی و شیعی است، و اما در فعالیت های تبلیغی، تقریباً هم‌طراز با آقای انصاری و از جهاتی شاید متنوع تر و گسترده تر و عمدتاً در شکل منبر فعال بود. حضور او در تهران، طبعاً زمینه انتشار بیشتر نقدهای وی را فراهم می کرد. او این فعالیت های خود را تا خود انقلاب و حتی ماههای پس از آن که زنده بود، ادامه داد، دوره ای که طرفداران دکتر شریعتی بسیار فعال بوده و در قالب گروهک های خشن هم ظاهر شدند. در آستانه انقلاب، کتابچه ای بدون عنوان، در قطع رحلی در ۵۳ شامل اعلامیه ها و بیانیه های برخی از علما در باره شریعتی انتشار یافت. برخی معرفی کتاب بود، شماری از صفحات

شیخ محمدعلی انصاری و ادبیات ردیه نویسی در قم □ ۲۳۵

کتابهای وی انتخاب شده و مواضع او بیان شده بود. چندین استفتاء و نوشته از علما از جمله آیت الله میلانی و علامه طباطبایی در آن درج شده بود. (ص ۴۱ - ۴۲). انتشار این کتاب بعد از ترور آقای مطهری بوده و اعلامیه تسلیت وی در آخرین صفحه درج شده است. چند ماه بعد از آن، در شب ۱۵ رمضان ۱۳۹۹ (۱۷ مرداد ۱۳۵۸) شیخ قاسم اسلامی هم در منزلش ترور شد. به نظر می رسد این کتابچه، زیر نظر ایشان تهیه شده باشد و این نکته ای بود که آقای ناصرالدین انصاری به بنده گفتند. وی همزمان پیشینه مبارزه با کسروی را داشت و در جوانی کتابی با عنوان آتش انقلاب (تهران، ۱۳۲۵) علیه او نوشت. وی در فعالیت سیاسی هم از در جریان ملی شدن صنعت نفت تا انقلاب اسلامی حضور داشت، اما سالهای آخر، بیش از همه درگیر مبارزه با حسینیه ارشاد بود. امامت در اسلام، وسواس خناس، پیوند اشک و خون ناگسستی است، شفاعت، پدر مادر پوزش می طلبیم، و سخنی چند با آقای علی شریعتی از آن جمله است.



او در انتهای چاپ دوم کتاب «خرد داوری کند» می نویسد: آنان که با نویسنده آشنایی کامل داشته اند و دارند، می دانند که نه تنها در این کتاب بلکه در عموم تألیفاتم در حدود چهل سالی که به افتخار جانبداری از مکتب مقدس تشیع موفق بوده، و بی تفاوت به کنجی ننشسته ام تاکنون با منحرفینی چند از قبیل کسرویها، افضل ها، مردوخها، و یدگران به مبارزات تبلیغاتی اشتغال داشته ام، و ایده ای جز پاسخگویی و نشان دادن خط مشی مخالفین تشیع و دشمنان دوست نمای اسلام، و جلوگیری از توسعه تبلیغات سوء این عناصر نداشته ام (خرد داوری کند، ص ۳۰۳). در شماره ۶ - ۸ یادآور «ویژه نامه فرقان، ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹» (ص ۳۳۴)، بخشی به آقای شیخ قاسم اسلامی اختصاص یافته و در باره وی چند مقاله و مصاحبه درج شده است. در صفحه اخیر آن آمده است که عامل ترور شناخته نشد گرچه حدس و گمانها

بیشتر متوجه فرقان بود. ظاهراً در اعترافات فرقانی هم اخباری در این باره بدست نیامده است.

دکتر شریعتی هم در مجموعه آثار (دفتر ۳۳، ص ۱۲۸۹) تفسیر شیخ قاسم اسلامی از آرم حسینیه ارشاد را که آن را عبارت از یک ابوبکر و یک عمر، و دو عثمان دانسته بود، رد کرد و آن را صرف یک «لا» دانست که برگرفته از یک کتیبه به خط کوفی بوده است، اما آقای اسلامی «روحانی واعظ مردم و در لباس دین و تقوا و علم این شعا را که «لای» توحید اسلام و تشیع علی است... از قطعات آن یک ابوبکر و یک عمر و دو تا عثمان در می آورد. وی در دفتر اول مجموعه آثار که عنوانش با مخاطب های آشناست، بارها از شیخ قاسم اسلامی، انتقاد کرده است. در نامه ای به دوستی، از این که او نامه ای سی صفحه ای برای شیخ قاسم اسلامی نوشته، انتقاد کرده که چرا ارزش قلم را پایین آورده است (مجموعه آثار، دفتر اول، ص ۱۵۷). در همین نامه که مفصل است، چند بار دیگر هم از او یاد کرده است. (همان، ص ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴). وی در جای دیگری هم از «شیخ قاسم اسلامی که واعظ مشهور مسجد شیشه است» یاد و مطالبی را که وی در کتابش علیه وی آورده را پاسخ داده است. (مجموعه آثار، دفتر ۳۳، ص ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶).

همانجا از آقای سید مرتضی عسکری هم که «در اعلامیه ای علیه ما، حاشیه می نویسد» یاد کرده و برخی از مطالب او را نقد می کند. (همان، ص ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷). همچنین از آقای [حسین] روشنی [گلپایگانی] که کتاب «نقد و بررسی آثار دکتر علی شریعتی» جلد اول (چاپ طوس، ۱۳۵۱) را نوشته یاد کرده است (همان، ص ۱۰۳۶). در میان نامه های دکتر شریعتی هم متنی در باره این کتاب نقد و بررسی هست و دکتر می گوید «این کتاب از میان همه نقدهای کتبی، شفاهی و گاه یدی... تنها اثری است که اولاً ناقص آثار مرا خوانده و بعد رد کرده اند، و ثانیاً در نقل مطالب من، گرچه پس و پیش مطلب را طبق معمول می زنند ولی همان مقداری که نقل می کنند از پایه دروغ نیست». وی سپس با اشاره به این که نویسنده خود را «دانشجو» می نامد، می نویسد: آنچنان که اخیراً مطلع شده ام ایشان امام جماعت یکی از مساجد تهران است». آنگاه و در ادامه این توضیحات، نامه ای ده صفحه ای خطاب به ایشان نوشته است. (مجموعه آثار، ش ۳۴، نامه ها، ص ۲۳۳ - ۲۳۴، متن نامه ص ۳۳۴ - ۳۴۴). در نامه باز تأکید می کند که «این تنها نوشته ای بود که نویسنده اش به جای فحاشی و جعل و تهمت و دروغ و حتی مسخ و تحریف آشکار عبارتی که از من نقل می شود، کوشیده است تا عین سخن و نظر من را نقل و نقد کند» (همان، ص ۲۳۵). سپس مواردی نقل و نقد شده است. متقابلاً باید گفت، در این پاسخ نقد از سوی دکتر در مقایسه با موارد دیگر، از حداقل کنایه و طعنه و تعبیرهای کند استفاده شده است.

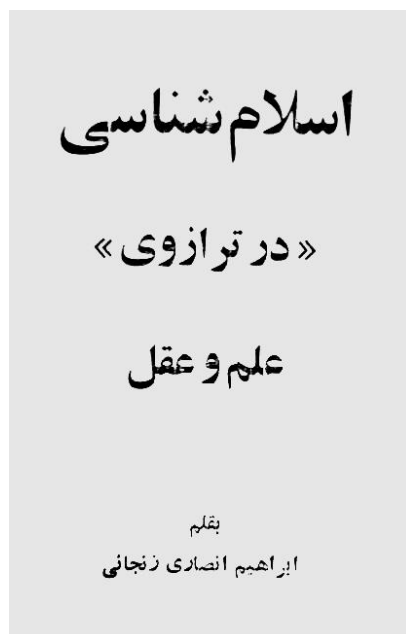
شریعتی در گفتگوهای تنهایی، آنجا که از چند نقاد روحانی خود پشت سر هم یاد و نقل می کند، از جمله «الفاضل الحسینی المیلانی» مطالبی نقل و نقد کرده و به کتاب دو جلدی او با عنوان «دکتر چه می گوید» اشاره کرده است (همان، ص ۱۰۳۷ - ۱۰۳۹). او می گوید، وی کتاب ابو ذری را که من ترجمه کرده ام، مطالبش را به عنوان این که از من است، نقد کرده است. شریعتی در جای دیگری هم منبری

شیخ محمدعلی انصاری و ادبیات ردیه نویسی در قم □ ۲۳۷

معروف، حاج اشرف را مورد حمله قرار داده و می گوید: «حاجی اشرف واعظ معروف تهران، در مسجد و بر سر منبر در حضور صدها مسلمان شیعه‌ی پایتخت تشیع فریاد می زند که این علی شریعتی را چه به مسائل اسلامی، اسلام را باید از اهل فناخذ کرد. عقاید شریعتی همه انحرافی است. مخالف باشیعه است. (مجموعه آثار، دفتر ۳۳، ص ۱۰۳۳). شریعتی در انتهای این نقدها می گوید: و اما این که من با روحانیت مخالفم، تهمتی است که همان اندازه بی پاست ... که با تشیع مخالفم. من چنان که بارها گفته ام، دفاع از اصالت جامعه علمی شیعه، حتی در هر مسوولیت هر روشنفکری است که با استعمار فرهنگی غرب در مبارزه است». (همان، ص ۱۰۴۱).

با این حال، و خارج از چارچوب ادبیات مکتوب، دامنه این رویارویی ها بسیار گسترده بود، به طوری که شامل شماری از منبرهای معروف کشور نیز می شد. در قم، شیخ ابراهیم انصاری زنجانی هم نقدی با عنوان «اسلام شناسی در ترازوی علم و عقل» نوشت (قم، چاپخانه حکمت، ۱۳۵۱، ۱۴۳ ص). ایشان نوشته است که چون نوشته های آقای علی شریعتی مخالفین و موافقینی در زمان ما دارد «اینجانب مقداری از اوقات فراغت خود را صرف مطالعه کتاب اسلام شناسی که مهم ترین تألیف اوست نموده، مطالب آن را مورد بررسی و تحقیق قرار دادم». (ص ۳) کتاب شامل سه بخش است. بخش اول در باره مسائل اسلامی (شامل خاتمیت، تعدد زوجات، حجاب، آزادی فکر در اسلام و...) بخش دوم شیعه شناسی (شامل حدیث ثنّین «ثقلین»، شوری در اسلام، خلافت ابوبکر و ایمان شیخین، افسانه افک...) و بخش سوم روحانیت در نظر مولف شامل فایده طبقه روحانی، سازمان رسمی روحانیت، استقلال روحانیت، آزادی عقیده در شیعه و تحجر فکری غربزدگان). وی همان وقت نقدی هم بر دکتر صاحب الزمانی نوشته بود و پیشینه ای در نقد نویسی داشت. (سالنامه معارف جعفری، شماره ۱۳، ۱۳۵۲، صص ۴۱ - ۵۸). سال ۱۳۵۴ هم کتابی با عنوان اصول تشیع: بررسی عقاید مذهب تشیع و جواب از شبهات مخالفین در نقد تشیع علوی و صفوی نوشت. مرحوم شیخ احمد کافی، همین طور حاج اشرف کاشانی و بسیاری دیگر در منابر خود، علیه شریعتی موضع گرفتند. در تهران شیخ قاسم اسلامی بسیار فعال بود و آثاری منتشر کرد. منتقد دیگر فرهنگ نخعی

۲۳۸ □ صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)



شریعتی و آیت الله مکارم شیرازی

مقاله نقدی که در باره اسلام شناسی دکتر در مجله مکتب اسلام منتشر شد، سبب واکنش هایی از سوی دکتر شد. از جمله این واکنشها، یک نامه ی ۲۶ صفحه ای خطاب به آیت الله مکارم بود که بدنبال درج مقاله نقد در شماره نخست سال سیزدهم مجله مکتب اسلام نوشته شد. این نامه هم به صورت مستقل و هم در مجموعه آثار ش ۳۴ که مجموعه نامه های آقای شریعتی است، منتشر شده است. عنوان نامه در مجموعه آثار مزبور خطاب به تحریریه مکتب اسلام است. در آنجا، و پیش از نامه رسمی در پاسخ نقدها، دکتر با توجه به نویدی که مجله در نخستین شماره سال سیزدهم برای جهش چشمگیر در مجله مکتب اسلام داده شده، و این که یکی از جنبه های آن را شروع فصل تازه ای در نقد کتب و مطبوعات دانسته است از اصل کار ستایش می کند. چرا که در این بازار آشفته لازم است به مردم گفته شود، چه کتابهایی بخوانند یا نخوانند. آنگاه در باره اهمیت نقد و روش و ادب آن سخن گفته و می افزاید که در جامعه ما «کار نقد به تازگی آغاز شده» اما متأسفانه تقلیدی و در حد یک مد است. آنگاه به اشارت از برخی از نوشته ها و منبرهای متجددانه روز که شامل برخی از مقالات مکتب اسلام هم می شود انتقاد کرده است: «... یا مقداری اصطلاحات فیزیک و شیمی سیکل اول دبیرستان با روضه قاتی کردن و از کتاب اطلاعات عمومی برای داوطلبان امتحانات متفرقه و شاگردان اکابر، چاشنی منبر ساختن و از گوستاولوبون و «یکی از دانشمندان بزرگ غرب می گوید» بدیهیات ستایش آمیز بی خاصیت جعل کردن... و باب «الخبر عن طول ذکر عوج بن عنق را با نظریه فرویدیسم مقایسه کردن و آیه اذا انشقت السماء را برای ... آپولوی ۱۳» بکار بردن و بالاخره اعلام مشهور اسلامی را ... با حروف لاتین نوشتن». (مجموعه آثار، دفتر ۳۴، صص ۱۸۲ - ۱۸۷). در ادامه همین نامه، ذیل عنوان توضیح، به نقدی که مجله مکتب اسلام در سال ۱۳۵۱ علیه وی نوشته، پاسخ داده ضمن این که تأکید کرده است که «بر این تصمیم خود هستیم که به حمله ها پاسخی نگوییم»، اما به حرمت بسیاری از نویسندگان مکتب اسلام و اعضاء هیئت تحریریه پاسخی به «مقاله عجیب نقد بر اسلام شناسی» نوشته است (همان، ص ۱۸۸ - ۱۹۶). در میان نامه ها، پاسخ هایی هم به شماری دیگر از روحانیون از جمله «سید ابراهیم میلانی» وجود دارد که کتاب «منشور ولایت» را علیه دکتر نوشته بود (همان، ص ۲۰۴ - ۲۲۲).

شریعتی در جای دیگری یک پاورقی دو صفحه ای در باره نقدی که در مجله مکتب اسلام علیه وی نوشته شده، توضیح داده است: «آقای ناصر مکارم شیرازی ... در سال ۵۱ که به مقتضای مصالح سیاسی و دلایل نامعلوم غیر مذهبی، موجی از دشنام و اتهام علیه من برانگیخته شده بود، و هدف تحریک عوام بود... در یکی دو شماره مجله مکتب اسلام، بی آنکه نظریه مرا با توضیح و تفسیر و دلایل روشن آن نقل کنند، به شدت و قاطعیت و طبق معمول سنواتی، همراه با تهمت و تکفیر رد کرده بودند». وی در ادامه با اشاره مطلبی که در باره میوه ممنوع نوشته است، می گوید: «ایشان مرا متهم می فرمایند که قرون وسطایی

فکر می‌کنم و مخالف علم و آگاهی و بیداری هستم، و به خصوص تحت تأثیر روحانیون مرتجع فزون وسطی قرار گرفته‌ام که علم را ممنوع می‌شمردند». بعد نیز گفته‌اند «چرا کسی که اهل فن نیست در این باره اظهار نظری چنین گمراه‌کننده و ضد اسلامی کند». دکتر می‌گوید به تفاسیر مراجعه کرده و از قضا اولین تفسیر که تفسیر صافی بوده و بدست او آمده میوه ممنوع را به علم، علم اهل بیت و مقام ولایت علی» تفسیر کرده است (مجموعه آثار، انسان، دفتر ۲۴، ص ۲۳۹ - ۲۴۰).

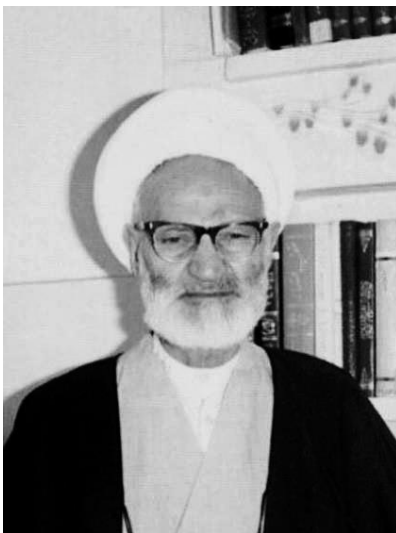
ایضا در گفتگوهای تنهایی، جایی که به چندین نفر از منتقدانش از روحانیون پرداخته، از جمله می‌نویسد: «آقای ناصر مکارم که در این میان نویسنده و امروزی دانشمند است، در مجله وزین علمی و دینی مکتب اسلام، اسلام شناسی را نقد می‌کند، و آنجا که از جانشینی پیغمبر سخن می‌گویم و دو نظریه وصایت پیغمبر یا اجماع امت را به عنوان عقیده شیعه و سنی نقل می‌کنم، و برای اثبات ضرورت وصایت پیغمبر در باره جانشینی، مساله شوری و بیعت و انتخاب جانشین با آراء اکثریت مردم را غیر ممکن و مطرود می‌دانم، ایشان برای این که شیعه بودن من به گوش مردم نرسد، نه تنها اساساً زمینه بحث را مطرح نمی‌کند، بلکه فقط به کلمه اجماع می‌چسبد، و عجباً که بعد از ده صفحه که راجع به آن حرف زده‌ام، و بعد از این که می‌بیند اینجا.... در آخر مقاله نقد خود برای خواندگانش چنین نتیجه‌گیری می‌کند که اولاً من در تعیین جانشینی پیغمبر به وصایت معتقد نیستم و طرفدار شورای و بیعت و اجماع هستم... و در شماره بعد، از یک درس مفصل تاریخ ایران، یک نیم جمله‌ای نقل می‌کند که گفته‌ام، میوه ممنوع، در داستان آدم... سپس... فریاد که این معنی تورات است». (مجموعه آثار، دفتر ۳۳، ص ۱۰۳۴).

از جمله عالمان دیگر اهل قم که به نقد شریعتی پرداخت، اما این نوشته‌ها، تا این لحظه هم انتشار نیافته، آیت الله العظمی صافی گلپایگانی است. مجموعه‌ای از نقدهایی ایشان بر کتابهای مختلف شریعتی، پیش از انقلاب نوشتند، در اختیار در کتابی با عنوان پرتوی از معارف اسلام (قم، نشر منیر، ۱۳۹۹، ۸۲۰ صص) درآمده اما تا آنجا که بنده می‌دانم به صورت عمومی توزیع نشده است. آیت الله صافی، مطلقاً نامی از شریعتی در این کتاب به میان نیاورده، اما بندهایی را از هر کتابی که از نظر ایشان مشکل داشته، نقل و آن را نقد کرده‌اند. طبعاً به دلیل عدم انتشار آن پیش از انقلاب عجلالتاً از گزارش محتوای آن تا فرصت دیگر، خودداری می‌کنیم بویژه که حتی از همین چاپ هم، نسخه‌ای به صورت عمومی توزیع نشده است. ناگفته آشکار است که تسلط آقای صافی بر تاریخ و حدیث و نیز نظم علمی که در مباحث و کتب خود دارند، سبب نگارش اثری متفاوت شده و باید زمانی برای گزارش محتوای آن گذاشت.

نقدهای آقای انصاری از دکتر شریعتی

در میان متن های مکتوبی که از سوی روحانیون علیه دکتر شریعتی و افکار وی نوشته شد، مفصل ترین نوشته ها از آقای محمدعلی انصاری است. در آن وقت در قم، علاوه بر آقای محمدعلی انصاری، آقای شیخ ابراهیم انصاری زنجان هم کتابی نوشت که شریعتی بعدها از هر دوی آنها یاد کرد. به جز این آثار و کتابهایی که البته در تهران منتشر شد، عمده نقدها، بیانیه ها و متن هایی بود که در قالب سوال و جواب به سبک استفتاءهای قدیم علیه دکتر انتشار می یافت.

محمدعلی انصاری یکی از رسالت های اصلی خود را در مقام یک نویسنده و نه لزوم روحانی، پاسخ گویی به گفته های شماری از کسانی می داند که مطالبی علیه اسلام و تشیع نوشته اند. شاید کمتر کسی در قم به مانند او باشد که در طول این چند دهه باشد که تا این اندازه علیه این و آن، اثر انتقادی منتشر کرده باشد. بخش عمده نوشته های وی علیه دکتر علی شریعتی اما شماری نیز علیه برخی از نویسندگان دیگر است که در ادامه، مروری بر آنها خواهیم داشت.

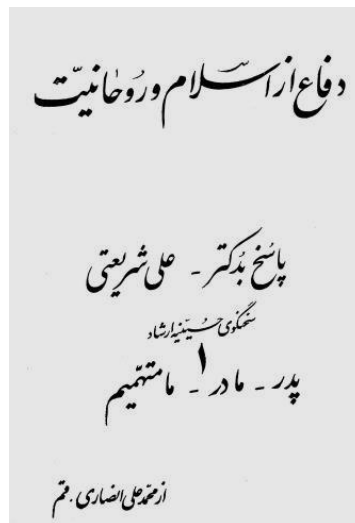


انصاری با اشاره به این که یک بازاری بازنشست و کارش مطالعه و نوشتن است می نویسد: «جواب ویرژیل گئورگئورا در کتاب پیغمبر شناخته شده بدهم، باید دهان شیخ مردوخ کردستانی را با کتاب پاسخ به بداندیشان ببندم، باید پاسخ های پیامبر رهنما و جواب دکتر محمد حسنین هیکل وزیر فرهنگ سابق مصر و سردبیر روزنامه الاهرام فعلی را در کتاب حیات محمد بنویسم، باید خیانت های شیخ نعمت الله صالحی را در کتاب دفاع از حسین شهید بر ملا سازم» (دفاع از اسلام و روحانیت، ج ۱، ص ۳۴).

محمد علی انصاری مفصل ترین کتاب را از نظر حجم بر افکار شریعتی نوشت، کتابی با عنوان دفاع از

اسلام و روحانیت، پاسخ به دکتر علی شریعتی «سخنگوی حسینیۀ ارشاد». مجلد اول این کتاب در تیرماه ۱۳۵۱ زمانی که حسینیۀ آخرین ماههای برنامه های پرشور خود را پشت سر می گذاشت، و در عین حال، از هر جهت مورد اتهام قرار گرفته بود، منتشر شد. نویسنده، تجربه ردیه نویسی را تا این وقت، هم علیه مردوخ کردستانی و هم علیه شهید جاوید پشت سر گذاشته بود، در عین حال، در مقدمه کتاب رد بر شهید جاوید، نقد کوتاهی علیه دکتر شریعتی و مطالبی که او در کتاب «محمد خاتم پیغامبران» نوشته بود، داشت. وی در مقدمه اشاره می کند که کسی به آن نقد وی و نصایحش توجه نکرد و فقط در چاپ دوم کتاب خاتم پیامبران، نیم سطر توضیح داده نوشتند: «عقیده شیعیان غیر از اینهاست». انصاری می نویسد حسینیۀ ارشاد که «با اجازه و استجازه از مراجع تقلید و سهم مبارک امام» درست شده، به کار «اضلال و گمراهی جوانان» مشغول شده و پایگاهی «علیه همه چیز ما شیعیان» شده است. وی می گوید «قرآن و نبوت و امامت و زیارت و شفاعت و حسین و عاشورا و گریه و توسل و انتظار امام زمان و روحانیت» «تمام و تمام مورد ایراد و اهانت آقای دکتر علی شریعتی قرار گرفته است». و اما آنچه به طور خاص در این کتاب نقد شده، یکی از نوشته های ایشان به نام «پدر، مادر ما متهمیم» است. وی در این کتاب اتهامی را به شیخ عباس قمی نسبت می دهد، کسی که «دوست و دشمن به وثاقت و دیانت و فضل و علم وی معترفند». (ص ۵).

انصاری در نخستین بخش کتاب زیر عنوان «آقای دکتر علی شریعتی را بشناسید» از پدر او نویسنده تفسیر نوین یاد می کند که «برخلاف مفسرین، جزو آخر قرآن را روی تفاسیر سنیان معاصر از قبیل رشید رضا و سید قطب» تفسیر کرده است. اطلاعات وی در اینجا، دست کم دو بار مورد انتقاد شریعتی قرار گرفته و گفته است که اینها ساختگی است. آقای انصاری شریعتی را «سخنوری ماهر» می داند که می تواند «کاهی را کوه» یا به عکس به تصویر بکشد. وی می گوید شماری از درسهای وی در حسینیۀ ارشاد را به صورت پلی کپی در اختیار دارد. به علاوه مطالبی که در محمد خاتم پیامبران از وی درج شده، شبیه همان اسلام شناسی است. او «گرایش سختی یعنی صدی هشتاد به طرف اهل سنت دارد». به گفته وی، افرادی که در اروپا اسلام را می شناسند، از روی منابع اهل سنت است. به گفته انصاری شریعتی «تمام کتابهایی که در طول هزار سال» توسط دانشمندان شیعه نوشته را «به باد تمسخر و نیشخند» گرفته و خودش هم تأیید می کند که در کتاب پدر مادر ما متهمیم، زبانش تلخ است. (ص ۸). به نظر شریعتی «شیخ عباس قمی با منتهی الامال و مفاتیحش» می شود «سمبل روحانیت مانند بلعم باعور». این در حالی است که سید قطب و عباس فرحمت و این جماعت را «مغز متفکر اسلام» شمرده است. اگر بناست کسی مقصر باشد، «کلیه ملل اسلامی» مقصرند نه یک گروه خاص به نام شیعه. (ص ۹).



وی در اینجا، فهرستی از آنچه را باورهای شریعتی که نادرست می داند، آورده است. نسبت دادن شان نزول «عس و تولى» به پیامبر، انکار داستان غدیر، نام بردن از دشمنان اهل بیت به عنوان «مرد نیک»، انکار آیات حجاب در کتاب فاطمه فاطمه است، انکار معجزات پیغمبر، دادن فحش های زشت به علمای شیعه، انکار مزایای پیامبر و صرفاً پذیرفتن او به عنوان یکی از نوابغ، و نیز نکوهش سخت شیعه در بیشتر صفحات از آن جمله است. او می افزاید: «من شخصا عقیده دارم دارای چنین عقاید و گوینده این سخن، مردی است دشمن اسلام مانند معاویه»، و کاری او کرده این است که «به نام اسلام فقط گروه شیعه را تار و مار» کرده است. (ص ۱۱، ۱۲). وی شریعتی را «شخص ماتریالیسم طرفدار داروین که از زنادقه بدتر است» می نامد و این که چرا تعبیری مثل این که شیعیان گنهکار «علی و حسین علیهما السلام را یکد می شکند» را بکار می برد (ص ۱۳). در اینجا روایاتی در باره «محب علی» می آورد، همانها که به گفته وی، شریعتی با آن تعبیر از آنان یاد می کند. از اینجا به بعد، به نقل برخی از مطالب پرداخته و با تعبیر بسیار تندی از دکتر شریعتی یاد می کند.

انصاری به عنوان اعتراض بر شریعتی می گوید چرا او «صفویه که مجدد مذهب شیعه و مؤسس کشوری مستقل» هستند را «سخت دشنام» می دهد. او ادعای شریعتی را که ادعای رسمیت تشیع توسط سلاطین صفوی عوام فریبی بوده است (ص ۱۵). تمسخر برخی از دعاها که اگر فلان دعا را بخوانی، پولدار می شوی را روایات درستی می داند که شریعتی آنها را در یکی از جلسات سخنرانی مطرح و مورد تمسخر قرار داده است (ص ۱۶). او از این که شریعتی، عبدالمطلب را موحد نمی داند هم انتقاد کرده و این اظهارات او را «شرم آور» می خواند (ص ۱۸). وی در بخش دیگری تحت عنوان هشدار، از دیگر روحانیون می خواهد در این باره اقدام کرده «با تمام وسائل ممکنه بپا خیزند». (ص ۱۶).

انصاری تحت عنوان «توقع ما از مجله شریفه مکتب اسلام» که تیراژ هر شماره آن پنجاه هزار نسخه است، از مدیران آن می خواهد تا در این باره دست به روشنگری بزنند. (ص ۲۵). وی می گوید «زمان آیت الله بروجردی که روحانیت در اوج قدرت بود، کسی جرأت نمی کرد بر خلاف قرآن و مذهب تشیع و اسلام» مطلبی بگوید، طبعاً در این شرایط باید مجله مکتب اسلام «مبارز و شجاع باشد، باید مجامله و مصلحت اندیشی و رفاقت و دوست را کنار بگذارد». (ص ۲۷). او می گوید، «توقع ما از شما دفاع است». اگر مکتب اسلام اقدام می کرد «افرادی از قبیل ابوالفضل برقی و نعمت الله صالحی و علی شریعتی» سبدها را بر می داشتند و به بیخ باغ فرار می کردند (ص ۲۹). البته مجله مکتب اسلام، در شماره اول سال ۱۳ (بهمن ماه ۱۳۵۰) مقاله ای در باره شوری در نقد دکتر شریعتی نوشت.

و اما در باره کتاب پدر، مادر ما متهمیم، می گوید شریعتی شماری از عقاید عوام را «به حساب اسلام و تشیع گذاشته، و از آنها انتقاد کرده است (ص ۳۰). وی شریعتی را «کسروی دوم» دانسته، از نشریه پیمان او یاد کرده و می گوید «او هم همین روش را پیشه کرد». «فرق آقای دکتر با کسروی این است که او دیگر این طور به شخصیت های مذهبی و روحانی به این زشتی جسارت نمی کرد». (ص ۴۲). وی در جای جای این نوشته، اشاره به مطالبی که دکتر علیه او نوشته کرده و می گوید هیچ گاه نتوانسته استدلالهای او را پاسخ دهد. (ص ۴۴). بخشی از نزاع، بر سر تندیدهای لفظی است که انصاری می گوید، انتقادات شریعتی از او برای این تندیهها، عده ای دیگری را هم در حوزه بر او جری کرده که «چرا آبروی ما و اسلام را برده، این حرفها را در کتاب نوشته ای» (ص ۴۴).

انصاری در بخش دیگری، به بررسی «تهمت بزرگ به محدث قمی» است که در پدر، مادر ما متهمیم شریعتی از آن یاد کرده است (ص ۴۹). وی در اینجا به مقایسه برخی از این منقولات با اصل کتاب منتهی الامال پرداخته است. وی در جای دیگری با اشاره به کارهایی که علامه مجلسی برای توده های مردم انجام داده، مانند نوشتن آثاری چون «جلاءالعیون، حق الیقین، حلیة المتقین، حیاة القلوب، عین الحیاة و زاد المعاد»، و نیز کاری که شیخ عباس قمی با نگارش منتهی الامال کرده، و نیز آثار دیگر، می گوید از یک طرف «فریادتان بلند است که مردم کتاب ندارند و از طرفی چنین کتابی را که «مردی مجتهد و مخلص به این خوبی نوشته، می کوید و به آن تهمت می زنید». (ص ۵۵).

انصاری با اشاره به انتشار کتاب مسوولیت شیعه بودن که در تاریخ ۵۱/۸/۱۷ منتشر شده می گوید در صفحه ۱۶ نوشته اید «عالم غیر مسوول همچون خر است، مانند سگ است»، و علاوه «فحش های غلیظ در تمام رسائل خویش» به علمای مذهب تشیع داده اید، شیخ عباس را هم که بی نصیب نگذاشته اید، بفرمایید «این چه علمی است؟ و این علمای غیر مسوول که از خر و سگ بدترند، کیانند؟». (ص ۵۷). این چه مسوولیت شیعه بودن است که این شما «به این همه علمای شیعی که از هزار سال قبل تا حال که مرام پیغمبران و شهدا را زنده نگه داشته اند، به خودشان و کتابهایشان می تازید». (ص ۵۸).

تصویری که شریعتی از باورهای عمومی جامعه شیعه در باره مقولات مختلف مذهبی از زبان یک فرزند به پدر و مادرش آورده، و دکتر اینها را با لحن طنز آمیز نقل کرده، غالباً مورد انتقاد انصاری قرار گرفته است. این قبیل نگره ها در داخل مذاهب و از جمله مذهب شیعه، بویژه نسبت به اهل بیت وجود دارد. گاهی هم کوشیده تا تناقض های تحلیلی شریعتی را نسبت به یک خبر یا باور به رخ او بکشد. در این زمینه، آنچه برای مثال در باره فاطمه زهرا (س) گفته است، مثال خوبی است (ص ۵۹ - ۶۲). در باره فضائل امام علی (ع) و محبت شیعیان هم، شریعتی بیشتر از نظر رویکردی که در جامعه شیعه نسبت به آن وجود دارد، تفاوت آن را با رویکرد انقلابی مورد تأکید قرار داده است. اما انصاری همچنان متمرکز روی روایات فضائل است و معتقد است شریعتی، اساساً محبت امام علی (ع) را باور ندارد. (ص ۶۴).

در واقع، نگاه جامعه شناسانه و انقلابی شریعتی به مقولات مذهبی و تاریخی، با نگاه سنتی آقای انصاری کاملاً متفاوت است. شریعتی می گوید، آنچه در باره امامت آنها هم با برداشت های ارثی و اینها به ما یاد داده اید «به چه درد بچه ها و بشریت امروز می خورد که ما معتقد شویم که بعد از پیغمبر تا سال ۲۵۰ باید این دوازده نفر حکومت می کردند؟... چه فرق است بین امامت و سایر نظامها؟». (ص ۷۱).

انصاری دنبال آن می نویسد: «قلم در دستم و بدنم می لرزد، نمی دانم به این آقای مسلمان متشیع چه عرض کنم؟». به نظر انصاری «این شخص با رسالتی مخصوص به کندن ریشه اسلام البته به نام دلسوزی از اسلام بپا خواسته است». (ص ۷۲). وی این مطالب را توهین به دویست و هفتاد میلیون شیعه می داند، آن هم توسط «یک نفر سخنگو در یک موسسه مذهبی شیعی».

عنوان دیگر «گریه بر امام حسین (ع) و تمسخرها» است که سعی کرده در این باره بخش های انتقادی که در کتاب پدر مادر ما متهمیم است را درآورد. (ص ۷۴). «این قسمت از سنیان و وهابی مسلکان سرچشمه گرفته است». (ص ۷۵). انصاری منکر جنبه های سیاسی عاشورا در کنار گریه کردن نیست و می گوید که وی همه اینها را با هم دیده است، اما شریعتی، گریه کردن را مورد تمسخر قرار داده است «آقای محترم! انقلاب جز با تحریک احساسات، و تحریک احساسات جز با تذکر جنایات و مصیبات و جاری کردن سیل اشکها از چشمها ممکن نیست که نیست. آخر شما که طرفدار انقلاب و بهره برداری از اقدام حسینی می باشید این انقلاب را از چه طریق می توانید ایجاد نمایید جز به این است که رهبر را به روشنگران بشناسانید و شناساندن رهبر انقلاب را جز با بازگو کردن تاریخ اوست؟». (ص ۷۹). وی همزمان تأکید دارد که به هر حال قیام عاشورا با آن وقایع، دردناک و گریه آور است و چرا باید این گریه مورد تمسخر قرار گیرد. انصاری می گوید، شریعتی جوری تصویر می کند که گویی آخوند های منبری، تمام یک ساعتی را که منبر هستند، روضه می خوانند و مردم گریه می کنند. او می گوید همین برادر من «شیخ مرتضی انصاری» آیا «در ظرف یک ساعت سخنرانی های مذهبی تمام فقط روضه» می خواند یا آنکه «مطالب اسلامی از قبیل تفسیر قرآن و تاریخ اسلام و احکام و دین و فقه» هم می گفت؟ (ص ۸۱).

انصاری مباحث متنوعی در باره مطالبی که محدثان و نویسندگان شیعه در باره گریه و فضیلت آن آورده اند نقل کرده است (ص ۸۲ و بعد از آن). گاه جملاتی هم از بزرگان شیعه می آورند مثل این که «آیت الله بروجردی می فرمودند من ناله و ضجه و این و رنین آذربایجانیها را دوست می دارم». (ص ۸۸). حالا ببینید که «این آقایان غرب زده که با همه چیز مسلمانان مخالفند چنین سنت بزرگی را تقبیح می کنند و آن را نوعی از اعمال مسیحیان» می دانند. (ص ۸۹). بعد از آن باز، روایات ثواب گریه را آورده و زیر این عنوان که «دکتر مسخره می کند» در این باره بحث کرده است. (ص ۹۲). از جمله حکایتی که شریعتی از یک فاحشه نقل کرده که در ایام عاشورا رفت زیر دیگه را پف کند، دود در چشمش رفت و چند قطره اشک آمد و ... رستگار شد؛ و بعد هم این گفته دکتر که «این دین که این قدر سخت گیر است، چرا با یک ورد رو به قبله خواندن، اکثر گناهان را می بخشد؟». انصاری مطابق نگاه خود و زیر عنوان «جواب و دفاع ما» سعی می کند این اعتراضات را پاسخ دهد و از جمله تمسک شریعتی را به این قبیل داستانهای عوامانه نادرست می داند. (ص ۹۴). انصاری می گوید «با صدای بلند و فریاد رسا می گوئیم این حکایات... بدون نقل مأخذ و سندی نقل شده» و قابل اعتنا نیست. «هیچ مسلمانی هم آن را باور ندارد و در هیچ کتابی نوشته نشده است». فرض کنید این داستان را درویشی برای تکدی گری نقل کند، اما چرا شریعتی باید «پشت تریبون عظیم ترین موسسه مذهبی و مرکز اسلامی در حضور چند هزار دانشجوی روشنفکر» نقل کند؟. (ص ۹۵ - ۹۶). وی بحث مفصلی در باره روایات و دلالت آنها در باره بخشش گناهان با عزاداری برای امام حسین آورده است. (۹۶ - ۱۰۱).

می دانیم که هم در باره مجلسی و هم گریه و عزاداری برای امام حسین، در صحبت هایی که امام خمینی در آن ایام و بعد از آن کرد، سخن گفته شده و می توان تصور کرد که امام در پاسخ مطالب شریعتی و پاسخ به اعتراضات معترضین آن تأکیدها را داشتند.

در بخش بعدی کتاب، زیر نام مسوولیت شیعه بودن، در نقد محتوای کتابچه ای که حاوی سخنرانی ۱۷ آبان سال ۵۰ توسط شریعتی بوده بحث شده است. شریعتی با استناد به ستایش پیامبر از حسان بن ثابت، در مقابل بدگویی از شعر، از شعر متعهد یاد کرده، و پس از آن مادحان سلاطین و حتی فردوسی و دیگران را مورد نکوهش قرار می دهد. انصاری، در اینجا، اولاً از شریعتی می خواهد مودب باشد و از تعبیری چون «به آخور بستن» شاعران و «۴۵ هزار رأس شاعر پروریدن» خودداری کرده و «مقضیات زمانها را» در نظر بگیرد. (ص ۱۰۶). در واقع، در اینجا انصاری می شود مدافع شاعران قدیم و دکتر با نظریه خود در باره شعر متعهد، ناقد آنهاست. شریعتی در باره آیه «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم» تفاسیر قدیم را نادرست شمرده و به مفسران بابت حرفی که در باره شهادت دست ها و پاها گفته اند، انتقاد می کند، او با اشاره به این که دست و پا از نظر علم جدید حرف نمی زنند، آیه را به معنای مسوولیت می گیرد و از این که کسی به این امر توجهی نکرده، مفسران را مورد انتقاد قرار می دهد. طبیعی است که انصاری

همان تفاسیر را قبول دارد (ص ۱۰۹ - ۱۱۰)، و این امر را غریب نمی داند که «امروز که در جیب اغلب جوانها این دستگاهها و جعبه های کوچک و بزرگ موجود و هر صدایی را به دلخواه خودشان ضبط می کنند» چه اشکالی دارد که در قیامت «استخوان پرده گوش یا سایر اعضا» شهادت دهند؟ آیا «اعضاء، از آن لاستیک باریک کمتر» است؟ (ص ۱۱۰). «برای چه این آقای پارسی از مسیحیان هم نسبت به آیات قرآنی بی عقیده تر از کار درآمده است». نویسنده از شهادت اعضا بدن و امکان آن در علم جدید و نیز از نظر قرآن مفصل بحث کرده است. (تا ص ۱۱۸). بحث بر سر داستان ازدواج به های آدم و مشکل شرعی آن مورد بعدی است که طبعا دکتر قدری با طعنه اینها را به عنوان مسائل جاری مطرح کرده و انصاری به پاسخ گویی پرداخته است. همین طور بحث از نماز خواندن در قطب شمال (ص ۱۲۲ - ۱۲۷). نگاه انتقادی شریعتی به توضیح مسائل و این که «رساله فقهی تنها نشریه حوزه بزرگ علمی ماست» باز انصاری را برآشفته کرده تا از خدمات مجتهدان و مراجع بگوید. (ص ۱۳۲). وی از این که شریعتی سعی کرده «تمام عقب افتادگی مسلمین را به گردن علما» بگذارد نیز انتقاد کرده است (ص ۱۳۴). شریعتی دغدغه بروز شدن محراب و منبر را برای جذب نسل جدید دارد و آقای انصاری نگران «جوان روشنفکر منبری» در این طرز فکر است که کارش چه آثاری در پی خواهد داشت. «سه سال است که شما تقریبا به فعالیت های مذهبی خویش ادامه داده و نسل جوان روشنفکر را ارشاد می فرمایید، جز بدبینی به جوامع اسلامی، جز درست کردن شیعه علوی و صفوی، جز اهانت به علمای بزرگ روحانی» چه کرده اید؟ (ص ۱۳۶ - ۱۳۷). در صفحات ۲۴ - ۲۷ مسوولیت شیعه بودن، از تشیع علوی و صفوی سخن گفته شده و نمونه هایی از آن در تمسخر برخی از دیدگاهها، از جمله این که «شیعه صفوی کتاب دعا را می گشاید، نوشته است فلان کلمه را اگر در پله چهارم صفا و مروه بایستی و بخوانی پولدار می شوی» با لحن تمسخر بیان شده و طبعا انصاری به مقابله برخاسته و این گونه اظهارات را «هوچی گری» دانسته است (ص ۱۴۰ - ۱۴۲). شریعتی روی تفاوت شناخت از علی (ع) در تشیع علوی و صفوی سخن می گوید و انصاری همچنان سنت گرایانه می کوشد محبت و دوستی امام علی (ع) را در روایات توضیح دهد. شریعتی آثار جورج جرداق و کتانی و عبهه را در این زمینه گویی بهتر از آثار پیشین شیعه می داند (ص ۱۴۵ - ۱۵۷). انصاری باز هم در زمینه محبت امام علی و اهل بیت روایاتی از منابع شیعه و سنی نقل می کند. (تا ص ۱۶۵). مساله دعای ندبه و و جملات «ابرضوی ام ذی طوی» و ایرادی که شده و پاسخ های بعدی انصاری در پی آمده است. (ص ۱۷۰ - ۱۸۰).

انصاری بخش دیگری از کتاب را به نقد رساله امامت اختصاص داده است، مطالبی که در تاریخ ۱۳۵۰/۴/۲۵ ارائه شده است. عنوان را «دهن کجی به تشیع، بدگویی از صفویه، اهانت به روحانیت» گذاشته است (ص ۱۸۳). از شریعتی نقل می کند که گفته است، تشیع ابعاد مختلفی دارد، اما او «تشیع را از نظر پدیده علمی و مذهبی در جامعه بشری که در طول تاریخ اسلام بوجود آمده و حرکتی ایجاد کرده

و سرنوشت و نقش تاریخی است، مطرح» می‌کند. آقای انصاری از نظر باور به تشیع، چنین معنایی از آن را در چارچوب مذهبی خود نمی‌بیند. اصلاً شما رفتید پاریس، جامعه‌شناسی خوانده اید، این یعنی چی که «تشیع ابعادی دارد» و این که «فلسفه ای برای پیدایش آن می‌توان تراشید»؟ شریعتی می‌گوید تشیع اسلام محکومان است و تسنن مذهب حاکمان، اما انصاری، این نگاه را به مذهب در قاموس فکری خویش نمی‌یابد «نفرمایید تشیع که در مقابل تسنن است، عبارت است از یک طبقه اسلامی محروم و محکوم در مقابل یک طبقه برخوردار از همه چیز». به گفته انصاری، اینها که حق و باطل درست نمی‌کند (ص ۱۸۹). آوردن این نمونه‌ها برای نشان دادن فضای متفاوت فکری این دو نفر است. انصاری این حرف شریعتی را که گفته است کسانی از من به خاطر «نگذاردن ریش و آب خوردن» و این چیزها انتقاد می‌کنند. انصاری می‌گوید، خیر، اما به هر حال بهتر است در یک موسسه مذهبی، «سخنگو سرتاپا یک فرد مذهبی و روحانی باشد!» (ص ۱۹۱). داستان سخنرانان غیر روحانی بویژه با ریش تراشیده طی یکی دو دهه، همواره مساله و محل اعتراض روحانیون سنتی بود. «این طوری که جنابعالی مجهز و آماده پیکار با تشیع و علمای شیعه شده اید، اگر تا دو سال دیگر این در به همین پاشنه بچرخد، و سخنرانی‌ها این جوری ادامه یابد، نمی‌دانم تکلیف شیعیان و مسلمانان چه خواهد بود» (ص ۱۹۲). در اینجا باز شریعتی در تفسیر دو تشیع، نقل می‌کند که رفتار شاه عباس برای رفتن با پای پیاده به زیارت، فریکاری بوده است. انصاری هم باز به پاسخ که این طور تعریف تشیع، با آنچه در پیشینه مذهب تشیع در این باره آمده سازگار نیست. (ص ۱۹۴ - ۱۹۵). وی روی تفسیر طبقاتی شریعتی حرف دارد، و نه این که مثلاً او را متهم کند که تحلیل مارکستی دارد، بلکه از این بابت که با این فرهنگ اصلاً آشنا نیست هرچند می‌فهمد که این گونه ورود به بحث تشیع شناخته شده نیست. در باره شاه عباس هم می‌گوید: «این شاه عباس نبود که سنی کشی راه انداخت». صفویه منجی شیعیان پس از نهصد سال بودند. (ص ۱۹۶). انصاری ذیل عنوان «صفویه نسیم لطف یزدان» می‌کوشد تا نشان دهد «داستان صفویه برای ما ملت شیعه ایران، داستان حضرت موسی بن عمران است که بنی اسرائیل راز چنگال فراعنه زمان و جباران جهان نجات داد». (ص ۱۹۷).

انصاری در ادامه، نقدی بر مقدمه دکتر شریعتی بر کتاب حجر بن عدی حسن اکبری نوشته و عنوان را گذاشته «شریعتی طرفدار سنیان، مخالف شیعیان». (ص ۲۰۳ به بعد). او از این که شریعتی به نوشته های عربهای سنی و غربی توجه دارد، انتقاد می‌کند، و آنگاه شماری کتاب های رایج آن زمان از مولفان شیعی ایرانی را در باره امام حسین و حضرت مهدی (ع) به وی معرفی می‌کند (ص ۲۱۰، ۲۱۵). همزمان از نوشته های جوده السحار انتقاد می‌کند (ص ۲۱۱) مطلبی هم از شریعتی در باره ترجمه کتابش اسلام شناسی توسط آقای ساشادینا نقل می‌کند (ص ۲۰۷). گویا کسی از اهل علم به او گفته بود، اول این کتاب را باید تصحیح کرد و بعد ترجمه. (ساشادینا آن وقت، گویا دانشجوی دانشگاه مشهد بوده و گویا

هنوز نیز فعال است. شرح حال او را در ویکی شیعه بنگرید). وی به انتقاد از شریعتی در معرفی برخی از کتابها مثلاً کتاب دار مستتر در باره حضرت مهدی می پردازد. همچنین از کتاب صاحب الزمانی هم انتقاد کرده در باره دیباچه ای بر رهبری می گوید: «کمتر از اسلام شناسی آقای شریعتی نیست، و هر دو چون فکلی، و دکتر، و همسازگر و نوگر و تلاش بازساز و مریدان ابن تیمیه لوتر اسلام اند با هم می رانند» (ص ۲۱۵). دکتر شریعتی کتابهای علمای گذشته را در باره مسائل مختلف دینی، ناکافی دانسته و به نقل انصاری گفته است «برای شناخت اسلام - معذرت می خواهم - تاکنون هیچ کتابی در این زمینه نوشته نشده است». این سبب شده است تا انصاری شماری کتاب از علما در باره شناخت اسلام معرفی کند و بگوید پس اینها چیست. (ص ۲۱۶). آثار کاشف الغطاء، علامه طباطبایی، حاج سراج انصاری و شماری دیگر که از آثار دردسترس آن وقت بوده است. شاید عنوان «شناخت اسلام، کتابی که مرحوم بهشتی و دوستانش نوشتند، در پاسخ این جمله دکتر شریعتی بوده است.

بخش بعدی کتاب دفاع از روحانیت، نقد کتاب **فاطمه فاطمه است**. از آن کتاب نقل می شود که گفته است «زن شرقی در جامعه شبه اسلامی امروزی، به نام مذهب و سنت، بیش از همه رنج می برد و از درس و سواد و حقوق انسانی و امکانات و آزادی رشد و کمال و تغذیه روح و اندیشه محروم است در حد یک ماشین رخت شویی». آقای انصاری برآشفته که اینها ترویج ارزشهای غربی است. در زمان گذشته که این امکانات نبود، و زنان از اروپایی ها تقلید نمی کردند «زنا و فحشاء و عشقبازی و کورتاژها و طلاق ها و خودکشی ها بیشتر بود یا امروز؟» شریعتی می گوید زنی که ناقص العقل است و از نعمت سواد، چطور نسل آینده را تربیت می کند و انصاری پاسخ می دهد «پاک و عقیف و با تقوا» بودن زن در تربیت او کافی است، باقی مسائل تربیتی را فرزند که بزرگ شد، در مدرسه و مکتب می آموزد. (ص ۲۱۹). از این نمونه روشن است که اختلاف بر سر چیست. انصاری از شورش زن جدید سخن می گوید، از این که «مادری که لیسانسه و دکتره شد، شوهرش را به کس نشمارد، گوش به حرف وی ندهد» و استدلالهای دیگری که اغلب در این فکر وجود دارد (ص ۲۲۰). انصاری از اینکه دکتر، زن را تشویق به بیرون رفتن از خانه می کند، و مرد و زن جامعه پیشین را ستمگر و ستمکش معرفی می کند، بر می آشوبد. بیرون کشیدن زنان از خانه به هیچ روی مورد قبول تفکر آقای انصاری نیست. این که زن را از خانه بیرون «بکشند و با آن زینت ها و لباسها و مینی ژوپها و پیراهن های بی آستین و با اندام های لطیف در یک موسسه به قول خودشان اسلامی (ولو در سالن خصوصی) بگرد خویش جمع نماید و بازار خود را گرم کند» این رفتار درست نیست. (ص ۲۲۱). همین موارد بود که بعدها سبب شد دکتر شریعتی، اشاره کند که کسانی مثل انصاری، زنانی را که به حسینیه ارشاد می آیند، متهم می کنند. انصاری به مناسبت، «نظریه امام علی (ع) در باره زن» را بحث می کند. (ص ۲۲۲ به بعد). انصاری می گوید مگر شریعتی آیات قرآنی و احادیث را که در باره زنان است نخوانده که این چنین حکم می کند. اگر خوانده و آنها را مزخرف می داند

«کفر خویش را اثبات کرده است» اگر نخوانده و ندیده که «این چه جور اسلام شناسی است» (ص ۲۲۴). شریعتی روایاتی از آنچه پشت درخانه فاطمه رخ داد نقل کرده که انصاری می گوید این خیانت به تاریخ است و داستان چنین نبوده است. آن روایت در منابع سنی آمده، و تفاوت مشی تند عمر و رفتار آرام ابوبکر را تصویر می کند. انصاری انتظار دارد که شریعتی روایات حمله به در خانه و مسائلی را که در آن گزارش شده بیاورد (ص ۲۲۵ - ۲۲۷). انصاری تأیید می کند که دکتر در اواخر کتاب، قدری مطالب را ترمیم شده بیان می کند، هرچند این را هم ناشی از زرنگی و چند جور حرف زدن او می داند (ص ۲۳۰). تکیه شریعتی به روایتی که می گوید رسول (ص) در اندر عشیرتک الاقرین به فاطمه گفت، کاری برای خود بکن که من نمی توانم برایت کاری بکنم، سبب شده است تا انصاری بگوید هم او هم سید قطب که این روایت را نقل کرده «هر دو خیانتکارند» (ص ۲۳۲). وی سپس به نقد آن روایات می پردازد. (تا ص ۲۳۴). در واقع، ذهن انصاری به بحث شفاعت است و این که شریعتی گویا آن را انکار کرده است. بعد از آن از «رساله ای به نام شیعه علوی و شیعه صفوی» یاد می کند که «عصاره و فشرده سخنان سابق شماس» و در ص ۹۶ ... باز مساله شفاعت را مورد تمسخر قرار داده». در ادامه عبارات دیگری را هم در باره شفاعت نقل، و نقد کرده است (ص ۲۳۶ - ۲۳۷). او کتاب شیعه علوی و شیعه صفوی را پر از مغالطه و حمله به علما با جعل حکایات دروغین و نسبت های زشت می داند. (ص ۲۴۰). بحث شفاعت البته ادامه دارد. (تا ص ۲۴۵).

در اینجا به سراغ نقد اسلام شناسی می رود، و اولین بحث «وحدت اسلامی» است. اصلاً و «آخر معنی اتحاد اسلامی چیست؟» انصاری می گوید این مفهوم روشن نیست و کاش یک نفر یافت می شد تا «بینیم پیشنهادتان چیست و اتحاد اسلامی را برای ما معنا کنید». (ص ۲۴۷). اگر اتحاد به معنای این باشد که کسی بیاید و بخواهد «اثبات کند که علی و اولاد علی دارای مقام و منصبی نیستند» این که اتحاد نیست. این که صفویه محکوم شود که می خواسته است مذهب تشیع را رسمی کند و این اختلاف افکنی بوده، این برای آقای انصاری قابل قبول نیست و آنچه را آقای شریعتی در «بدگویی از صفویه» گفته، و در آن میان از اتحاد اسلامی بحث کرده، برای او پذیرفتنی نیست و به آن حمله می کند. (ص ۲۴۸). او می گوید وضع شیعه را پیش و پس از صفویه مقایسه کنید و ببیند آنچه چه کردند. آن وقت، مروری بر ستم هایی که بر شیعه پیش از صفوی رفته است می کند. آن هم از علمای شیعه کشتند، آن هم فتوای قتل شیعه داده اند و... (ص ۲۴۹). همین حالا هم می شود «احوال یک مشت مردم مفلوک در مدینه منوره به نام سادات نخواست که شیعه هستند» دید و شنید که چه وضعی دارند. عین معامله یهودیان با فلسطین با آنها می شود. از «حقوق اجتماعی، از فرهنگ و تمدن و مدرسه و سیاست و شغل و کسب و کار به کلی محروم هستند» در اینجا شرح بیشتری در باره آنها نوشته است. (ص ۲۵۱). سابق بر این شیعه هم در ایران همین وضع را داشته است. «احوال طائفه شیعه پیش از پیدایش صفویه تقریباً همان طورها بوده

است» «وضع ما چنین بود تا نسیم لطف یزدان بجنبش آمد» (ص ۲۵۲). در اینجا شرحی تاریخی در باره تحولی که در این دوره برای شیعه پدید آمد بدست داده است. (ص ۲۵۳)، آن وقت به نوشته انصاری خطاب به دکتر «اخیرا هم در رساله تشیع صفوی متأسفید که ایران که به منزله یک جزیره ای بیش نبود، از پیکر دولت صفوی جدا ساختند» (ص ۲۵۴). انصاری م یگوید: شما طرفداران اتحاد که مستقیم یا غیر مستقیم تحریک شده اید که از صفویه بدگویی کنید و ریشه تشیع را به نام وحدت و اتحاد بزنید» (ص ۲۵۵). در اینجا حکایتی هم از رفتار بعضی ها با ایرانیان آورده تا نشان دهد رفتار آنان به شیعه چگونه بوده است (ص ۲۵۶). در اینجا باز سراغ تاریخ رفته نامه هایی از معاویه به ابن زیاد و نامه ای از محمد بن ابی بکر به معاویه را آورده تا ظلم به شیعه را نشان دهد (تا ص ۲۶۴).

انصاری اسلام شناسی شریعتی را یک رمان غیر شرعی می داند، که بیشتر «برای آزمایش انشاء و قلم پردازی و تقریحات ادبی» نوشته شده است. البته چون ضرر دارد، آن را غیر شرعی خوانده است. به گفته وی شریعتی در این کتاب «طرفدار داروین» است (ص ۲۶۴) و این خود از نظر بسیاری از مذهبی ها در آن دوره، جرمی نابخشودنی است. این در حالی است که شریعتی گفته است «داروین از مذهبی ترین علمای اخیر است و بی نهایت روح مذهبی پاک و عالی دارد». انصاری مواردی را از اسلام شناسی استخراج کرده که دکتر به شخصیت پیامبر جسارت کرده است (ص ۲۶۷). یک نمونه سوره عبس و تولی است و این که در باره حضرت نازل شده است. نکات تاریخ اسلامی دیگری هم از این کتاب نقد شده است. این که اسلام آوردن عمر، به اسلام کمک کرد یا خیر. (ص ۲۶۸). همین طور موحد بودن یا نبودن عبدالمطلب (ص ۲۷۲). وی طرح این دیدگاهها را ناشی از «وهابی مسلک و طرفداران سنیان» بودن می داند (ص ۲۷۵). وی می گوید در هیچ کجای کتاب اسلام شناسی، نمی توانید عبارتی بیابید که او قائل به خلیفه بلافصل بودن امام علی (ع) برای پیامبر شده باشد (ص ۲۷۷). طبعاً در موارد متعددی از جنبه های مثبت شیوخ قریش سخن گفته است. وی این موارد را گردآوری کرده است. (تا ص ۲۸۵). در مورد بعدی روی انکار خاتمیت پیامبر (ص) در اسلام شناسی تمرکز دارد، آنجا که عقیده اقبال را هم گزارش می کند. (ص ۲۸۵-۲۸۶). این بحث را طولانی آورده و سعی کرده در باره تورات و انجیل و تحریف آنها و نیز آنچه در باره تمدن یونان و مراحل تکامل بشر است را در مقایسه میان آنچه شریعتی گفته و آنچه خود باور دارد، مرور کند (تا ص ۳۰۲). انتقاد شریعتی از انگشتر یاقوت و عقیق و آوردن آنها در کنار مهره و طلسم و مهر نماز کله قوچ و نعل خر و ... انصاری را بر آشفته کرده است. او روایاتی در باره خاتم و انگشتر عقیق آورده و در باره آنها بحث کرده است (۳۰۳).

انصاری می گوید شریعتی در صفحات ۴۲۵ - ۴۳۲ اسلام شناسی، غدیر و وصایت را انکار کرده است. (ص ۳۰۸). او این دریافت را از توضیحات دکتر در باره شرایط سیاسی و قبیله ای محیط عربی بدست آورده است. (تا ص ۳۱۳). او می گوید که شریعتی شش صفحه «در تعریف از قریش و نفوذ ابوسفیان و

نیرومندی آنان و باند مخالف علی» یاد کرده، همین طور از شجاعت و زهد و سختگیری در راه اسلام از ناحیه امام علی (ع) اما در نهایت آن «سه نفر دیگر را خلیفه قانونی پیغمبر و علی را نفر چهارمی و وصی و ناظر احکام و مسأله گو معرفی کرده که خلافت غاصبین را گردن نهاده و قبول کرده است». (ص ۳۱۸). طبعاً در باره درستی نظر خود، به تفصیل سخن گفته است. این که جریان تغییر مسیر از غدیر به انتخاب ابوبکر، چگونه اتفاق افتاد و تواریخ در این باره چه نوشته اند. (تا ص ۳۲۶). طبعاً در لابلای اینها، عباراتی هم از دکتر شریعتی آورده است تا نشان دهد او ایمان محکمی به بحث جانشینی بلافصل امام علی (ع) ندارد. دکتر روی اصل شورا، نظر دارد و می خواهد بگوید که تنها شرایط آن رعایت نشده و اعتراض امام روی این مسأله بوده است. آقای انصاری، اساساً شورا را مربوط به این امر نمی داند. این مباحث ادامه یافته تا آن که زیر عنوان «نتیجه این بیانات» خلاصه دیدگاهها را بیان کرده است. (ص ۳۳۵). او شریعتی را «شبه ناصبی» می داند (ص ۳۳۶). او می گوید، شریعتی در هیچ یک از این دوازده رساله [کتابها] که منتشر کرده، از تعیین امام علی توسط پیامبر (ص) بحث نکرده است. (ص ۳۳۷). بحث بعدی او در باره نماز خواندن ابوبکر در بیماری پیامبر است (ص ۳۳۸ و بعد از آن). انصاری به دکتر ایراد گرفته است که نه از سپاه اسامه و تخلف از آن، نه از روایت قرطاس و قلم، هیچ یاد نکرده و صرفاً مطالب طبری را نقل کرده و به گفته انصاری «دلال کالاهای فاسد» است. (ص ۳۴۴). وی از این که طبری را مأخذ قرار داده از وی انتقاد کرده و معتقد است که «یک نفر محقق و جامعه شناس... نباید این اندازه سهل انگار باشد که هرچه دشمنان از روی اغراض شخصی نوشته و رد شده اند، بدون اندک تأملی... ترجمه کند و گاهی خودش هم چیزی بر خیانت های دیگری بیفزاید». (ص ۳۴۷). نقل این روایت که پیامبر با بیماری به مسجد آمد و وقتی دید که ابوبکر با مردم نماز می خواند «لبخندی آرام و مهربان بر لب» داشت و از این که «یک بار دیگر مسجد و مردم را بر خلاف انتظارش می بیند که مسلمانان بی حضور وی، شکوه و وحدت خویش را حفظ کرده اند» آقای انصاری را خشمگین کرده است. (ص ۳۵۴). مباحث مربوط به تحولات روزهای آخر رحلت پیامبر (ص) همچنان ادامه می یابد. دنباله آن ذیل عناوینی چون «انکار حدیث ثقلین»، (ص ۳۵۸)، «باز هم جانبداری، باز هم خیانت»، (ص ۳۶۱)، «پانزده سال سکوت»، (ص ۳۶۹)، مباحث مزبور ادامه یافته است.

آقای انصاری زیر عنوان «اعلام خطر، هشدار» می گوید: بدولت شاهنشاهی و جعفری مذهب ایران، به ملت نجیب و عزیز شیعی ایران، به زعمای حوزه های روحانی اسلام، به خطبای عظام و گرام و رؤسای هر دسته و صنفی که به خانواده عصمت و طهارت علاقه مندند، هشدار می دهیم و اعلام خطر می نمایم: از هزار سال قبل به این طرف تاریخ اسلام و تشیع عنصری مهیب تر و دشمنی خطرناک تر و بی باک تر از علی شریعتی به ندیده و گمان نمی رود ببیند». (ص ۳۸۴). او از پادشاه کشوری که در قانون اساسی آن مذهب جعفری، مذهب رسمی اعلام شده، و خودش «وارث تخت و تاج صفوی» است و نیز از

علمای روحانی که خود را پاسدار فقه و فقاہت می دانند، می خواهد سکوت خود را بشکنند، «چرا این نغمات شومی که رد موسسه ارشاد از حنجره علی شریعتی علیه همه چیز این کشور، علیه مذهب حقه اسلامی و شیعی ما، علیه روحانیت ماست بیرون می آید، کسی» جلوگیری نمی کند (ص ۳۸۴-۳۸۵). «سه سال است متصل رسائل ضاله مضله از آنجا خارج و در میان توده جوانان بی اطلاع از امور اسلامی و مذهبی منتشر می گردد. چرا دولت وقت طبق قانون اساسی به جلوگیری بر نمی خیزد». مانند این عبارات باز هم در ادامه آمده و به نظر می رسد اینها در تصمیمی که برای بستن حسینیه ارشاد گرفته شد، به تدریج موثر واقع شد. در واقع روحانیون دیگری هم بودند که این درخواست را از دولت داشتند. وی در «تذکری مهم به شما ملت ایران و روشنفکران» آنهایی که سه سال است به موسسه ارشاد می روند، می گوید که «این گوینده، مردی است تعلیم دیده و زبردست، و در پیشبرد مقاصد و منظور خودش از مخلوط کردن حق و باطل بهم و تراشیدن قضایای دروغ در هر موضوعی» استاد است. وی از آنان می خواهد به نحوه استدلال کردن وی که به قول او همه مغلطه است، توجه کنند (ص ۳۸۶). وی خطاب به دانشجویان و روشنفکران می گوید: «آن چیزی که ضامن استقلال و نگهداری این کشور است، فقط و فقط تشیع و ولایت اهل بیت» است. شما ببینید «هفده شهر قفقاز که پا از در اهل بیت پیغمبر کشیدند، و نعمت ولایت اهل بیت را کفران کردند، جزو کشور کمونیست شوروی شدند» (ص ۳۸۷). وی به دولت می گوید: «بر دولت وقت است همان طوری که خرابکاران را از هر سوراخ و دخمه ای بیرون می کشد و به حسابشان می رسد، سزاوار است ملت ایران قیام کنند، انقلاب مذهبی بوجود بیاورند، از دولت وقت بخواهند تا به حساب شریعتی مخرب عقیده و ایمان مردم برسد و ببینند از کجا تحریک و برای چه این طور به مذهب و مقدسات ما مردم اهانت و جسارت می ورزد و تهمت می زند» (ص ۳۸۹).

انصاری برای این که متهم به اختلاف افکنی مذهبی نشود، ذیل عنوان «سخنی چند با برادران اهل سنت» تأکید می کند که «امیدواریم برادران از اهل سنت، از ما نرجند و ایراد نفرمایند که چرا ما از مذهبمان دفاع می کنیم، و بدانند که ما مهاجم و آتش افروز نبوده، طالب صلح و سلامت و وحدتیم». او می گوید چند سالی است مولفانی از اهل سنت مانند شیخ جبهان، محب الدین خطیب و احمد امین، مطالبی علیه تشیع منتشر می کنند که به هر حال وظیفه ما دفاع از مذهبمان است. (ص ۳۹۲). انصاری روش شریعتی را در کنار گذاشتن نظریات شیعی برای اتحاد، روش نادرستی می داند و اظهار می دارد که نوشته های وی علیه اوست که در حال تضعیف مبانی تشیع در داخل ایران است. در واقع، او کاری به اهل سنت ندارد، بلکه می کوشد تا ایمان شیعیان را در داخل پاسداری کند. او ضمناً این گالیه را دارد که در تمام مدتی که دولت بعثی عراق، شیعیان را زیر فشار قرار داده و به نام ایرانی علما و فضلاء شیعه را از عراق بیرون کرد، سنیان ایران، هیچ اطلاعیه ای ندادند، در حالی که کشورهای دیگر اعتراض کردند (ص ۳۹۳-۳۹۴).

«درخواستی از آقای دکتر شریعتی» هم دارد که «در روش خویش تجدید نظری» بفرمایند. اولاً که با این روش نمی‌توانید ریشه تشیع را برگزید، اما اگر هم چنین شود «آیا ما می‌توانیم از نو در کنار نهنگان خونخوار زندگی کنیم یا در همان مرحله اول لقمه و طعمه ایم؟». وی این اقدام حسینیّه ارشاد را در نقد تشیع، برای کشور مضر می‌داند. همچنین گلایه می‌کند که بعد از انتشار کتاب دفاع از روحانیت، در رساله پدر، مادر، ص ۱۶ او را تشبیه به گاو کرده‌اند که دو شاخ از کله اش بیرون زده است (ص ۳۹۶ - ۳۹۷). انصاری می‌گوید: «می‌خواهم عرض کنم، این مرتبه بهتر تحقیق فرمایید و چیز بنویسید. احقر ثقة الاسلام و حجة الاسلام نیستم که شما تحقیق نکرده و روی نظرات خاصی که با روحانیت شیعه دارید، مرا به روحانیت چسبانده‌اید و فرموده‌اید «این کتاب از منابع تولیدی روحانی است که خودش و برادرش انقلاب گر کربلایند». من ابتدای جوانی در مقام کرباس فروش و بعد مقاش فروش بزار و فعلاً هم بازنشسته‌ام». بعد هم از پدرانش که از خاندان اشعری‌های قم هستند، یاد کرده که غالباً «کرباس فروش و بزار بوده‌اند». (ص ۳۹۷). انصاری بار دیگر سراغ نظریه تشیع علوی و صفوی آمده و دیدگاه دکتر شریعتی را در باره جایگاه امیر المومنین در کنار سایر خلفا روی به کاستن دانسته و از آن انتقاد می‌کند. (ص ۴۰۰ - ۴۰۱). برداشت او از تعبیر دکتر این است که «این شخص در فصل امامت و جاهای دیگر، رسول خدا و ائمه هدی را برگزیدگان درگاه الهی ندانسته، آنان را مردان خود ساخته‌ای معرفی کرده است که در اثر تفکر و زهد و تقوی و عبادت و ریاضت به درجاتی نائل گردیده‌اند». (ص ۴۰۲). وی این نگاه را نافی آیاتی مانند «یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین» می‌داند. (ص ۴۰۳) نکته دیگر این است که او فریب کار دانستن شاه عباس برای سفر مشهد، و همین‌طور متهم کردن شیخ بهایی را برای روابط با دربار، با هدف خراب کردن شخصیت امام علی بن موسی الرضا می‌داند. در واقع، زاویه دید آقای انصاری این است که شریعتی «دشمنی خاصی با تشیع دارد». (ص ۴۰۴) و الا چرا باید «سید قطب و رشید رضای ناصبی را مغزهای متفکر اسلام» بخواند؟ (ص ۴۰۶). وی حتی در اسلام او هم تردید دارد و این که «این چه جور مسلمانی است که از خدا و پیغمبر و مردم نمی‌ترسد، و این مطالب را از موسسه اضلال از یک مرکز ضد اسلامی منتشر می‌کند» (ص ۴۰۹). تفاوت دو دیدگاه در مواردی روشن است. یک طرف، بیشتر روی زاویه الهی شخصیت معصومین تکیه دارد، اما شریعتی می‌کوشد در چارچوب فهم مخاطبان خود، از آنان شخصیت‌های والای انسانی تصویر کند، چیزی که انصاری آنها را منافی ایده خود می‌داند و بیشتر با هدف انکار شخصیت الهی آنان به آن می‌نگرد. همین تفاوت را در دو نگاه مختلف به خاک کربلا هم می‌توان ملاحظه کرد؛ مساله‌ای که سبب شده است تا انصاری با نقل عبارتی از دکتر بگوید «اهانت نویسنده به خاک قبر امام حسین» (ص ۴۰۹). انصاری روایات فراوانی برای اثبات تقدس خاک کربلا و فواید آن آورده است. (تا ص ۴۱۳). انصاری در اینجا، اشاره‌ای به ملاقات خود با دکتر شریعتی که به صورت اتفاقی در مسجد ارک بوده دارد «خوانندگان محترم

بدانند که مقصود از شیعه صفوی، خود من می باشم، که در اولین برخورد ناگهانی در مسجد ارک که ایشان بازخواست کردند که این مطالب چیست راجع به موسسه ارشاد و خود من در کتاب «دفاع» نوشته اید، به ایشان گفته شد تمام با مدرک است. (ص ۴۱۴). باز هم به سراغ «وحدت اسلامی» می رود، مقوله ای که در سالهای نخست دهه پنجاه، محل نقد و ایراد بین دو گروه انقلابی و ولایتی شده بود. انصاری می نویسد: «سالهای درازی است اشخاصی که طرفدار اتحاد اسلامی در این کشورند، تاکنون یک نفر شخص بی غرضی که یک پیشنهاد درست به ما بدهد نیافته ایم» (ص ۴۱۵). او به شریعتی می گوید: «تو چه مصلحی هستی که فقط همه چیز شیعه را به سود سنیان هدف قرار داده ای»، (ص ۴۱۶). به گفته وی، لازمه وحدت اسلامی این نیست که به مقدسات شیعه توهین شود. یک نگاه ملی هم به تشیع دارد، «آیا درست است که ما سیادت و استقلال و آقایی و آزادی خویش را از دست بگذاریم، فرض بفرمایید به دیگران پیوستیم و جزیره به قول شما به دریا متصل شد که هر روز هر ساعت امواج سهمگین آ» دریا مردم این جزیره را در کار بدم در کشیدن است» (ص ۴۱۷). وی به تاریخ منازعات شیعه و سنی و طبعاً ستمی که بر شیعیان به عنوان یک اقلیت در تاریخ رفته، استناد کرده است. شریعتی در باره اقدامات آیت الله بروجردی و فتوای شلتوت صحبت کرده، و آقای انصاری می گوید، همین که این فتوا صادر شد، اقدامی که «ملت ایران آن را به عنوان پیروزی و سرآمد دوران اختلافات تلقی کرد و در مشهد جشن گرفت...» بنگاه سیل اعتراضات از اطراف کشورهای سنی نشین حجاز و کویت و یاران، شیخ ابوالوفای معتمدی و مردوخ کردستانی که نامه های اعتراض آمیز آنها موجود است، سرازیر شد، و گفتند به چه جهت این رافضیان خبیث را جزو ما مسلمانان شمردی و اصلاً داستان مرگ شلتوت، مشکوک و شاید دق کرد». (ص ۴۱۹).

نقد مجدد شریعتی در سال ۵۴ در مجلد دوم دفاع از روحانیت

انصاری از اینجای کتاب به بعد، باز سراغ نقد دکتر شریعتی رفته است. وی می گوید از پنج سال پیش به این طرف، طرح این قبیل مطالب شدت گرفته و بیش از همه آثار شریعتی در این زمینه مطرح بوده است. او به کتاب فاطمه فاطمه است شریعتی حمله کرده و دفاع او را از شیوخ یا همان شیخین، مورد تأکید قرار می دهد (ص ۹۹).

در باره شریعتی ادعا می وشد که «چهل رساله نوشته است»، در حالی که «در چهل رساله ایشان، نمی توان بیست مدرک پیدا کرد». او می گوید، حتی مطالبی به وی نسبت داده شده که آنها هم بی اساس است. به گفته وی شریعتی می خواهد «اسلام منهای عالم و آخوند بسازد». او این طور القا می کند که «علمای شیعه از هزار سال قبل مانند خواجه نصیرالدین طوسی و شیخ بهایی و علامه مجلسی و دیگران اینها، اسلام را خراب کرده اند» (ص ۱۰۰). انصاری می گوید خودش قصد تجدید طبع این کتاب را

نداشته اما به دلیل این که از ناسزاها چیزی کم نشد، و نیز انتشار «نامه به پدر» سبب شد تا استخاره کرده و این کتاب را مجدداً منتشر کند. شریعتی در این کتاب، حملات تندی هم به آقای انصاری کرده که ضمن نقدها، از آن مطالب هم یاد شده است.

یکی از موارد بحث، کتاب ابوذر است که شریعتی از جوده السحار ترجمه کرده و سعی شده است تا چهره ای سوسیالیست از ابوذر بدست داده شود. بنابر این، نقدهایی از سوی انصاری در ارتباط با مساله «ابوذر انقلابی و اشتراکی و کمونیست» هم مطرح شده است. (ص ۱۱۵). نظم کتاب قدری ضعیف و بارها از مطالبی در میان مطالب دیگر یاد و نقد می شود. او همه جا از لحن تند و گزنده شریعتی یاد کرده و می گوید: «آخر این چه مسلمانی است که هرچه می خواهد می گوید، و هرچه می خواهد می نویسد، و بدون پروا از خدا و پیغمبر و حشر... و به مقدسات یک ملت وسیع اسلامی می تازد و اشخاص بزرگ را لکه دار می نماید» (ص ۱۱۴). وی سپس به آنچه که در کتاب (ترجمه کتاب جوده السحار) شریعتی در باره ابوذر آمده، انتقادهایی را مطرح می کند تا نشان دهد این تصویر سازی از ابوذر نادرست است (تا ص ۱۲۶).

در ادامه، و در واقع، سراغ کتاب پدر مادر ما متهمیم می رود، کتابی جنجالی که شریعتی با صراحت از روایت موجود از تشیع در محافل و مجالس انتقاد می کند. به گفته انصاری، شریعتیا برخلاف آنچه در کتاب «میزگردش» ادعا کرده که شیعه خالص است، «صدی صد طرفدار اهل سنت» است (ص ۱۲۷). او از نامه آقای مکارم شیرازی یاد می کند که از شریعتی خواسته است تا با هم گفتگو کنند، (ص ۱۲۹). گویا آن زمان، هنوز جواب شریعتی از این نامه که به صورت یک رساله کوچک منتشر شد، نوشته نشده بوده یا وی خبری از آن نداشته است.

انصاری از این که شریعتی، علمای شیعه را از هزار سال تاکنون، عامل تخریب اسلام دانسته و این که «این آخوندها فقط دستی برای بوسیدن و دستی برای گرفتن دارند» سخن می گوید (ص ۱۳۰). می دانیم که شریعتی انتقادهای تندی به علمای بزرگ شیعه کرد که در میان انتقادهایی که علیه وی بالا گرفت، این مسائل در اولویت قرار گرفت و برای وی در میان متدینین دردسرساز شد. علامه مجلسی در کانون این مباحث بود.

حملات شریعتی در نامه ای به پدر، به خواجه نصیر، شیخ بهایی، و علام مجلسی در اینجا باز تکرار می شود. «او در این کتاب، احمد بن حنبل را از علامه عالی مقدار مجلسی، و گورو یج یهودی را از آیت الله میلانی و گاندی آتش پرست را از آیت الله بهبهانی برتر و بالاتر می شمرد» (ص ۱۳۲). ایشان می گوید، جلد اول کتابش علیه شریعتی پنج سال پیش منتشر کرده و دیگر انتقادهای را اکنون در مجلد دوم منتشر می کند. بنابر این از اینجا، باز باقی انتقادات به اسلام شناسی را بیان می کند (ص ۱۳۳). دو صفحه بعد دوباره به کتاب نامه ای به پدر بر می گردد. در واقع، این آشفتگی از نظر تقسیم بندی بحث ها، در

بیشتر موارد دیده می شود. وی دنباله آن زیر عنوان «اسلام منهای آخوند» در این باره به بحث پرداخته و از نقش روحانیونی چون شیخ انصاری، سید محسن حکیم و آیت الله بروجردی سخن گفته است. (ص ۱۳۷ - ۱۳۸). دفاع از علامه مجلسی (ص ۱۴۱)، و بررسی برخی از مطالب که دکتر از او نقل کرده در ادامه آمده است. یادی هم از آیت الله بروجردی می کند که «وقتی یکی از علمای اسلام و اساتید تفسیر در جایی نوشته بود علامه مجلسی چون اهل حکمت و فلسفه نبوده، در مورد فلان حدیث بحثی بسزا فرموده است، مرحوم بروجردی به محض دیدن این عبارت در پاورقی آن کتاب دستور داد از نشر آن کتاب جلوگیری شد تا باقی آن تفسیر بعدا نشر شد». این را با رفتاری که اکنون شریعتی با مجلسی می کند، مقایسه می کند و این که «حتی به توصیه پدرش هم گوش نمی دهد». (ص ۱۴۷). انصاری از این که شریعتی این عالمان را «آخوندهای درباری» نامیده و «چنین تهمت های ناروایی را به ائمه ما و علمای مذهب ما می بندد، و به جناب خواجه نصیر الدین طوسی، و شیخ بهایی و علامه مجلسی می تازد» سخت عصبانی شده و در پاسخ ضمن تأکید بر این که «باید دربارها را از هم تفکیک کرد و تشخیص داد» به دفاع از علما می پردازد. (ص ۱۵۳). او معتقد است که «پادشاهان صفوی علما را پادشاه و خود را عامل آنان می دانستند» شاهد او هم «متن اعلامیه شاه طهماسب صفوی» است که از جلد دوم منتهی الامال نقل می کند (ص ۱۵۴ - ۱۵۵). بعد از رابطه نقل شده در باره مقدس اردبیلی و شاه عباس، رابطه شیخ حر با شاه سلیمان صفوی و همین طور روابط مجلسی با دولت صفوی یاد می کند. اگر «مجلسی و علمای دیگر دوران صفویه در اوایل کتابهایشان از آن سلاطین تعریف و توصیف کرده اند، آنها می خواستند بر اقتدار پادشاه بیفزایند و از آنها بسود اسلام و تشیع کار بکشند و در مقابل دشمنان خارجی و عثمانیان سدی بسازند که کسی نتواند در آن نفوذ و رخنه کند (ص ۱۵۹). وی در این زمینه شرحی مفصل داده است. انصاری می گوید، شریعتی همزمان با اهانت به علمای شیعه، از بنت الشاطی و جودة السحار و سید قطب و رشید رضا و محمود عقاد و طه حسین ستایش کرده است (ص ۱۶۰). «شریعتی و پدرش صاحب تفسیر نوین به کاسه لیس و طرفداری از این گونه اشخاص ناصبی برخاسته» اند. (ص ۱۶۱). بحثی را هم به نقش خواجه نصیر اختصاص داده (ص ۱۶۴) و از این که شریعتی در باره آیت الله میلانی گفته است «عمرش را صرف اختلاف افکندن بین مسلمانان کرده» سخت انتقاد کرده است. وی از این که شریعتی از گورویج یهودی ستایش کرده، احتمال می دهد که این از «روی تبلیغات صهیونیستم» باشد. در این صفحات، اسامی مختلفی از افرادی که شریعتی به نوعی به آنان حمله یا ستایش کرده آمده و اینها رودر روی هم قرار داده و از خواننده خواسته شده تا نسبت به آنچه گفته شده قضاوت کند «آیا واقعا آیت الله میلانی هشتاد سال عمرش را وقف اختلاف اندازی بین مسلمین کرده است؟» (ص ۱۶۵). در این میان، نامی هم از آیت الله بهبهانی هم به میان آمده است که آن زمان، نیمی از سال را در اصفهان و از علمای معروف محلی آن دوره بود. ایشان هم مثل آقای میلانی توصیه به عدم شرکت در برنامه های

حسینیه ارشاد کرده بود. (ص ۱۶۶). انصاری ضمن ز دولت صفوی و این که این دولت تشیع را از یوغ عثمانی ها نجات داد، از شریعتی به خاطر بی توجهی به این جهت گلایه کرده و می گوید چطور می شود از گورویج یهودی به خاطر کمک به الجزایر یا فلسطین ستایش کرد، اما از دولت صفوی که تشیع را اینچنین نجات داده، انتقاد کرد؟ (ص ۱۶۸). همچنین از حملات تند شریعتی به شاه عباس انتقاد کرده و این که پیاده رفتن او به زیارت امام رضا را فریب کاری می داند. (ص ۱۷۰). وی رفتارهای شریعتی را در برخورد با مسائل شیعی نوعی «هتاک و انکار در لباس دلسوزی و اقرار» می داند و می گوید هیچ کسی تاکنون «این طور بی باکانه به مقدسات مذهبی» نتاخته است (ص ۱۷۱). همچنین از اظهارات شریعتی نسبت به مرحوم کافی نیز انتقاد کرده و می گوید «آقای کافی چند سال است در این کشور منبری رفته است که اقلاب مردم را معتقد نگاه داشته» اما این چنین مورد حمله شریعتی قرار گرفته است. این در حالی است که «جنابعالی که پنج سال است در این کشور پیدا شده اید، مردم و نسل جوان را به همه چیز اسلام و مذهب بدبین کرده اید». (ص ۱۷۳). وی از پاسخ هایی هم که شریعتی در این مدت از انتقادات داده و این که «با همان حربه تهمت و افترا و فحش به میدان آمده» یاد کرده و می گوید، چطور انتظار دارد این همه «به مذهب ملتی کهن اهانت» کند اما کسی پاسخ او را ندهد؟ (ص ۱۷۵). انصاری، فضای ضد شیعی شده ناشی از این تبلیغات را این طور به تصویر می کشد که مدتی قبل کسی خوابیده بود که جنازه امام علی را از نجف آورده در قم دفن می کنند، کسی آن را با حدیث مربوط به برآمدن علم در قم تطبیق داده بود، اما به نظر وی تعبیر دیگرش این بود که «ولایت حضرت علی در قم دفن می شود». انصاری می گوید: «با دامن زدن این آتش ها و طرفداری عجیب از این گونه افکار، کم کم دارد دفن ولایت حضرت علی ع در ایران و قم، صورت عمل به خود می گیرد». (ص ۱۷۹). وی روی سنی زدگی در مطالب ارائه شده در شهید جاوید و آثار شریعتی و حتی تفسیر پدر او تأکید کرده است (ص ۱۸۰). رویه های دکتر شریعتی در تمسخر نویسندگان مذهبی معاصر و این که اصلاً روحانی نیستند مورد انتقاد وی قرار گرفته است، مطالبی که شریعتی در همان نامه ای به پدر در صفحات ۱۲-۱۶ یاد کرده و در مورد انصاری قمی و انصاری زنجان نوشته است: «آقای انصاری زنجان که آقای انصاری قمی معروف در مقایسه با او کاملاً شبیه به آدمیزاد است، او (یعنی انصاری قمی) که شنیده ام متأسفانه لباس روحانی را بر تن کرده و این چه مصیبتی است و چه اهانتی بدتر از این به جامعه علمی مذهبی.... به هزاران زن مسلمان و نوامیس مسلمان که به حسینیه آمده اند ... اتهام بی عفتی ... زده». (ص ۱۸۳). انصاری بیش از دو صفحه از این مطالب را نقل کرده تا نشان دهد وی «جز نسبت های ناوړا و جز فحاشی و یک مشت الفاظی که حتی امروز دیگر ولگرد ها و الواط هم از گفتن این ناسزاها خجالت می کشند... نثار علما کرده است». (ص ۱۸۴). شریعتی جای دیگری هم در باره انصاری قمی گفته است چون «برادر روضه خوان خوشمزه ای داشته... لباس روحانیت به تن کرده است». (ص ۱۸۷). وی به شمار دیگری از انتقادهای

دکتر به خودش - انصاری - هم پرداخته و از جمله اطلاعات نادرستی که وی در باره وی در مقدمه جلد یکم این کتاب نوشته، پرداخته و می پذیرد که اینها چیزهایی بوده که شنیده و بیوگرافی درستی از او در دست نداشته است (ص ۱۸۸). در واقع این صفحات، نوعی مجادله میان دو طرف در باره نسبت هایی که به یکدیگر داده اند مرور شده است. (۱۹۰ - ۱۹۱). به نظر انصاری، تلاش شریعتی این است تا «از تیپ جوان و زن، برای خود» «اعوان و انصار» بترشد. دکتر از این که انصاری جایی خود را بازاری و کرباس فروش گفته بوده، یاد کرده و انصاری هم می گوید هیچ وقت ادعای از «روحانیت» بودن نداشته است: «من که از اول خودم را کرباس فروش بازار قم معرفی و به شما گفتم حساب من از حوزه علمیه جداست». او می گوید بیست و پنج سال است «در حصن حصین ولایت» قدم زده و چندین جلد کتاب در دفاع از اسلام و تشیع نوشته است: «دو جلد کتاب پیغمبر شناخته شده»، همچنین خاموش کردن «شیخ مردوخ که چندین سال بود علیه مذهب تشیع اوراقی را در تهران مجانی پخش می کرد» «همچنین است کتاب دفاع از حسین شهید، علیه شیخ نعمت الله صالحی» و نیز کتاب دفاع از اسلام و روحانیت علیه خود شریعتی. (ص ۱۹۳). انصاری می گوید همین کارهای من را با کارهای پدرت مقایسه کن و خود قضاوت کن و بین که «تفاوت از زمین تا آسمان است». همچنین نهج البلاغه منظوم، در سرایش بیش از سی هزار شعر فارسی، که اولین بار در طول تاریخ است که این کار انجام می شود (ص ۱۹۴). انصاری می گوید «این شخص فاضل و محقق و مسلمان شاسای اسلام، گاهی مرا به گاو و زمانی به الاغی که حامل اسفار است، و در اینجا هم به سگی تشبیه فرموده اند که». (ص ۱۹۵) و پس از این مسائل که میان آنها اطلاعات شخصی خود انصاری و نیز مجادله مکتوب دو طرف در نقد هم آمده، باز به سراغ بحث نقد محتوای نوشته های شریعتی بازگشته و می گوید انگیزه اصلی او «دفاع از مقام سه امام و تهمتی بود که نویسنده به علامه عالی مقدار مجلسی» زده است (ص ۱۹۵). وی از کار آقای عطائی خراسانی یاد کرده که کارنامه مجلسی را نوشته و به ادعاهای شریعتی نوشته است، مطالبی که شریعتی در کتاب حسین وارث آدم هم تکرار کرده است (ص ۱۹۹ - ۲۰۰). وی از تأثیر سیاست های یهودی در ترویج این قبیل افکار یاد کرده و شریعتی را شاگرد گروویچ یهودی و عامل خاص صهیونیسم می نامد (ص ۲۰۰، ۲۰۲). انصاری بخشی از حسین وارث آدم را در باره ماهیت بلعم باعور و این که چرا نهضت حسینی را با نقلهایی مانند التماس حسین برای آب ضایع کرده اند یاد کرده و سپس شروع به دفاع از نقلهای علامه مجلسی با استفاده از تواریخ پیش از او می پردازد (ص ۲۰۳ - ۲۰۷). او تأکید دارد که شریعتی برخی از مطالب مجلسی را اساساً متوجه نشده و همین امر سبب شده است «با کمال بیشرمی» مزخرفاتی را به علامه مجلسی نسبت دهد (ص ۲۱۲ - ۲۱۳)، مطالبی که در اصل برای «اجرای طرح پروتوکلات و خدمت به آلبرت دموا و گروویچ، و اختلاف اندازی میان مسلمین و لکه دار کردن رؤسای مذهبی زده است» (ص ۲۱۳). وی برای مقابله به مثل، مطالبی از تفسیر نوین و مقاله شریعتی در محمد

خاتم پیامبران مشتمل بر برخی از نقلهای تاریخی می آورد (ص ۲۱۴ - ۲۱۵) تا نشان دهد مشابه همین ایرادات به آنها هم وارد است. وی از این که در مملکت «این چنین مطالب رسوا و نادرستی ... که بی شبهات به افسانه های معرکه آرایان و مارگیران سابقه و قصه سرایان» است مطرح می شود و مورد استقبال طبقه تحصیل کرده و دانشگاهی قرار می گیرد، تعجب کرده است (ص ۲۱۷). او سلسله «کسرویها، برقی ها، صالحی ها، شریعتی ها، و غرویه ها» را در یک خط می داند که هر کدام بنا دارند گوشه ای از مذهب شیعه را تخریب کنند (ص ۲۱۹). در قسمت پایانی جلد دوم دفاع از روحانیت، مطالبی به نقل از منابع مختلف و از گفتار عالمان پیشین در باره علامه مجلسی آورده تا مرتبت وی را گوشزد کند. شیخ حر، شیخ یوسف بحرانی، و شماری دیگر. (ص ۲۲۰ - ۲۲۳). همین طور فهرست وار، شماری از خدمات علامه مجلسی را نقل کرده (۲۲۵ - ۲۲۷)، و گزارشی هم از موضوعات مجلدات مختلف بحار آورده است (۲۲۷ - ۲۳۳) انصاری ذیل عنوان «به کفریات کتاب کویر هم توجه فرمایید» مروری هم بر آنچه از این کتاب و کتاب انسان خداگونه ای در تبعید قابل نقد است، نموده و می گوید: «شما را به خدا، دقت کنید، آیا این مطالب کفر صریح نیست؟» (ص ۲۳۷). آخرین بخش کتاب، باز مروری بر کتاب «پاسخ به سوالات و انتقادات» است که حسینییه ارشاد منتشر کرد و در آن ضمن یک میزگرد که محمد تقی شریعتی، صدر بلاغی، سید شبستری و خود دکتر بودند، مباحثی مطرح شد. وی نگاه خوشبینانه ای به سوال ها و جواب های طرح شده ندارد و از این که شریعتی به خاطر این همه حملاتش به علما مورد انتقاد قرار نگرفته، ابراز گلایه می کند (ص ۲۴۱). تاریخ پایان نگارش مجلد دوم ۱۳۵۴/۳/۲۰ مطابق اول جمادی الثانیه ۱۳۹۵ قمری است. البته پس از آن، تحت عنوان تذکری بسیار لازم، در باره سیر چاپ مجلد دوم و این که آیا طرح این مباحث در شرایطی که اوضاع قدری آرام شده، لازم بوده است یا نه، مطالبی ارائه شده است. وی فوایدی را مترتب بر نشر آنها می دانسته و همانها سبب چاپ این مجلد شده است. یکی از آثار آن این است که «یک عده بچه طلبه مقدماتی که تازه به قم آمده اند، و این سفره و خوان بی دریغ و بدون مسوولیت (ملبس به لباس روحانی شدن) خویش را طاووس علیین [دانسته] و بدون چون و چرا این چرندها و تهمت های ناروا به ائمه اطهار و علمای کبار از زبان نویسنده اش باور می دارند» در حالی که موجودیت آنها مرهون علامه مجلسی، با مطالعه این کتاب آگاه خواهند شد. (ص ۲۴۷). انصاری در اینجا به نکته دیگری هم اشاره دارد و آن انتشار یک کتاب تفسیری با عنوان «بازگشت به قرآن» است از جلسه ای در مسجد ملک بازار تهران که به نام محمد جوادپور منتشر شده، و ناشر آن انتشارات البرز شهر ری دانسته شده است. «این نشریه مرموز و مزور نظرم را جلب کرد» از حجت الاسلام والمسلمین پیشوا و موسسه مسجد جناب آقای انگجی پرسیدم، معلوم شد، هرگز جلسه ای در آنجا تشکیل نشده»، به بررسی مطالب پرداختم، دیدم قلم و افکار ضد اسلامی و ضد قرآنی خود آقای شریعتی است که به این نام پخش کرده اند. دلیل آن هم این است که «پاورقی ص ۵۱ که لفظ حاسد و

حسد را ترجمه کرده است، می گوید: مثل اعلای این کلمه شیخ مندلی یعنی شیخ محمدعلی انصاری و حاج بیشرف کاشانی یعنی آقای حاج اشرف کاشانی و حاج هارتل اسلامی، یعنی آقای حاج شیخ قاسم اسلامی دامت تأییداتهم می باشد. (ص ۲۴۸ - ۲۴۹). به نظر می رسد آنچه آقای انصاری دیده، به احتمال، از نوشته های گروه فرقان بوده است. به گفته وی، طرفداران شریعتی بیکار ننشسته و لازم است در مقابل آنها این آثار نوشته شود. انصاری در آخرین صفحات، باز انتقاداتی را از کتاب اسلام شناسی کرده و ادعای او را در باره مشرک بودن عبدالمطلب نقد کرده است (ص ۲۵۳). نمونه های دیگری هم در ادامه آمده است. (۲۵۸). مطلب دیگری هم با عنوان «اکنون تفسیر آیات را در رساله «بازگشت به قرآن» بخوانید. این همان کتابچه ای است که در سطور قبل هم از آن یاد کرد و وی شماری انتقاد از برخی از مطالب طرح شده در آن دارد. (تا ص ۲۶۴). زیر عنوان «نکته جالب» (ص ۲۶۴) توضیحی در باره برخی از مطالب اسلامی شناسی در باره حضرت محمد(ص) و این که آیا او چوپانی کرده یا نه، آمده است. وی با اشاره به مطلبی از کویر، زیر آخرین عنوان در این کتاب «یک مثال و ختم این مقاله» به طور ضمنی مدعی شده است که شریعتی ادعای نبوت کرده و به همین دلیل، یادی هم از مسیلمه کذاب کرده و برخی از آیات ساختگی او را در آخرین صفحه این کتاب (ص ۲۶۸) آورده است.

شریعتی در برابر انصاری

دکتر شریعتی، پس از انتشار نقدهای آقای انصاری، چندین بار به آن پرداخت و البته او را از قلم و زبان تند و تیز خود، درست مانند آقای انصاری، بی نصیب نگذاشت. شاید نخستین نکته در این باره، اشاره ای است که آقای انصاری به دیداری که با شریعتی در مسجد ارک داشته، کرده است. او در جلد اول دفاع از اسلام و روحانیت، اشاره ای به ملاقات خود با دکتر شریعتی که به صورت اتفاقی در مسجد ارک بوده دارد «خوانندگان محترم بدانند که مقصود از شیعه صفوی، خود من می باشم، که در اولین برخورد ناگهانی در مسجد ارک که ایشان بازخواست کردند که این مطالب چیست راجع به موسسه ارشاد و خود من در کتاب «دفاع» نوشته اید، به ایشان گفته شد تمام با مدرک است. (دفاع از اسلام و روحانی، ج ۱، ص ۴۱۴).

وی در دفتر هفتم مجموعه آثار که شامل چند متن در باره شیعه است، نوشته های انصاری در باره خود را مشتی مطالب نادرست، جعلی همراه با تهمت دانسته است. (مجموعه آثار، دفتر ۷، ص ۲۸۲ - ۲۸۳). در آنجا - که ملحقات و پاورقی هایی برای کتاب شیعه حزب تمام است - از توضیحاتی که آقای انصاری در باره درس خواندن وی در مدرسه والیانس - که مدرسه زبان است - گفته، و بزرگنمایی هایی که در این باره کرده و مطالب نادرستی که در معرفی وی آورده، گلایه تند کرده است. دکتر، مشابه این مطالب را در جای دیگری هم آورده است: «آقای حاج شیخ محمدعلی انصاری در کتاب قطور دفاع از

اسلام و روحانیت... که اگر قرار بود در زشتی هم جایزه نوبل بدهند بی شک برنده می شد، فصل اول کتابش به نام دکتر علی شریعتی را بشناسید، به شرح حال من اختصاص دارد. آدم خوش ذوق و مؤمن را ببین، که حتی شرح حال مرا نشسته و سرتاپا از خودش جعل کرده است: مردی است در حدود پنجاه سال، بیست سال فرانسه بود، در مدرس والیانس - که مقصودش آلیانس است - درس خوانده در رشته زبان آوری و فن نطق و بیان (مجموعه آثار: دفتر ۳۳، ص ۱۰۳۴).

وی در نامه ای هم که به پدرش نوشته - و البته در کل از نشر آن نامه بعدها اظهار نارضایتی کرد - از سه نفر یک جای یاد کرده است... «یا باید از شیخ قاسم و سید مندلی [محمدعلی انصاری] و حاجی اشرف تقیه کنم و نوشته مجلسی را توجیه نمایم». (مجموعه آثار با مخاطب های آشنا، دفتر اول، ص ۹).

در جای دیگری هم نوشته است: «و آن دیگری که هیچ کلمه ای پیدا نمی کنم که پستی و زشتی او را بتواند نشان دهد، آقای [ابراهیم] انصاری زنجان که آقای [محمدعلی] انصاری قمی در مقایسه با او، کاملاً شبیه آدمیزاد است. (مجموعه آثار، دفتر اول، ص ۳۳) تعبیر تند او با این توضیح است که آقای ابراهیم انصاری زنجان، نسبت بی عفتی به زنان شرکت کننده در مراسم حسینیّه ارشاد داده است. (همان، ص ۱۶۹).

مفصل ترین متن دکتر علیه آقای انصاری نامه ای ده صفحه ای طاب به «مدیر محترم چاپخانه فیض قم است. وی در آغاز آن نوشته است: پس از سلام، اخیراً کتابی از آن چاپخانه بیرون آمده است به نام دفاع از اسلام و روحانیت، پاسخ به برقی و دکتر علی شریعتی، که ناشر آن، شخص نویسنده است... در این یادداشت قصدم آن نیست که خدای ناکرده به این کتاب که جلد دوم دفاع از اسلام و روحانیت علیه من و رد آثار من است پاسخی بگویم، و حتی از آن همه فحاشی های وقیح و کذب ها و جعل ها و تحریف ها و توهین ها و بهتان های صریح و دروغ های دلبرانه... [که] نثار شخص من و تمامی ایمان و افکار و آثار من شده است،... شکایتی بکنم» آنگاه شگفتی خود را از این که شخصی چون او که «قلم و زبان و دانش و زندگی و آینده و تمامی توش و توان خویش را» «نثار اسلام نخستین و علی راستین» کرده، ابراز کرده است. با این حال لازم می داند چند نکته را بیان کند. یکی نسبت دادن یک کتاب با نام نویسنده مجعول در تفسیر قرآن [که در جای خود اشاره کرده ایم به نظر می رسد از فرقان و شخص گودرزی است] به دکتر شریعتی است (دفاع از اسلام و روحانیت، ج ۲، ص ۲۴۸ - ۲۴۹)، و اینجا در این نامه، که باید بعد از سال ۱۳۵۴ که آقای انصاری مجلد دوم کتاب دفاع از اسلام و روحانیت را منتشر کرده باشد، دکتر یادآور می شود که «صریحا و قاطعانه اعلام کنم که اولاً چنین جزوه ای نه به قلم من است و نه من از آن آگاهم». آنگاه با اشاره به این که انصاری نسبت های نادرست دیگر هم در ارتباط با کتابهایش به او داده «تحریف به کم و زیاد کردن و اسنادهای دروغ و جعل صریح و قلب مطلب» توضیح می دهد که چند سالی است نمی تواند کتابی منتشر کند و اساساً آن کتاب هم ربطی به او ندارد. در اینجا، در باره نامه به

پدر که هجمله‌ها و حمله‌های زیادی به علمای شیعه دارد اظهار می‌دارد که متن‌های زیادی بدون اجازه او منتشر شده «و از آن جمله است نامه پدر که یادداشت کوچکی بود که سالها پیش - قبل از سال پنجاه - در پاسخ پدر نوشته بودم که در انتقاد مجلسی مرا به خودداری دعوت کرده بود». آن مطالب شش‌شقه هدرت بود، و نامه را «به ایشان نفرستادم تا خاطرشان را مکدر نکرده باشم و در آن دوره بی‌سر و سامان گم شد و سالها بعد، هنگامی که گرفتار بودم، شنیدم که آن را دشمنی دانا یا دوستی نادان - بی‌اطلاع و رضایت من - نشر داده و آن هم با تفسیرات و تعبیرات اضافی». سپس تأکید می‌کند که این تکذیب «از ترس فحاشان حرفه‌ای یا محیی الشریعه‌ها و حامی الشیعه‌های ناگهانی» نیست، بلکه نکته این است که «چرا نامه خصوصی را که با زبان و تعبیرات خاص یک گفتگوی دو جانبه و درد دل محرمانه پدر و پسری نوشته شده است... چاپ کنند». (مجموعه آثار، نامه‌ها، دفتر ۳۴، ص ۲۲۳-۲۲۸). آخرین نکته این است که آیا واقعا «همین آقای محیی الشریعه من آل اشعریین» «سخنگوی حوزه علمیه و اینه صادق فرهنگ و ادب و منطق و دانش و سطح اخلاق و تقوا و حق پرستی موجود در کانون علم و روحانیت رسمی شیعه، یعنی در قم به شمار می‌روند؟». ایشان می‌گویند به یکی از دانشجویانم که در باره تحول اندیشه مذهبی در ایران معاصر کار می‌کند گفته‌ام «ایشان و امثالشان هیچ ربطی به حوزه علمی و روحانیت شیعه ندارند». (همان، ص ۲۲۹). وی در ادامه اشاره به حکایتی در کویر خود با عنوان کاریز دارد که در آن «سخن از مؤمن آبادی است که رمز مزرعه ایمان است در عصر ما، که بایر مانده و خشکیده... اما علی‌رغم بدبینی‌ها و تلقین‌ها و یأس‌ها... مؤمن آباد در آینده نسل انسان متمدن دوباره آباد خواهد شد». (ص ۲۳۰ داستان کاریز در کویر، ص ۳۲ - ۴۰ آمده است). این نامه‌ای است که برای چاپخانه فیض نوشته شده است.

نقد ابوالفضل برقعی در مجلد دوم دفاع از روحانیت

جنبه دیگر در نوشته‌های جدالی او، اثری است که علیه ابوالفضل برقعی نوشت. در باره وی و آثارش در کتاب «جریانها» مطالبی نوشته‌ام و می‌دانیم که دامنه نوشته‌های نقدی او نسبت به تشیع، از مرزهای ایران بیرون رفت و با حمایتی که نهادهای تبلیغی سعودی - وهابی در نشر آنها کردند، بسیار وسیع مطرح شد. و اما تا پیش از انقلاب، این دامنه در حد ایران و محدود بود. انصاری که از قدیم الایام، به دلیل هم محلی بودن با برقعی او را می‌شناخته، تصمیم بر نقد کتاب او با عنوان عقل و دین گرفت. کتاب دفاع از اسلام و روحانیت، مجلد دوم، اختصاص به ردیه نویسی بر برقعی و شریعتی دارد و از همان آغاز بدون یک مقدمه روشن، به رد گفته‌های وی پرداخته است. «او نه تنها با فرقه شیعه بلکه با مذهب اسلام مخالف است» (ص ۱۰). سپس به بیان نمونه‌هایی پرداخته از همان آغاز اجازه نامه را که برای خود نشر داده دروغ و ساختگی می‌داند (ص ۱۱، ۱۲، ۹۶). عقاید برقعی، غالباً در نقد برخی از فضائل نقل شده

در باره امام علی (ع)، و مسائلی مانند شفاعت و جز اینهاست. انصاری نوشته است «این شخص اصلاً به کلی منکر شفاعت و صاحب این عقیده را مشرک می داند» (ص ۲۵) وی این باورها را متأثر از نگرش وهابی او می داند و از او مشابهان وی به عنوان «تیپ وهابی مسلک» یاد کرده (ص ۵۰) است. انصاری به دلیل اصرار بر قعی بر انکار شفاعت، در موارد مختلف به بحث از آن پرداخته است. (ص ۴۰) بحث زیارت نیز از مواردی است که بر قعی در باره آن نقد دارد و سعی می کند با استدلال به برخی از آیات، آن را خدشه دار سازد. (ص ۲۹). بر قعی در سال ۵۳ در مجله رنگین کمان، مقاله ای در باره حدیث غدیر نوشته و انصاری در این کتاب به آن پاسخ داده است. (ص ۴۴ - ۷۲). نقد نزول آیه ولایت «انما ولیکم الله» نیز از سوی وی مطرح و انصاری با اتکای به نقلهای تاریخی و روایی به پاسخگویی پرداخته است (ص ۴۶). انصاری در موردی ذیل عنوان «سپاسگزاری از حسین ابن الرضا» از فرزند ابوالفضل بر قعی یاد کرده که راه پدر را نرفته و مانند محمد بن ابی بکر رفتار کرده است. «این پدر باعث ننگ ما و مامیل ما و دیگر آبرویی برایمان باقی نگذاشته است». او می گوید «پدرم سابقاً گاهی حرکات جنون آمیزی داشت، اکنون که پیر شده بیشتر این جنون گل کرده است». (ص ۷۷). وی می افزاید این محمد حسین ابن الرضا سابقاً روحانی بود، اما از لباس درآمد و علت را هم رفتار پدرش عنوان کرد. باورهای رایج وهابیت، به عقیده انصاری، در بر قعی منشأ این مطالب بوده و در ادامه ذیل عنوانی می نوسد: «بر قعی تمام انبیاء و اوصیاء و ائمه هدی را مردگان بلا اثر می داند». (ص ۸۸). آنگاه به رد این باور می پردازد. در ادامه نیز باره «زیارت و توسل به رسول خدا» و سپس ائمه بحث کرده است (ص ۸۳). او از نمونه های توسل و تبرک که سنن برای خلفا و صحابه آورده اند، نمونه هایی نقل کرده است. وی داستانهایی هم از توسل به ائمه و گرفتن شفا که خود شنیده آورده است (ص ۸۸ - ۸۹). در مورد اول، کسی که پایش درد می کرده، در حرم معصومه س بیتوته کرده، خواب حضرت را دیده، او را شفا داده، نامه ای هم داده که حاج سید حسین آقا بدهد. انصاری می گوید: این شخص، مجاز بود هر وقت خواست خدمت حاج شیخ عبدالکریم برسد، و ایشان می گفت من امام حسین را در خواب در شکل ایشان دیده ام. (ص ۸۸). در مورد دوم هم کسی که بیمار بوده و در حرم شفا یافته، یک چک دویست هزار تومانی برای مخارج ساختمان مسجد اعظم برای صاحب جمع آقای بروجردی آورده است (ص ۸۹). انصاری می گوید، به جز استعمار شرقی و غربی، «اکنون استعمار سومی پیدا شده که به مراتب خطرناک تر از آن دوست است» و آن «استعمار، رباینده سرمایه های گرانهای معنوی و عقاید مذهبی است». (ص ۹۲). وی این گروه را عبارت از «کسروی و بر قعی و شریعتی و طباطبائی و غروی و یوسف شعار تبریزی» می داند. «اینها به نام اتحاد اسلامی می خواهند تیشه به ریشه اسلام حقیقی بزنند، به ما می گویند دست از طریقه حقه مذهب اهل بیت بکشید». (ص ۸۲ - ۹۳). در اینجا حمله ای هم به نظریه شیعه علوی و شیعه صفوی می کند و روش اینها را حمله به دولت صفویه می داند. وی از سکوت «علما و فضلاء قوم که صلاح

شیخ محمدعلی انصاری و ادبیات ردیه نویسی در قم □ ۲۶۵

خودشان را فقط سکوت تشخیص داده اند» گلایه مند است و این که تا وقتی آنها چنین کنند، وضع به همین منوال پیش خواهد رفت.

انصاری در باره آخرین تغییر در افکار برقی سخن گفته و این که «این روزها خبر رسیده است اخیرا برقی ... منکر وجود امام زمان ع شده است». «اکنون با پشتیبانی بیگانگان رسما منکر وجود امام زمان ع گردیده و کفر و شرک خویش را آشکار ساخته است». (ص ۹۴).

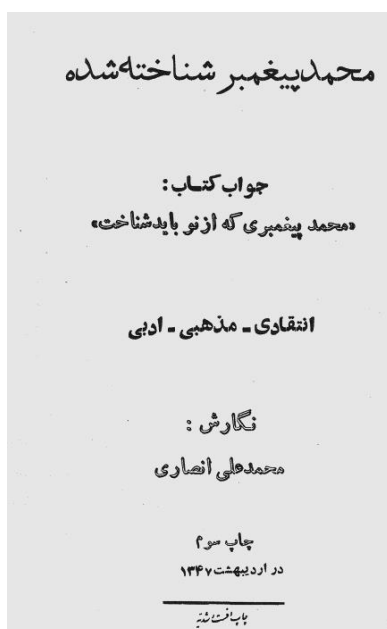
محمد پیغمبر شناخته شده در نقد محمد پیغمبری که از نو باید شناخت

زمانی که ذبیح الله منصوری (ذریح الله حکیم الهی دشتی، متولد ۱۲۷۸ ش در سمنان و متوفای ۱۹ خرداد ۱۳۶۵) در باره موضوعات مهمی ترجمه می کرد و غالبا در نشریات منتشر شده و سپس به صورت کتاب منتشر می شد، تا سالهای سال کسی نمی دانسته اینها بافته های اوست. غالب بلکه همه تصور می کردند چنین نویسندگان خارجی وجود دارند و او آثار آنان را به فارسی منتشر می کند. شماری از این آثار در حوزه دین و تاریخ اسلام بود که از آن جمله همین کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت» و نیز کتاب «امام جعفر صادق مغز متفکر جهان شیعه» و بسیاری دیگر. این بود تا سال ۱۳۶۵ که به مناسبت درگذشت وی کریم امامی مقاله ای با عنوان «پدیده ای به نام ذبیح الله منصوری «مترجم»» نوشت و ماهیت نگاشته های او را روشن کرد (نشر دانش، شماره ۴۴، صص ۵۲ - ۶۱) بهمین و اسنفد (۱۳۶۶). بعدها هم دیگران فراوان در این باره نوشتند. امامی نوشته است: «من اسم کارهای او را ترجمه نمی گذارم، نوشته، جانم، بیشترش را از خودش در آورده، و بعد اسم یک بیچاره فرنگی را گذاشته روی کتاب و خودش را کاموفلاژ کرده. من با هزار زحمت اصل یکی از کتابهای او را که به اصطلاح ترجمه کرده بود پیدا کردم، اصلا باورکردنی نبود، هرچه دلش خواسته بود کرده بود. هر جا عشقش کشیده بود کم کرده یا اضافه کرده بود. آنجا را هم که ترجمه کرده بود، نمی دانی با چه شلخته کاری عمل کرده بود. (همان، ص ۵۳). منصوری در میان ستایش کسانی چون باستانی پاریزی که جنبه ادبی - داستانرایی او را تعریف می کند، و مترجمان سختگیر که بسیاری معتقدند به کتابهای وی اصلا و از دید ترجمه مطلقا نمی شود اعتماد کرد، توصیف شده است.

و اما قم آن روزگار، طبیعی است که کسی مانند شیخ محمدعلی انصاری هم در قم، آن هم سال ۱۳۴۷ که چاپ سوم کتاب او با عنوان «محمد پیغمبر شناخته شده» است، و شاید پیش از آن تألیف شده، از این مطلب خبر نداشت. طبعاً او همه جا مولف کتاب را همان کسی می داند که ذبیح الله منصوری نامش را به عنوان مترجم روی کتاب گذاشته و انصاری او را به عنوان یک مستشرق می شناسد.

انصاری در صفحات نخست، به وصف عظمت شخصیت حضرت محمد می پردازد، انتقادی از مردوخ کردستانی می کند که گفته است تا دویست سال نخست هجری، سیره ای نوشته نشد، و این که به هر

روی، عظمت شخصیت آن حضرت به قدری است که دوست و دشمن در باره او، او را ستایش کرده اند. اشارتی به تعدد زوجات دارد، و این هم برای دفاع از آن حضرت است که نه همسر داشته است. وی این امر را راه حل مشکلات جهان معاصر می داند. اگر تعدد زوجات تحقق پذیرد «این جنایات واقع نمی شود». مقصود آمارهایی است که در باره دختران بی شوهر در عالم هست، یا شمار فراوان روابط نامشروع و جز آن که از مطبوعات وقت نقل کرده است. (ص ۸). از زمانی که کتاب توماس کارلایل به عربی و بعدها به فارسی درآمد، (الابطال) و از پیامبر در آن ستایش شده بود، بارها و بارها نویسندگان ایرانی و اهل منبر به مطالب آن استناد کردند. انصاری هم در اینجا، چند عبارت ناب آن را انتخاب کرده و آورده است (ص ۹)



اینها برای آن بود که مخاطب در جریان کارهایی که ملل مسیحی در باره پیامبر و تاریخ درخشان دوره اسلامی کرده اند، قرار گیرد و اکنون به سراغ کتاب «کنستان ویرژیل گیور گیو» و کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخته شود» می رود. مطالب آن ابتدا در مجله خواندنیها منتشر شده و بعد هم امیر کبیر آن را به صورت یک کتاب انتشار داده است. انصاری اوایل سال ۴۴ آن را خریده و این که «مولف کتاب زحماتی کشیده تا یک چنین اثری از تاریخ اسلام را بوجود آورده است، از طرف ملت ایران، صمیمانه» از او تشکر و سپاسگزاری می کند (ص ۱۱). اشکال اول این است که «از مدارک شیعه» استفاده نشده

است. در مصر دستگاہی هست که کتابهای دینی را مطابق مذاق خود می نویسند و برای مستشرقان می فرستند و آنها هم بر اساس این کتابها تحقیق می کنند. «تاکنون صدها مجلد از این گونه کتابها به همان طرز اهل سنت» نوشته شده است. در ایران هم کتاب «پیامبر» از زین العابدین رهنما، بر اساس همان کتابها نوشته شده است. به طوری که در برخی از موارد به ستایش ابوبکر و عمر پرداخته شده است (ص ۱۲). رهنما در این کتاب چهار جلدی، فقط در چند جا اسم حضرت علی (ع) آورده است. (ص ۱۳). وی از مردم ایران می خواهد فریب این کتابها «و گول الفاظ شیرین آنها را» نخورند (ص ۱۵). وی در این باره که ما نباید آثار مستشرقان را بخوانیم، تأکید می کند، و همزمان البته می گوید که نوشته های ایرانیان، «در اغلب ترقیات روز افزون» غرب تأثیر داشته و الان نسخه های آنها در کتابخانه های انگلستان و جاهای دیگر نگهداری می شود. وی در این باره به شرحی که آیت الله صافی گلپایگانی در باره جابر بن حیان در سالنامه مسجد اعظم (ربیع الثانی ۱۳۸۵) نوشته اند، استناد می کند. سپس می گوید: «تا کی باید نشست و دید افکار و عقاید پوچ و باطل دشمنان اهل بیت پیغمبر به عنوان اقلام مستشرقین در ایران ترجمه و چاپ می گردد». (ص ۱۶). باز از مقامات روحانی درخواست می کند در این باره فکری بکنند. بندی هم از کتاب حاجی بابای اصفهانی نقل می کند که یک کیسه کش در لندن، فارسی حرف می زده و گفته است که سالها در ایران مستشار بوده است. (ص ۱۷). انصاری می گوید شاید این نویسندگان هم که مستشرقانی هستند که مثل فریشلر کتاب عائشه را نوشته، از همین دست مستشاران باشد. عجیب است که باز اظهار شگفتی می کند که چطور در کتاب عائشه آمده است که شخصی به نام عمرو بن فحیل همراه پیامبر رو ابوبکر در رفتن به غار بوده اند، فردی «خیالی که ابدًا در تاریخ چنین شخصی وجود ندارد». (ص ۱۷) طبعاً نمی توانسته فکر کند که این داستان تخیلی با یک سوژه تاریخی است، و در ادامه این که «به قدری در چهار صفحه این مزخرفات را پشت سر هم مکرر می کند که حالت استفراغ به انسان دست می دهد». مشکل این است که آقای انصاری توجه ندارد انی اثر داستانی است و در عین حال تلاش می کند از نظر تاریخی آن را نقد کند. به همین دلیل نمونه های خنده داری از آن مثال می زند (ص ۱۹). انصاری می گوید من وظیفه شرعی خود می دانم تا از دین دفاع کنم، و امید دارد آقای گیور گیو هم مطالب او را ببیند و به اشتباهات خود پی ببرد. طبقه جوان و ملت مسلمان ایران هم بدانند چه کتابی می خوانند. به علاوه مترجمین هم متوجه باشند که چه اثری را ترجمه می کنند. (ص ۲۰). نکته لطیف آن که منصوری گاهی به ترجمه، پاورقی اصلاحی هم می زند! تعجب انصاری از این است که مولف در خبیر از کلمه «کله قوچ» استفاده و می پرسد واقعا این کلمه در فرانسوی چه بوده که این طور به فارسی درآمده است. (ص ۲۱). امیرانی در مقدمه کتاب عائشه همین فریشلر، از این که توانسته به اتحاد اسلامی کمک کند، اظهار خوشحالی کرده و البته آقای انصاری می گوید «بی جهت خوشحال شده» چون در این کتاب عقاید شیعه تخطئه شده است (ص ۲۴). همچنین آقای انصاری می گوید که در وقت انتشار کتاب

«محمد پیغمبری که از نو باید شناخت» اعتراضاتی بلند شد و مجله مکتب اسلام هم دو مقاله در این باره نوشت (ص ۲۵). وسط این مطالب، چند مورد از مطالب انتقادی خود را از رشید رضا، هیکل، ابوریه و عباس محمود عقاد طرح می کند. (ص ۲۴ - ۲۵). خبری هم از مصر می دهد که شخصی به نام محمد حافظ ابراهیم، شعری سرود که در آن جسارت به امام علی (ع) کرده بود و همزمان مورد تشویق استادان الازهر قرار گرفت. (ص ۳۷ - ۲۸). به مناسبت یا بی مناسبت، پس از نقل این مطالب، از آقای امیرانی - مدیر خواندنیها و منصوری مترجم - می خواهد تا «با اهل سنت هماهنگ» نباشند. (ص ۲۸). وی می گوید هرچه در این دو قرن دست دوستی به سمت مصری ها دراز کردیم، پاسخ مثبت نشنیدیم. البته این اواخر شیخ محمود شلتوت آن فتوا را داد که همان هم با مخالفت شدید اهل سنت مواجه شد. (ص ۳۰). به نظر می رسد، این مقدمه که حاوی نکات پراکنده بود، تا اینجا تمام می شود، البته با یک تندی به مردوخ که «شیخ ... دهاتی ... که سی سال است در سنج و کردستان ایران به سم پاشی مشغول است و او هموست که «به مرحوم شلتوت فحاشی کرد و آن عالم جلیل را مردی بیسواد معرفی کرد و آن استاد عالیمقام را که سالهای متمادی شاغل بزرگترین کرسی تدریس دانشگاه الازهر بود، مردی سطحی و بیسواد معرفی نموده است» (ص ۳۰).

کتاب، از پاسخ به مقدمه کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت آغاز می شود. بند بند، عباراتی نقل و انصاری نظرش را ارائه می دهد. مقدمه کتاب، نگاهی روشنفکری به ماجرا دارد و مثلاً می گوید «قرآن و پیغمبر اسلام و مسلمانی که در این کتاب به نسل جوان معرفی می شود، با آنچه که تاکنون خواننده و شنیده اید تفاوت حقیقت و پیرایه و اصل و سایه است» طبیعی است که آقای انصاری این را قبول ندارد و تصریح می کند که عکس آن را قبول دارد (ص ۳۵). یا این که «جوان امروزی از هر علمی بهره مند است، و دیگر روایات روضه خوانها را قبول ندارد و باید به زبان خودش با وی صحبت کرد تا ایمانش تبدیل به علم شود». (ص ۳۶). آقای انصاری از این سخن هم برآشفته و آن را «بی اصل» دانسته است. (ص ۳۶). «آقای منصوری، جای تأسف است که شما خود را مسلمان و شیعه و ایرانی می دانید و این سخنان را دیده و هیچ نگفته و رد شده اید» (ص ۳۷). تا آنجا که می دانیم، آقای منصوری، اهل سنج هستند و در حال حاضر هم بنده نمی دانم ایشان خانواده ای شیعه یا سنی مذهب داشته اند. آقای منصوری، مدل جدیدی از دین را نمی پذیرد و حکایتی هم نقل می کند که یک وقتی یک منبری از مار و عقرب در قیامت گفت، و جوانی روشنفکر اعتراض کرد که «امروز دیگر این مزخرفات را به حلق مردم» نکنید، و انصاری هم به او می گوید: «از این به بعد چنین ایراد مزخرفی را بی جهت به اشخاص نگیرید». بعد هم ادله ای برای او می آورد که ثابت کند عقربهایی وجود دارد که اندازه یک قاطر باشد، همان که روضه خوان آن را نقل کرده و روایت هم دارد. مطالبی هم در باره گودی جهنم آورده است. (ص ۳۸ - ۳۹).

نقد مقدمه کتاب ادامه می یابد، «در صفحات ۳ - ۴ می گوید این طفل یتیم بی سرپرست مجبور بود

برای یک تکه نان، یک جفت کفش، چند دانه خرما، چوپانی کند» (نقد آن ص ۵۸ به بعد)، «در صفحات ۱۳، ۱۴ خدا را جسمی معرفی کرده است که اشخاص در اثر تفکر با آن خدا تماس می گیرند، بعد پیغمبر می شوند». (۴۳ - ۴۴). حساسیت آقای انصاری در این عبارات، تا پایان این کتاب ادامه دارد و او می کوشد از منابع در دسترس استفاده کرده و آنها را نقد کند.

بعد از آن نقد متن کتاب به همین ترتیب با ذکر صفحه و نقل عبارت آغاز می شود. «عبدالمطلب» را «معتقد به بت ها معرفی کرده» و همزمان او را حنیف دانسته است. بنابر این فصل اول کتاب دفاع از عبدالمطلب است (ص ۴۹). در ادامه این بحث، و نیز این که گویی در آن کتاب تصویر نبوت این است که محمد در اثر چوپانی و گشتن در صحراها، پیغمبر شده است، مورد نقد قرار می گیرد. این هم فصل دوم کتاب است که مفهوم طفل یتیم و چوپانی را بحث کرده است. (ص ۶۰). فصل های بعدی به ترتیب عبارتند از: رسالت امری عادی نیست، حلف الفضول (ص ۶۷)، ازدواج محمد با خدیجه (ص ۷۳)، محمد و شعر (ص ۸۵)، تهمت به ابوذر غفاری، (اشتراکی بودن) (ص ۹۱)، دعوت و میهمانی، فداکاری علی (ع) (ص ۱۰۷)، ابوبکر و حدیث غار (ص ۱۱۴)، بیچارگی مشرکین در مقابل محمد (ص ۱۲۳)، خیانت به تاریخ مربوط به صحیفه قریش (ص ۱۲۸)، اسلام عمر (ص ۱۳۵)، ابوطالب مومن قریش (ص ۱۳۹)، توضیح علمی معراج (ص ۱۸۱)، ایمان افراد نامرئی (جن) و تحقیق در آن (ص ۲۰۹)، عمر بن خطاب، و چندین موضوع دیگر در باره وی (ص ۲۲۷ - ۲۶۲)، جنک احد، (ص ۲۷۱)، صلح حدیبیه و ... (۲۸۵ - ۳۴۰) در این فصل که فصل بیستم است، موضوعات فراوانی بجز حدیبیه، از جمله اخبار خیبر، نصارای نجران، نزول برانت، رحلت پیامبر (ص) و بحث شده و عملاً سیره پایان یافته است. فصل بیست و یکم: در باره امامت و خلافت (ص ۳۴۰ - ۳۶۹). در همین فصل و در ادامه «انتقاد از کتاب عایشه، (منسوب به فریشر ترجمه ذبیح الله منصوری) آمده است. در این فصل به تفصیل به جنگ جمل بر اساس همان ترجمه و نقد آن آمده است (ص ۳۷۶ - ۴۰۷) و به این ترتیب کتاب «محمد پیغمبر شناخته شده» تمام می شود. انصاری در این نقدها، نشان می دهد با مصادری آن وقت در قم در دسترس بوده، مستقیم و بدون واسطه استفاده کرده است. البته این که همه این منابع را خودش دیده باشد، نیم توانیم مطمئن شویم، و ممکن است برخی را از طریق منابع دیگر مانند الغدیر و جز آن ارجاع داده باشد. شیفتگی او نسبت به الغدیر قابل توجه است و وی از علاقه مندان آثار وی و در خط فکری - مذهبی او سیر می کند. در این کتاب مرتب از داستانهای شگفت و البته ساختگی منصوری در این کتاب اظهار نگرانی می کند و می پرسد که مأخذ آن را نمی داند و معلوم نیست «مطلب خود را از یکی از این تاریخها که نامش را نبرده، گرفته است» (ص ۱۱۵). نمونه آن مارگزیدگی ابوبکر، و مکیدن زهر از پای ابوبکر توسط پیامبر است. انصاری می نویسد: «آیا کسانی که این مزخرفات را در تواریخ به نام فضیلت می نگارند، عقل شعوری دارند؟» (ص ۱۱۶). «معلوم نیست این آقای گیور گیو، روی چه اصل و چه مدرکی

برخی از مطالب را از پیش خود تراشیده و به قالب زده؟.. این شخص که پایه مطالب کتابش روی سیره ابن هشام و طبقات ابن سعد دور می زند، گاهی چیزها نوشته که در هیچ یک از تواریخ اسلامی و اهل سنت که در دسترسش بوده است، نیست!». (ص ۱۲۸ - ۱۲۹). «هیچ یک از مورخین بزرگ اسلامی از مهمانی کردن ابولهیب حرفی نزده اند» (ص ۱۳۲). چنان که مشاهده می فرمایید، انصاری احساس می کرده این مطلب و داستانها در منابع نیست، در عین حال چندان مطمئن هم نبوده است. او البته کار خودش را می کند و وقتی موضوعی پیش می آید، از منابع معمول، حکایت را خود و مفصل نقل می کند.

این کتاب، به نوعی سیره نگاری هم در این دوره هست، و به نظر می رسد، با توجه به محدودیت آثاری که در دهه چهل در باره سیره بوده است، خیلی از مخاطبین، می توانستند از آن به عنوان اثری در سیره نبوی استفاده کنند. در این زمینه البته باید آن را در آن سالها، و در میان نوشته های قمی ها، اثری قابل بررسی دانست. ورود وی در امور ادبی و شعر، بر توانایی نگارشی وی افزوده و گرچه فارسی را به روانی نمی نگارد، اما تسلطش بر ترجمه متون و حتی اشعار، خوب است.

و اما تحلیل های تاریخی و احیاناً علمی او، رنگ زمانه و دانش اندکی دارد که آن وقت در حوزه و در آثار فارسی وجود داشته است. زمانی که در باره نقد مطالب گیور گیو یا همان نوشته های منصوری در باره معراجی می پردازد، می نویسد: آقای مولف خیلی دست و پا کرده که موضوع معراج حضرت ختمی مرتبت را با همان طریق عادی درست کند، و در این باره زحمتهای کشیده، و خواسته است آن را از راه خواب و فرضیه انیشتین که دانشمندان نادرستی آن را اثبات کرده اند، ثابت نماید». (ص ۱۸۱). سپس مطالب را نقل و نقد کرده است. او تأکید دارد که «علوم روز پیشگویی های اسلام را اثبات کرده» است. گفته هایی که روزگاری بشر، تعبداً می پذیرفت، «امروز آن گفته های اعجاز آمیز هزار و سیصد و هشتاد سال قبل را بالحسن و العیان مشاهده می نماید» (ص ۱۸۳). آن وقت مطالبی در باره خورشید و مطالب دیگری در باره نجوم می آورد (ص ۱۸۵ - ۱۸۸). تا ثابت کند معراج جسمانی امری ممکن است. بخشی از این مطالب بافته های منصوری به اسم «آقای کنستان ویرژیل گیور گیو» است (ص ۱۸۹ - ۱۹۳ و بعد از آن). شیفتگی وی نسبت به این بافته ها جالب و گاهی هم حواشی خاصی نسبت به آنها دارد. بخشی از این نقدها آنجاست که معجزه ای در اخبار آمده و در کتاب یاد شده سعی شده تا راهی طبیعی اما شگفت و علمی برای آن دست و پا شود. او نویسنده را به کلی منکر معجزه می داند، اتهامی که در جای خود به هیکل هم در باره ماجرای اصحاب فیل وارد کرده است (ص ۱۹۸ - ۱۹۹). بخش قابل توجهی از نقد کتاب از همین زاویه است. طبعاً نگران «جوانان معصوم» هست که «گرفتار [راه] پرپیچ و خم علوم روز می باشند» و باید این مسائل را باور کنند. (ص ۲۰۴).

انصاری می گوید این نویسنده هر جا معجزه دیده «به عقیده و مذاق خودش خواسته است از طریق عادی آنها را درست کند و چیزهایی از خودش به قالب زده است» (ص ۳۲۹).

آقای انصاری این مباحث مفصل در باره معراج را زیر عنوان «توضیح علمی معراج» آورده اند و حجم قابل توجهی از کتاب به آن اختصاص داده شده است. در میانه همین مباحث جایی هم به مناسبت آنچه در این کتاب در باره جن آمده، و آقای گیور گیو آن را عبارت از همان صحرا نشینان بدوی تطبیق داده، درگیر این بحث شده است. پیداست که گرفتاری دو برابر شده است (ص ۲۱۵ - ۲۲۴). از نقد این کتاب متوجه مقاله ای هم در مجله دانشمند شده اند (شماره ۲۷ آبان ۱۳۴۵) تحت عنوان «بررسی دین از راه دانش» با تیتراژ «حسن و انس» که مطالبی از همین گیور گیو نقل شده و به این ترتیب این گفته ها، توسعه بیشتری در میان مخاطبان یافته است (ص ۲۲۶).

اشارات مولف در مواردی که بوی ستایش از عمر می دهد، آقای انصاری را بر آن داشته تا مروری بر اخبار وی داشته باشد و با استفاده از الغدیر فهرستی از ایراداتی را که شیعه همواره از عمر داشته، طی صفحات طولانی بیاورد (ص ۲۲۷ - ۲۶۲). در موارد یاد شده، بحث ها ربطی به گفته های گیور گیو هم ندارد! مهم این است که به نظر آقای انصاری، اگر شما «تمام تواریخ اسلامی را از سنی و شیعه از اول تا آخر ورق بزنید... یک جایی را نخواهید پیدا کرد که این آقایان صدیق و فاروق و ذی النورین از اول اسلام تا آخرین جنگ رسول خدا، در یک جایی به ندازه یک شاخ حجامت خون خود را در راه اسلام داده باشند و نه به اندازه یک خون دماغ توانسته باشند خون از کسی بریزند». (ص ۲۶۵). در ادامه، در شرح خندق و حدیبیه و غیره، همواره به این امر نظر دارد و از کمترین اشاره در کتاب محمد پیغمبری که ناشناخته ماند، نمی گذرد و جواب می دهد «افسوس که غرب زدگی ملت ایران و اشخاص از همه جا بی خبر که هر چیزی که مارک خارج داشته باشد، بدون درنگ آن را می خرند، کم کم کار را بدانجا رسانیده که آنها به فکر افتاده اند، در امور مذهبی ما نیز دخالت می کنند». (ص ۳۰۶). داستان این درد دل، طولانی است و نویسندگان در جاهای مختلف به آن پرداخته است. چرا نباید این نویسنده رومانی، حتی نام شیعه را نشنیده باشد؟ (ص ۳۰۷). در این باره، افرادی مانند امیرانی مدیر خواندنیها هم مقصرند که این کارها را نشر داده و «افکار جوانان را مسموم» می کنند. تازه «آقای امیرانی مدیر آن مجله، در مقدمه بر علمای اسلام و مورخین عالیمقام شیعه» می تازد و «آنها را دوست نادان یا دشمن دانا، یا روضه خوان بیسواد معرفی می کند» (ص ۳۰۸). عنوان «مهم ترین فصل کتاب» (ص ۳۴۰ - ۳۷۰) در باره موضوع «اثبات خلافت امام علی» و مسائل مربوط به سقیفه و داستانهای آن است که البته بیشترین حساسیت را برای آقای انصاری دارد و به تفصیل در باره آنها و طبعاً میج گیری از گیور گیو مطلب نوشته اند.

در این کتاب، گاهی تحقیقات مستقلی هم در باره موضوعاتی هست که او مطابق ذوق مذهبی و البته در صورت ارجاع و تحقیق آنها را بیان کرده است. یکی از این موارد شرح مذهب سعدی، و نقد مواضع کسانی است که شرح حال او را نوشته اند، او حتی نقدی هم بر قاضی نورالله دارد و از شیعه تراش بودن او هم یاد می کند. به هر روی، نوشته او در باره سنی سعدی که ارادت زیادی هم به او دارد و وی را استاد

الکل فی الکل می داند، خود مقاله‌ی مستقل است. (صص ۱۴۴ - ۱۵۴ پاورقی).

بخش انتهایی این کتاب، نقد کتاب عائشه کورت فریشلر آلمانی! ترجمه ذبیح الله منصوری است. حق با انصاری است که همان آغاز می گوید: «انسان وقتی این کتاب را مطالعه می کند، بیشتر اوقات به یاد مطالب بی اصل کتابهای اسکندر نامه، رموز حمزه یا امیر ارسلان می افتد که گاهی مهتر نسیم خود را به صورت دیگری در می آورد، یا دیوی تنوره میکشید و حضرت حمزه را به آسمان می برد یا امیر ارسلان چشم می گشود و خود را از قلعه سنگباران در باغی خرم و سبز و خرم می دید». در این کتاب هم همین نحو داستانها آمده است «این کتاب را آقای کورت فریشلر تألیف نموده و از زبان ثابت بن اوطاة خیالی و همچنین ایسکر بن موسای موهوم، مطالبی موهوم تر تراشیده و ثابت بن اوطاة را رئیس شهربانی و پلیس مخفی دستگاه معاویه بن ابی سفیان معرفی کرده و کتاب را از زبان وی به رشته تحریر درآورده است (ص ۳۷۱). این توجه انصاری در آن وقت، بدیع است و بعید می نماید که کسی در حوزه دینی، به این نکات توجه داشت. وی در ادامه تصویر سازی این کتاب از عایشه را که از سن شش سالگی او شروع کرده، و داستان سرایی های او را توصیف می کند. (ص ۳۷۱ - ۳۷۲). این اثر به قدری داستانی است که اساسا نقد تاریخی آن غیر قابل قبول است، با این حال انصاری تلاش خود را می کند. وقتی «محمد و ابوبکر خواسته اند از غار به طرف مدینه فرار کنند، ریسمانی لازم بوده است که مشک های آب را به شتران ببندند. چون طناب آنجا نبوده است، عایشه می خواسته است گیسوان خود را ببرد و از آنها طناب ببافد، رسول خدا مانع شده است» (ص ۳۷۲). در صفحه ۳۵ «برای حضرت فاطمه زهرا یک غلام خانه شاگرد یهودی به نام عنتر درست کرده و از زبان این انتر مشخصات و حالا حضرت فاطمه زهرا را برای ثابت بن اوطاة رئیس شهربانی معاویه» نقل می کند. (ص ۳۷۳). «این مردک بیشرم کورت فریشلر گمان کرده است ناموس پیغمبر اسلام هم مانند دختر و زن خودش می باشد که هر جا دلخواهشان است بروند و در آغوش هر کس می خواهند بخوابند و برقصند...» (ص ۳۷۵). انصاری از نقل این داستانها خسته شده و به رسم و راه خودش فصلی در باب شناخت عائشه عنوان می کند. (ص ۳۷۶ - ۴۰۲) کتاب با همین تفصیل در باره جنگ جمل و نقش عایشه خاتمه می یابد.

شیخ محمد علی انصاری و ادبیات ردیه نویسی در قم □ ۲۷۳



در اینجا تأکید می شود که کتاب «انتقادات تاریخی» مجلد دوم همین کتاب است و گویا در چاپی هم این دو با هم منتشر شده و کتاب «بررسیها و انتقادات تاریخی: مذهبی، تاریخی، انتقادی، استدلالی، ادبی» در ادامه همین کتاب با صفحه شماری مستقل آمده است.

انصاری و کتاب بررسیها و انتقادهای تاریخی

نسخه ای از این کتاب که در اختیار بنده بود، چاپ هفتم کتاب است که طبعا همان چاپ اول اما افسس از روی آن است و در چاپخانه فیض منتشر شده است. این کتاب نیز همانند آثار دیگر ایشان، ناشر رسمی ندارد و چنان که فرزند ایشان گفتند، خودشان آنها را چاپ و توزیع می کردند. مع الاسف سال چاپ اول آن را هم نیافتم، جز این که جایی در پاورقی کتاب (ص ۲۵۰) از سال ۱۳۴۵ یاد می کند که می توان زمان نگارش کتاب باشد. کتاب حاضر در ۴۵۲ صفحه است و فهرست تفصیلی مطالب آن در پایان کتاب آمده است. ظاهرا چاپها تفاوتی با هم ندارند و چنان که از روی چاپ سوم آن (انتشار ۱۳۴۷ ش) دریافتم، وی کتاب «محمد پیغمبر شناخته شده» را به عنوان جلد اول و کتاب «بررسیها و انتقادهای تاریخی» را به عنوان مجلد دوم منتشر کرده است. این امر در فهرست تألیف او در انتهای کتاب محمد پیغمبر شناخته شده آمده است.

صورت کتبی که تا کنون از مؤلف بطبع رسیده است



۱. الی ۱۰ - نهج البلاغه منظوم ده جلد نزدیک سه هزار صفحه موسی هزارشعر است .
۱۱ - غرر الحکم دو جلد کلمات قصار حضرت علی علیه السلام ۱۰۷۶۰ حدیث ۹۵۰ صفحه
۱۲ - دیوان اشعار قصائد مدائح و مرانی پانزده هزارشعر ۷۵۰ صفحه
۱۳ - دریای نور یا درج کهر و صایای حضرت رسول اکرم بجناب ابی ذر غفاری
نثر و نظم ۳ هزارشعر ۲۰۰ صفحه .
۱۴ - کتاب (محمد پیغمبر شناخته شده) بجواب کتاب (محمد پیغمبر یک که از نو باید
شناخت) ۴۵۰ صفحه .
۱۵ - جلد دوم این کتاب یا انتقادات تاریخی نزدیک پانصد صفحه

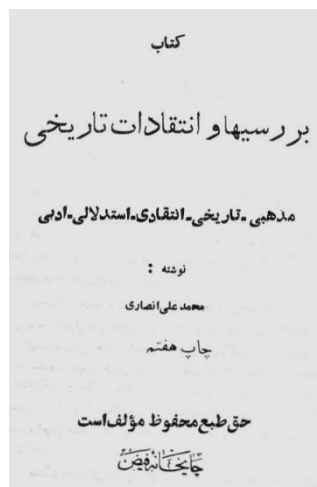
آنچه که آماده چاپ است

- ۱ - اختران ادب گزیده اشعار اخلاقی شعرا ۴ هزارشعر
۲ - نوادر تاریخ دو جلد تا تمام نزدیک ۹۰۰ صفحه
۳ - آئینه دل دو جلد یک دوره اخلاق ۸۰۰ صفحه

اثر به طور کلی در باره تاریخ اسلام و فاقد نظم و هر بخشی از آن در نقد کتابی و نویسنده ای است. عنوان اولیه در فهرست مطالب نشان می دهد که قصد آن بوده است تا مطالبی را به عنوان ایراداتی بر اهل سنت مطرح کند. مطالبی که در پی آمده، در نقد عایشه و قدرت حافظه وی، در پاسخ به مطالبی از ابن حزم در دفاع از ابن ملجم و مطالبی از او در باره عمار یاسر (تا ص ۲۶)، نکته ای از مطالب شهرستانی و ابن خلدون علیه شیعه (ص ۲۸)، از تناقضات ابن ابی الحدید، و مطالب متنوع دیگر است. همین طور اظهار نظری از ابن عبدربه در عقد الفرید و شیخ علیاء مالکی در باره شیعه را آورده و آنها را نقد کرده است. در اینجا، مطالبی در باره دارالتقرب می گوید. از فعالیت های شیخ محمد تقی قمی که آن وقت سی سال از تأسیس آن گذشته، و این که برخی روی اتحاد تأکید دارند. نگرانی ایشان این است که اگر ما کوتاه بیاییم، آنها کوتاه نخواهند آمد. (ص ۳۰). شاهد آن انتشار کتاب محب الدین خطیب تحت عنوان الخطوط العریضه است. او می گوید کتاب نزد آیت الله صافی گلپایگانی دیده است. وی همچنین به مطالب احمد امین اشاره کرده و این که شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در سفر مصر، سخت از او انتقاد کرده بود. (ص ۳۱). وقتی هم شیخ شلتوت آن فتوا را دارد، «در مقابل از اطراف ممالک سنی نشین از ریاض و مصر و کویت و عراق و سنندج ایران، سیل اعتراضات و نامه های توهین آور» به او به راه افتاد.

از آن جمله نامه شیخ ابوالوفای معتمدی نوشته و گفته بود در حالی که الغدیر و شب های پیشاور علیه ما منتشر می شود، چرا شما این فتوا را داده اید. (ص ۳۲ - ۳۳). نمونه دیگر کتاب ندای اتحاد مردوخ است که در واقع صدای اختلاف است نه اتحاد. ایشان می گوید، اصلاً فرض کنید خواستیم اتحاد کنیم، با کدام فرقه از اهل سنت اتحاد کنیم؟ (ص ۳۳). حکایتی هم از قول آخوند آمل‌علی همدانی که آن را در روز ۱۹ ربیع الاول ۱۳۸۶ در منزل آیت الله میلانی نقل کرده که شرح گفتگوی مرحوم هیدجی با قاضی القضاات مدینه است. در آنجا قاضی مدینه، شیعه را متهم به تأویل قرآن می کند و چون نابینا بوده، هیدجی آیه «من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی» را برای وی می خواند و در باره تأویل یا تصریح آن سوال می کند! او هم با خطاب «قم یا رافضی، قم یا کافر، قم یا زندیق او را بدرقه می کند. (ص ۳۶ - ۳۷). نمونه دیگر از رفتارهای تند اهل سنت، کتاب است که شیخ حفناوی در باره «ابوسفیان شیخ الاموین» نوشته و انصاری از مطالب آن کتاب انتقاد کرده است. در این کتاب از ابوسفیان، معاویه و یزید ستایش شده و اخبار آنان آورده شده است. حتی بر امام حسین هم به واسطه قیام، انتقاد شده است. انصاری به تفصیل مطالب این کتاب را به روش خود نقد کرده است. (صص ۳۸ - ۷۸). انصاری در ادامه، خواستار آن می شود که اهل سنت با دست برداشتن از نگارش این قبیل آثار و تندی ها در حق امام علی و اهل بیت، راه اتحاد را باز کنند. او می گوید، اهل سنت در «مصر که دارالعلم شرق است» «نگذارند اشخاصی امثال موسی جار الله، علی قصیمی، احمد امین، خضری، محمد رشید رضا، طه حسین، محب الدین الخطیب، و شیخ حفناوی قلم بدست گیرند و این کتابهای سرتاپا تهمت و افترا» را بنگارند. (ص ۸۴). او نگارش کتابهایی چون الغدیر و شب های پیشاور و کتاب خودش محمد پیغمبر شناخته شده را مستدل می داند. پس از آن شرحی از ماهیت نقد علمی می دهد تا نشان دهد، فرق است بین آثاری که فحاشی است و آثاری که علمی است. (۸۵ - ۹۱).

انصاری در اینجا، اشاره به آثار ترجمه شده از عربی به فارسی در سی سال اخیر در ایران کرده، آثاری که در حوزه تاریخ اسلام است و مترجمان آنها را ترجمه و بدون پاورقی و نقد منتشر می کنند. «از این قبیل است تاریخ زندگانی دکتر حسنین هیکل، ترجمه ابوالقاسم پاینده نجف آبادی اصفهانی، کتاب فجر الاسلام احمد امین ترجمه محمدعلی خلیلی، ... کتاب گمراه کننده دیگر از قبیل کتاب محمد پیامبر و سیاستمدار ترجمه اسماعیل والی زاده، تألیف مونتگمری وات، و همچنین دو کتاب دیگر تألیف کنستانت ویرژیل گیور گیو و دیگر کتاب عایشه تألیف کورت فریشلر آلمانی که هر دو کتاب را آقای ذبیح الله منصوری ترجمه و در مجله خواندنیها منتشر کرده است. و کتاب عایشه دیگری تألیف یک نفر زن به نام نبیا ابوت ترجمه سید غلامرضای سعیدی». (ص ۹۲).



نقد کتاب پیامبر زین العابدین رهنما

انصاری از این جا به سراغ کتاب پیامبر رهنما رفته و می گوید قبلا در کتاب «محمد پیغمبر شناخته شده» جزئی انتقادی از او کرده بود، اما دنبال آن مباحث را اینجا می آورد. بنابر این، از این پس، مطالب کتاب در نقد کتاب پیامبر زین العابدین رهنما است. (ص ۹۲). «جد اعلایش ... آقا شیخ زین العابدین مازندرانی است که پس از گذشتن شاید نزدیک دو قرن (شصت سال) هنوز حدیث زهد و تقوایش نقل محافل و مجالس روحانی است و پدرش مرحوم آیه الله آقا شیخ علی شیخ العراقرین نویسنده فهرست کتاب جواهر» است. به گفته انصاری این کتاب «از لحاظ معنا موافق مذاق ملت شیعه ایران نیست» گرچه از لحاظ نثر نویسی و ترسیم صحنه ها تقریباً مقام اول را از حیث لفظ در ایران حائز است. (ص ۹۲). اولین مورد این است که رهنما، حضرت ابوطالب را بت پرست و کافر معرفی کرده است (ص ۹۵). بعد هم داستان عبدالله با یک زن هوسباز به نام فاطمه خثعمیه که ابوطالب آنها را به هم مربوط کرده است. طی صفحات ۵۴ تا ۶۱ هم هر بار «از عبدالمطلب نام برده شده» گرچه صریحاً او را بت پرست نخوانده اما موحد هم ندانسته و مطالبی که در شأن او نیست، در باره اش آورده است. (ص ۹۳). ادامه کتاب نقد مطالبی است که آقای رهنما دارد و عمده آنها، به بحث های کلامی - تاریخی و مباحث شیعه و سنی اختصاص دارد. مسیر بحث هم، همان کتاب پیامبر و در واقع، روال تاریخی سیره و تحولات آن است. انتخابها، از مواردی است که حساسیت مذهبی روی آنها هست، کاربرد کلمه صدیق برای ابوبکر یا فاروق برای عمر، (ص ۱۰۷ - ۱۰۸) از آن جمله است. آقای انصاری مرتب به رهنما خطاب می کند «شما که شیعه ایرانی» هستید چرا چند فصل کتاب را به این دو نفر اختصاص داده اید (ص ۱۱۰). در مواردی هم، برای مثال در جنگ بدر، به گفته وی، حق علی بن ابی طالب، ادا نشده است. (ص ۱۱۳).

بی توجهی رهنما به داستان غدیر، شکایت آقای انصاری را برانگیخته است (ص ۱۲۲، ۱۲۴). هیکل هم که در چاپ نخست داستان غدیر را نوشته بود، در چاپهای بعدی برداشت (ص ۱۲۴). ایشان مدعی است که رهنما، هم اشتباه و هم مبهم به غدیر اشاره کرده و تنها ارجاعش هم به ناسخ التواریخ است! (ص ۱۲۵). صفحه‌حاتی هم در باره ادعای رهنما که گفته در نهج البلاغه از غدیر یاد نشده، بحث کرده است (تا ص ۱۳۳). در واقع، انصاری بر این باور است که کتاب رهنما، رنگ سنی یا به قول وی «جانب‌داری از شیوخ» (ص ۱۵۳) دارد و به همین دلیل مثلاً روی سپاه اسامه (ص ۱۳۷) و حکایت حسنین کتاب الله (ص ۱۴۷) هیچ تمرکزی نکرده است. در بیشتر این موارد عین عبارات کتاب «پیامبر» نقل و سعی شده مطالب مفصلی با ذکر استنادات بر اساس همان روش شیعی در شرح رویدادها، ارائه شود. شرحی هم که او با آن مسأله دارد، مربوط به نماز خواندن ابوبکر و واکنش پیامبر و مسائلی است که در روزهای بیماری رخ داده است (ص ۱۴۶، قبل و بعد از آن).

نقد کتاب حیات محمد هیکل

انصاری از این جا (ص ۱۵۳) به بعد به نقد کتاب حیات محمد حسین هیکل پرداخته است. این کتاب با نام زندگانی محمد توسط ابوالقاسم پاینده به فارسی ترجمه شده است. گلایه او این است که این مترجم، کتاب را بدون بحث و بررسی و پاورقی در شرح اشتباهات هیکل ترجمه و منتشر کرده است. «مترجمین ایرانی با همه ادعای فضلی که دارند متأسفانه اطلاعات تاریخی و مذهبی آنان بسیار کم است». (ص ۱۵۵). انصاری می‌گوید، هیکل در مقدمه چاپ چهارم گفته است که با اصرار دوستان، اصلاحاتی در کتاب به عمل آورده و «ما .. دقت کردیم دیدیم ایشان .. در این تجدید نظر هر جا پای فضیلتی از حضرت علی (ع) در میان بوده است آن فضیلت» را برداشته اند. این زمان، پاینده وکیل مجلس شورای ملی هم بوده است. مباحثی که آقای انصاری مطرح کرده، بخشی مانند انتقاداتی است که به کتاب آقای رهنما داشته، اما شماری هم موارد تازه است. یک ایراد کلی او این است که در این قبیل نوشته‌ها، آثار مستشرقان مورد استفاده قرار گرفته و از آنها تأثیر گرفته اند. (ص ۱۵۵). داستان توجیه هیکل برای واقعه فیل و این که سپاهیان ابرهه، و با و آبله گرفته اند، به عنوان انکار معجزات مورد انتقاد قرار گرفته است (ص ۱۵۷). تفسیر هیکل از واقعه انذار عشیره به عنوان حق کشی عجیب مورد بحث قرار گرفته است (ص ۱۵۹). نمونه‌های بعدی غالباً در باره جایگاه امام علی و بی توجهی هیکل به شأن و مرتبت ایشان است. نقش امام علی در جنگها، بدر، احد، خندق و خیبر، از آن جمله است و نویسنده اظهارات هیکل را در این مورد، محل پرسش قرار داده است. (ص ۱۸۲ - ۲۱۴). انصاری می‌گوید در نقد این کتاب اختصار را رعایت کرده و اگر بخواهد به طور کامل نقد کند «یک جلد کتاب قطور خواهد شد»، زیرا کمتر صفحه‌ای است که احتیاج به نقد نداشته باشد. (ص ۲۲۵). وی باز از مترجمان آثار عربی انتقاد کرده

۲۷۸ □ صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)

می گوید: آقایان رهنما، و پاینده و خلیلی در ایران مروج کالاهای کاسد» «مستشرقین غربی و مستغربین شرقی» شده اند. (ص ۲۲۷).

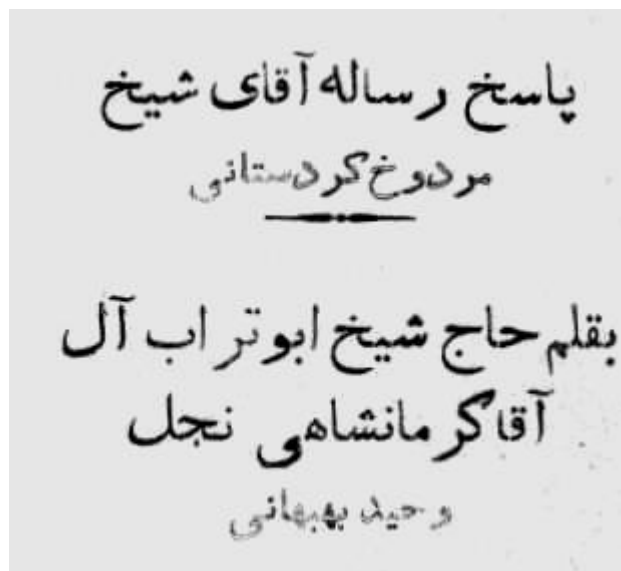
نقد شیخ محمد مردوخ کردستانی

آقای انصاری کتاب «پاسخ به بدانیشان» را (صد و ده + ۶۹۲ ص) در نقد شیخ مردوخ کردستانی، روحانی اهل سنت مقیم سنندج نوشته که به داشتن آثاری تند در نقد شیعه شهرت داشت. این کتاب با تاریخ ۴۷/۲/۲۰ در دفتر ثبت رسالات آموزش و پرورش قم به ثبت رسیده و این به معنای گرفتن مجوز نشر است. حوزه بحث های کتاب، گفتگوهای شیعه و سنی است، ادبیاتی که در میان اهل سنت و شیعه، در طول بیش از هزار سال ادامه داشت و در هر دوره، سبک و سیاق خود را دنبال می کرد. اغلب یک عالم معروف شیعی یا سنی متنی علیه دیگری می نوشت، آن وقت نقدهای بعدی نوشته می شد، تا مدتی بعد که باز کتاب جدیدی نوشته شود.

محمد مردوخ کردستانی (متولد ۱۲۹۷ق (۱۲۵۶ش) و متوفای ۱۳۵۴ش) از علمای اهل سنت سنندج و صاحب تألیفات فراوانی در حوزه عقاید و تاریخ کرد است. وی منتقد شیعه بود و آثار تند و تیزی در حجم های کم که اغلب راحت تر مطالعه می شد، در این زمینه نوشت. در باره زندگی و آثار او کتابی با عنوان «زندگی نامه شیخ محمد مردوخ» توسط عبدالمومن مردوخ نوشته شده (تهران، نشر علمی کالج، ۱۳۹۳) که می توان به آن مراجعه کرد. در وبسایت موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران گزارشی توسط سهیلا عین الله زاده در باره وی درج شده و از فعالیت او در مشروطه و بعد از آن بویژه در مخالفت با تحولات انقلابی سال ۱۳۴۲ درج شده است. از جمله رساله های او علیه شیعه و مسأله وحدت، رساله «حل اختلاف» است. کتاب ندای اتحاد او از دیگر آثاری است که علیه شیعه نوشته است. وی علیه صداهای وحدتی که از مصر شنیده می شد، می نوشت و استدلالش این بود که شما شیعیان را نمی شناسید.

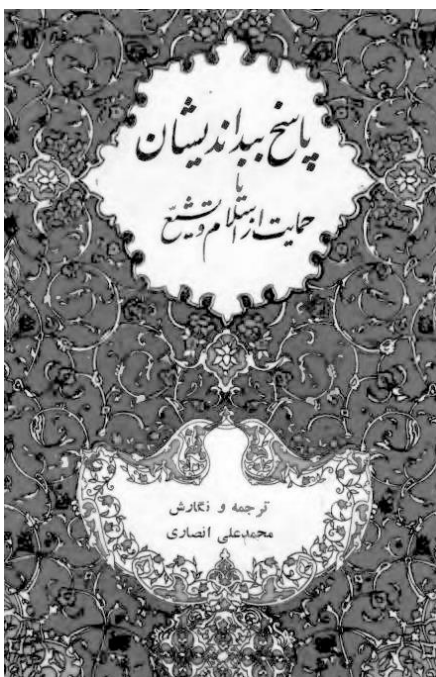
در این سوی، علما و نویسندگان شیعی هم رساله هایی در پاسخ وی نوشته اند. برای مثال رساله «پاسخ رساله آقای شیخ مردوخ کردستانی» توسط ابوتراب آل آقا کرمانشاهی در ذی حجه سال ۱۳۸۱ق در ۲۸ صفحه منتشر شد. همو رساله ای با عنوان «اخوت مسلمین یا پاسخ رساله آقای مردوخ» نوشت که سال ۱۳۴۹ در ۴۸ صفحه منتشر شد.

شیخ محمدعلی انصاری و ادبیات ردیه نویسی در قم □ ۲۷۹



از دیگر رساله هایی که در نقد او نوشته شده، رساله ثبوت تحلیل در رد سقوط تحلیل است که توسط ملا محمد حسین مدرس گرگی نوشته شده است. گویا کتاب «چاره بدبختی، جواب گرگی و جواهر» در پاسخ به آن رساله باشد که مانند سایر نوشته های او، رساله کم حجمی است. در واقع، مردوخ شماری از نقدهای بر خود را پاسخ داده که یکی با عنوان «پاسخ به پاسخ یزدی و مدنی» شیرازی است که در سال ۱۳۴۱ ش در ۶۹ صفحه منتشر شده است. کتاب تاریخ انشقاق اسلام به دو فرقه شیعه و سنی نیز از اوست که جزوه ای در ده صفحه است. رساله ای هم با عنوان «حل اختلاف شیعه و سنی» دارد که توسط انجمن طلاب اهل سنت ایران منتشر شده است. رساله دیگری با عنوان «جواب معترضین» از او در ۵۸ صفحه منتشر شده است.

از جمله ناقدان آثار مردوخ، مرحوم شیخ محمدعلی انصاری است که چنان که گذشت، کتاب پاسخ به بداندیشان در دو مجلد، در نقد وی و در بیش از ۸۰۰ صفحه نوشته و عملاً نقدی بر اهل سنت و باورهای آنان است. مقدمه صد و ده صفحه ای کتاب، نقد دیگران و متن کتاب شامل ۶۹۰ صفحه نقد مردوخ است.



انصاری با اشاره به این که «نزدیک بیست سال است در شمال غربی ایران در اطراف کردستان... شخصی پیدا شده که حب اشتها عجیبی داشته» و آثاری علیه شیعه دارد، می نویسد: «نام این شخص شیخ محمد مردوخ است» و رساله هایی که منتشر می کند هر کدام «به اندازه یک کف دست از ۳۰ الی ۴۵ صفحه، و اغلب آنها در رد شیعه شیعه همراه با «فحش و دشنام و تکذیب از این طایفه شریف» است. وی سپس به رساله «اتحاد اسلام»، «دو پاسخ به آقای آقا شیخ محمد یزدی» «ناله اسلام»، «تاریخچه تشیع»، و جمعا حدود سیزده رساله او یاد می کند که اغلب آنها رساله های کوچک و زیر صد صفحه است. شماری از این رسائل، مورد نقد عالمان شیعه قرار گرفته، از جمله علامه طباطبایی در مجله «مکتب تشیع»، آقایان علامه حاج سراج انصاری، علامه امینی و سید جعفر شهیدی، شیخ محمد یزدی، محسن شفاعی و عده ای دیگر، به برخی از آنها پاسخ داده اند. (پاسخ به بداندیشان، ص پنج). انصاری می گوید در این موارد به توصیه «الباطل یموت بترک ذکرة» باور ندارد و بر آن است که باید به این مطالب پاسخ داد. (ص هشت، نه).

در نخستین قدم، به ترجمه برخی از آثار مصری ها یا پاکستانی ها، مانند مودودی، سید قطب، محمد قطب، هیکل، طه حسین و عقاد اشاره کرده و از آثار سوء آن در میان مردم یاد می کند. وی این حرکت را مشابه حرکت زمان هارون عباسی دانسته که آثار یونانی به دنیای اسلام آمد و علوم قرآن و اخبار اسلامی را از بین برد (ص نه، ده). او از فعالیت های کسروی علیه شیعه و پاسخ های حاج سراج انصاری به او یاد

کرده که «مردانه جلوی آن شخص ایستاد، نوشته جات او را تمام پاسخ گفت». (ص یازده). وی می گوید، مطالب بهتری در مقایسه با آنچه آنها نوشته اند، در آثار علمای شیعه هست، ولی ما سراغ ترجمه آثار آنها به عنوان «محقق و مستشرق» می رویم.

انصاری زیر عنوان «شیعه دایرة المعارف جامعی می خواهد» بر ضرورت نگارش چنین کتابی تأکید می کند، و با اشاره به اعیان الشیعه و ذریعه، می گوید «مگر تا کی و چند ما باید به این دایرة المعارفهای مخدوش و پر از اباطیل و ناراحت کننده که در مصر و جاهای دیگر طبع شده و برای ما می فرستند، و اخیراً هم تهران در سر طبع آنها دو اسبه می تازد» مراجعه کنیم؟ (ص سیزده). باید «لجنة و هیئتی تشکیل دهند و این امر را انجام داده، یادگاری از این عصر بگذارند، دایرة المعارفی برای شیعه بنویسند». (ص چهارده). وی به عنوان یک کار موفق، به کتابهای شیخ محمد تقی فلسفی در باره کودک و جوان اشاره کرده است که به رغم وجود آثاری از غربی ها، کار مستقلاً انجام داد. (ص پانزده). پیشنهاد دیگر او که در برخی دیگر از کتابهایش هم مطرح کرده، ارسال کتابهای شیعه به کشورهای اروپایی و کتابخانه های آنجاست تا صرفاً از آثار اهل سنت در تحقیق استفاده نشود. (ص هفده - هیجده).

انصاری در ادامه از ضرورت بحث و گفتگو در باب مباحث شیعه و سنی و استمرار آن حتی در عصر جدید یاد کرده و آن را سودمند می داند. به هر حال شبهاتی هست که باید به آنها پاسخ داد. (ص بیست). مطالبی که از قدیم در آثاری مثل عقد الفرید علیه شیعه بوده، باید پاسخ داده شود. انصاری روی روش خود در نقد و پاسخ گویی تأکید دارد و به کار قبلی خود در نقد کتاب محمد پیغمبر ناشناخته اشاره می کند که بسیاری از مردم «ابراز تقدیر و تشکر نموده، نامه های بسیاری از اشخاص و علمای اعلام» در تأیید آن کار بدستش رسیده است. (ص بیست و چهار). نمونه مطالب نادرست که وی معتقد است باید به آنها پاسخ گفت، گفته های سید قطب در تفسیر فی ظلال است که «چندی قبل دولت مصر او را به جرم آزادیخواهی اعدام کرد» (ص بیست و شش). «این آقای سید قطب که ملت ایران در مرگ وی آن هم نالید و زارید، اظهار تأسف کرد و او را شهید راه آزادی نامید، [و] مغز متفکر دنیای اسلامش خواند.... در این تفسیر برخلاف کلیه مفسرین اهل سنت، بی انصافی هایی روا داشته است». وی سپس به تفسیر وی از آیات سوره هل اتی اشاره کرده، و نمونه های دیگری را هم آورده است (ص بیست و هفت، بیست و هشت). انصاری به نقدهای خود از گفته های سید قطب ادامه داده و مفصل و طی صفحات طولانی، به گفته وی و مطالبی که اهل سنت در باره اهل بیت یا بنی امیه نوشته اند، پاسخ می دهد. در میانه بحث، گاه سراغ منابع دیگری هم از مصری ها می ورد از جمله کتابی که آقای حفناوی با عنوان بین الحق و الباطل نوشته است (ص پنجاه و یک). همچنین از کتاب «دیباجة ای بر رهبری» از ناصرالدین صاحب الزمانی هم، ضمن آن که ستایش می کند، نقدهایی کرده است. از جمله این که چرا کسروی را که به گفته وی مدعی نبوت بوده، در ردیف سید جمال و شریعت سنگلجی آورده است (ص پنجاه و شش).

همچنین از این سخن او انتقاد می‌کند که ابن تیمیه به عنوان یک مصلح یاد کرده است (ص شصت و سه). آقای انصاری از صاحب الزمانی به خاطر مطالب وی در انتقاد از نوشته های آقای قاضی طباطبایی انتقاد کرده و توضیحاتی در باره آثاری وی بدست داده است (ص شصت و هفت، شصت و هشت). نیز از شیخ قوام و شنوی و کتاب او در باره طرق حدیث ثقلین که شیخ محمد تقی قمی در قاهره چاپ کرد یاد شده است. (ص هفتاد و یک). در اینجا، باز سعی می‌کند معنای مورد نظر خود را از اتحاد شیعه و سنی بیان کند. (ص هفتاد و هشت). همین جا نقدی هم از هیکل دارد، و بعد هم بخشی از الصواعق المحرقة را علیه شیعه نقل و آن را پاسخ داده است. (تا ص نود). در قسمت پایانی مقدمه این کتاب، به نقد مطالبی از «دایرة المعارف الاسلامیه» که ترجمه دایره المعارف اسلام فرنگی به عربی است پرداخته، مطالبی از آن را در باره امام حسن، امام حسین، و نیز حجاج و حجر بن عدی آورده و نقد کرده است. (ص نود و یک - صد و پنج).

در واقع، مرحوم انصاری در این یک صد و ده صفحه‌ای که به عنوان مقدمه بر کتاب بدان‌دیشان نوشته، چندین نویسنده مختلف را محل نقد قرار داده و پس از آن به سراغ شیخ مردوخ رفته است. او پیشاپیش یادآور شده است که نوشته های مردوخ «اغلب از روی دشمنی و غرض ورزی برخاسته و مبنای درستی ندارد»، به علاوه که تکرار هم دارد، و طبعاً در جواب ها هم همان تکرار دیده می‌شود. (ص صد و شش). پیش از شروع، فهرستی از خطاهای آشکار او را بیان کرده است. (ص صد و هشت - ص صد و نه).

نقد مردوخ، چنان که اشاره شد، یک نقد سنتی و بر اساس مباحث معمول و رایج میان شیعه و سنی است، ادبیاتی که در در گفتگوها و مجادلات طولانی در تاریخ شیعه و سنی، مرسوم و معمول بوده است. حساسیت ها عمدتاً روی فضائل امام علی و اهل بیت، صحت و سقم روایات و اخبار مربوطه، و مطالب دیگری است که مردوخ در باره تاریخ تشیع، و برای مثال نقش عبدالله بن سبا و جز آن نوشته است. مردوخ قلم تندی دارد و گاه در یک عبارت، چندین مساله و اتهام را مطرح می‌کند و همین امر، انصاری را که مقید بوده هیچ مساله‌ای را بی پاسخ نگذارد، به دراز نویسی وادار کرده است. مردوخ، نه تنها بحث های تاریخی در باره تشیع دارد، نسبت به وضع روز جامعه شیعه هم انتقادهایی دارد و گاه با قلم بسیار تند، از تعبیری مانند خر بازی و آخوند بازی و مانند آن استفاده کرده است. (ص ۱۸۱) محتوا عمدتاً همان مباحث تاریخی است که اغلب شیعه در انتقاد از خلفا و اطرافیان آن مطرح کرده است. طبعاً مرور کردن بر محتوای آن، چندان بکار ما در این مقال نمی‌آید، مگر آن که اشارتی تاریخی به مباحث کلی نقد داشته باشد. در موردی وی از مطالبی که مردوخ در باره خارج از ربه اسلام بودن شیعه آورده یاد کرده، و در این سوی، به کسانی که بانیان اتحاد شیعه و سنی هستند حمله می‌کند. وی تنها برگ برنده آنها را فتوای شیخ شلتوت می‌داند، اما تأکید می‌کند که همین اهل سنت، شلتوت را سخت مورد حمله قرار دادند (ص ۸). او می‌گوید، گرچه در دانشکده الهیات کرسی فقه حنفی برپا شده است، اما در الازهر، برخلاف

شعارها، هیچ خبری از برقراری کرسی فقه جعفری نیست. در بخشی دیگر به فرید وجدی حمله کرده است که مدخل علی محمد باب را مفصل نوشته، اما برای امام جعفر صادق و حتی امام علی (ع) مطالب اندکی در دایرة المعارف خود نوشته است. به هر روی به گفته وی، با این وضع، علمای شیعه نباید فریب آن فتوای شیخ شلتوت را بخورند (ص ۱۴). شیخ مردوخ هم مخالف فتوای شیخ شلتوت بوده و فصلی علیه آن نوشته و انصاری به توضیحاتی در باره آن پرداخته است. او گفته است که شلتوت، واقعیت مذهب تشیع را نمی شناخته که چنین فتوایی داده است (ص ۲۳ و بعد از آن). در اینجا به مناسبت از حدیث افک عایشه بحث شده است. مردوخ شیعیان را متهم به جسارت به عایشه می کند، اما انصاری هم مانند روالی که رد شیعه مرسوم بوده، تأکید داشته اند که در این زمینه، از حریم پیامبر دفاع کرده اند (ص ۳۱ و بعد از آن)، هرچند به خاطر جمل و مسائل دیگر انتقادهایی دارند.

عناوینی که نویسنده برای بحثها و گفتگو انتخاب کرده، ما را به محتوای آنها رهنمون می سازد. اینها مطالبی است که مردوخ در باره آنها در رساله «عول و تعصیب» نکته ای گفته و آقای انصاری در باره آنها توضیحاتی داده است: شیعه بنیانگذار کلیه فنون اسلامی است، (ص ۳۳)، مذهب تشیع از خود پیغمبر نشأت گرفته است (ص ۴۰)، نقد سخن مردوخ که گفته است حق و فرقه ناجیه یکی است و باقی در هلاکت هستند (ص ۵۷) نقد سخن مردوخ که گفته است تشیع زمان پیامبر وجود نداشته است (ص ۹۱)، نقد سخن او در نسبت دادن خرافات و موهومات به شیعه (ص ۱۰۱)، بحثی در باره اذان، (ص ۱۱۲)، خارج بودن شیعه از سواد اعظم (ص ۱۳۲)، مذهب شیعه، مذهب سب و لعن است و کتابی از عترت نمانده است (ص ۱۴۹)، اگر امام علی شجاع بود، چرا سکوت کرد؟ (ص ۱۵۲)، موضع امام علی در باره خلفا (ص ۱۷۲)، امام علی سیاستمدار نبود (ص ۱۹۵)، بحثی در باره متعه (ص ۲۰۳)، بحثی در باره عبدالله بن سبا (ص ۲۲۵)، و در اینجا تکیه اصلی او روی اثر سید مرتضی عسکری است. بحثی در باره غدیر و این که چرا انعکاسی از آن جمعیت حاضر نشده است (ص ۲۳۳)، همچنان بحث در باره غدیر (ص ۲۳۶)، در لابلای این بحث، از مطالب کتابی با نام جولة فی ربوع شرق الادنی که سفرنامه ای از شخصی به نام محمد ثابت است کرده است که «در آن کتاب مانند شما آقای مردوخ چیزهای شاخدارى به قالب زده است». (ص ۲۷۴ - ۲۷۵). بحث از عشره مبشره (ص ۲۸۶)، بحث از مهدویت (ص ۳۰۵)، این بحث تا پایان مجلد اول این کتاب (ص ۳۳۷) ادامه دارد. شماره صفحات مجلد دوم، ادامه مجلد نخست است. بحث در باره کلینی که بارها مردوخ به او تندی کرده (ص ۳۳۸)، نقدهای امام علی از خلفا (ص ۳۴۳)، خطبه شقیه و تحلیل تاریخی آن (ص ۳۵۶)، حدیث ثقلین (ص ۳۷۱)، بیعت با امام علی (ع) و متخلفین (ص ۳۸۰)، اهل سنت در تمام مراحل اسلام با علی (ع) مخالفاند (ص ۳۸۸)، دو گونه اسلام (ص ۳۸۹)، معنای مجتهد بودن (ص ۳۹۸)، پاسخ ایرادهای مردوخ به امام علی (ع) که دوازده مورد و پاسخها بسیار طولانی است. (ص ۴۱۳)، زمان شکل گیری شیعه که مردوخ آن را با

۲۸۴ □ صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)

زمان شکل گیری سبائیه می داند و نویسنده در این باره توضیح می دهد (ص ۴۷۴). شرحی از روایت دوات و قلم، جیش اسامه و دیگر تخلفات خلفا (ص ۴۸۴). شفاعت و توسل (ص ۵۰۶)، عایشه و داستان و افک و... (ص ۵۳۹)، قریش و مخالفت با خلافت امام علی (ع)، (ص ۵۵۳)، اخبار حمله به خانه فاطمه زهرا (ص ۵۷۷)، فضائل امام علی (ع)، (ص ۵۸۷)، ولادت امام علی در کعبه (ص ۶۱۵)، امام حسین و عزاداری و زیارت برای او (ص ۵۲۶). انصاری در بخش اخیر کتاب، می گوید به تازگی کتابچه ای دیگری با عنوان «حل اختلاف» از مردوخ در شصت صفحه که سال ۱۳۴۶ انتشار یافته، بدست آورده که در اصل باید جنگ انشقاق یا دفترچه افتراقش نامید. از اینجا به بعد به پاسخ به برخی از مطالب آن پرداخته که نخستین آنها «مهرگذارن بر نماز» است (ص ۶۴۴)، مجددا بحث عزاداری برای امام حسین (ص ۶۵۴)، شیعیان غالی نیستند (ص ۶۷۲). این آخرین بحث کتاب است. او صفحه ای از اهداءنامه کتاب خود به امام زمان (ع) در پایان آورده و این متن را با اشاره به بیماری و بستری بودنش در خانه با تاریخ ۵ تیر ماه ۱۳۴۷ تمام کرده است.

مرور بر این کتاب، نشان می دهد که با نگارش آن، برگ دیگری بر ادبیات مجادلات و گفتگوهای شیعه و سنی، افزوده شده است. انصاری، نظام بحث را می شناسد، و گرچه شاید در واکنش به مردوخ که خود فرد تندی است، عبارات تند دارد، اما در چهارچوب همان ادبیات بحث ها را پیش برده است. متونی که آن وقت در اختیار بوده، اغلب نزد او هست، و به نظر می رسد در دوره چهل پنجاه ساله حوزه قم تا آن وقت، در این شهر، این نخستین بار بود که این مباحث با این تفصیل مطرح می شد. از سوی دیگر، نوشته های مردوخ نیز نوعی ادبیات تند مثل کسروی و حکمی زاده و البته این بار از زاویه دید تسنن داشت. او در صدد ویران کردن تشیع و سخت مخالف وحدت بود. دقیقاً انصاری هم به هیچ روی وحدت با تسنن را نمی پذیرد و در صدد نقد تمامی مبانی آن است. این دو با این ایده مشترک از دو منظر، برابر هم قرار گرفته و این متن در این میانه تولید شده است. مردوخ، از تأثیر گذاری کتاب شب های پیشاور نگران بوده و شاید به همین دلیل، از ادبیات تند استفاده کرده است. پاسخ های انصاری هم در ادامه همان شب های پیشاور و البته تا اندازه ای مستندتر، تند و کوبنده است. همه مخالف نظریه اتحاد اسلامی هستند. از دید، طرح مباحث تاریخ اسلامی در قم، می شود کتابهای انصاری را در چهارچوب ادبیات مباحثه ای شیعه و سنی، جالب دانست.

نقد کتاب محمد پیامبر و سیاستمدار

بخش بعدی این کتاب نقد کتاب «محمد پیامبر و سیاستمدار» اثر موننگمری وات ترجمه آقای اسماعیل والی زاده است. (۲۳۰). اولین مطلب این است که وات، حضرت محمد را پیامبر نمی شناسد «بلکه او را مانند یکی از نوابغی که در جهان ظاهر می شوند معرفی نموده است». طبعاً تاریخ را بر اساس

این نگاه خود نوشته است. در موارد زیادی هم با شاید و اگر و احتمال دارد حرف می زند. «آن وقت مترجم همه پیداست دانسته یا ندانسته و یا نتوانسته با موضوع تاریخ پیغمبر اسلام را آن قدرها اهمیت نداده» و بی توجه به این موارد گذشته است. نتیجه آن شده است که مثلاً «نزول وحی را تقریباً خواب و رؤیا» فرض کرده است. (ص ۲۳۱) چنان که پیامبر اکرم را «در موضوع پیامبری دچار شک و تردید و جن زدگی» دانسته است. (ص ۲۳۲). مطالبی در این کتاب آمده که «تاکنون این چنین چرندهای هرزه و کفریات زشتی از هیچ فرد بیسواد و دشمن ترین افراد مسیحی نسبت به اسلام دیده و شنیده نشده بود». (ص ۲۳۲). انصاری بندهایی به شماره، با ذکر صفحات کتاب، انتخاب و مطالب آنها را نقد کرده است. طبعاً بیشتر این موارد، برخلاف مطالب دو کتاب قبلی، به کلیت اسلام و شخصیت پیامبر و مسأله نبوت مربوط می شود. به عبارتی این نقد را باید خارج از چارچوب همیشگی انصاری در داشتن حساسیت شیعی نسبت به موارد نقد دانست. وات در صفحه ۵۶ می نویسد: «چرا مسلمانان پس از رفتن به مدینه یک زندگی آرام و مستقل برای خود انتخاب نکردند تا بتوانند خدا را چنان چه خود می خواهند پرستش کنند و چرا حمله به کاروانهای کفار و زایران را آغاز کردند». انصاری می گوید: «این شخص مثل این که به فکر ناقص خودش می خواهد ایرادی بکند، که آن همه سعی و کوشش های در مکه به خاطر دین نبود، بلکه می خواسته اند راه دخیلی پیدا کنند». (ص ۲۳۴). این نمونه ای از انتقادهاست. بحث شباهت مطالب قرآن به تورات و انجیل و اظهار این که «محمد از همان ابتدای کار می دانست آیتی که بر او نازل می شود، شباهت بسیاری از تعلیمات یهود و مسیحیت دارد» انصاری را برآشفته و می گوید: «چه اهتامی برای پیغمبر اسلام بالاتر از کلمات کفر آمیز این کتاب است» (ص ۲۳۹). وی عصبانی از این موارد خطاب به «مترجمین ایرانی» این کتاب ها را نشانه غرب زدگی و دلباختگی کورکورانه از ملل خارجی و مستشرقین قلابی می داند. مردان مستشرق کم بودند، حالا از زن های مستشرقه هم مثل نیبا ابوت که «حالا قلم بدست می گیرند و هرچه دلشان می خواهد به نام تاریخ اسلام می نویسند» استفاده می کنید. (ص ۲۴۲). انصاری در این زمینه مطالب تند فراوانی نوشته و در نهایت گوید: «این توجه عجیب شما به نوشتجات خارجیان روح ابتکار را در ایران خفه کرد، به جز چند نفر از اشخاص دلسوز دیگر نزدیک تقریباً سی سال است هر کتابی که در ایران چاپ شد، اغلب ترجمه نوشتجات خارجیان یا اهل سنت مصر یا از ملت مسیح و اروپا و امریکاست». (ص ۲۴۳).

انصاری در اینجا به سراغ کتاب کورت فریشلر آلمانی با عنوان عایشه بعد از پیغمبر می رود که ذبیح الله منصوری آن را ترجمه کرده است. می دانیم که منصوری کتابی هم با نام امام حسین و ایران منسوب به این کورت فریشلر ترجمه و منتشر کرده است.

انصاری می گوید بخشی از آن را در کتاب «محمد پیغمبر شناخته شده» (ص ۳۲۵ - ۳۵۵) نقد کرده است. نکته ای که شاید آن روزگار بر کسی مشخص نبود اما به تدریج آشکار شد این است که ذبیح

الله منصوری، یا از اساس کتابی را می نویسد و به یک نویسنده خارجی موهوم نسبت می دهد، یا آن که کتابچه یا مقاله ای را اصل قرار داده آن را در حد کتابی مفصل درآورده و داستانهایی بر آن می افزاید. انصاری هم مانند دیگران فکر می کرد این کتابها، اصل و اساسی دارند. با این حال در اینجا و همان ابتدا دریافته که این مطالب موهوم است «فریشلر در این کتاب از طرف معاویه بن ابی سفیان جاسوسانی معنی کرده است که در تاریخ شخصی و خصوصی عایشه دقت کرده آنها را گزارش دهند، که در هیچ تاریخی نامی از آن جاسوسان نیست، از قبیل ثابت بن ارقطه، ایسکر بن موسی، و عنبر یهودی غلام حضرت زهرا». (ص ۲۴۴). شگفتی انصاری این است که نویسنده «عایشه را زن طلحه بن عبیدالله معرفی کرده است». (ص ۲۴۵).

نقد کتاب عایشه ترجمه سید غلامرضا سعیدی

کتاب دیگری هم با عنوان «عایشه همسر پیامبر» از یک زن خارجی به نام نیبا ابوت نوشته شده، «و آقای سید غلامرضا سعیدی آن را از انگلیسی به فارسی برگردانده و در دی ماه ۱۳۴۳ در تهران» طبع گردیده است. انصاری می گوید، این کتاب «در رسوایی و چوپی» مطالبش به کتاب فریشلر نمی رسد و «با تحقیقات بیشتری» نوشته شده است. و اما «از نظر تواریخ اسلامی مخصوصا تاریخ شیعه، جز یک مشت مطالب وهن آور برای پیغمبر اسلام و بزرگان اسلام و گمراه کننده ملت ایران» چیزی ندارد (ص ۲۴۵). در اینجا به ترجمه دیگر سید غلامرضا سعیدی، یعنی کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن از جان دیون پورت انگلیسی» یاد کرده ضمن آن که می نویسد «از قراری که می گویند آدم خوب و مرد معتقدی است به نام سید غلامرضا سعیدی» اما به او توصیه می کند به ترجمه کتابهای عام المنفعه دیگر بپردازد. منابع این کتاب همه از اهل سنت و روی مذاق آنها نوشته شده است (ص ۲۴۶). وی گزارشی از این کتاب بدست داده و می گوید «مگر کار قحط است؟» که شما این کتاب را ترجمه کرده اید؟ وی نگران این است که نویسنده به مقدار زیادی به زندگی «خصوصی و داخلی یک مردی که حامل وحی الهی است» وارد شده است. این که رابطش با عایشه چطور بوده و چه می کرده است، به نظر وی نباید گفته شود. «چه موقع با زن محبوبش فلان حرف زده، چه ساعتی قربان صدقه وی رفته، چه وقت با او خلوت کرده، و به عشق بازی پرداخته، چه وقت عایشه ناز کرده و غمزه آمده، و به گله برخاسته است که شما برای چه ماریه قبطیه را بیش از من دوست دارید». (ص ۲۴۷). «آخر آقای مترجم چنین چرندها را ترجمه کردن و انتشار دادن و از مقام پیغمبر عظم الشان کاهیدن و او را مردی زن باز معرفی کردن برای چیست؟» (ص ۲۴۷).



وی سپس مواردی از اظهار نظرهای غربی ها در باره مسلمانان و پیغمبر (ص) را نقل کرده که نشان بدهد آنها چه نگاه های منفی در این باره دارند، از ولتر، گوستاولوبون، و برخی دیگر. (ص ۲۴۸) بعد هم باز مواردی از آنچه در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» را که تازه نسبت به دیگران بهتر نشود، به عنوان مطالب نادرست و زنده نقل می کند. «در صفحه ۱۸ در عرضی حضرت خدیجه، مجلس جشنی درست کرده و غلامان خدیجه را هماهنگ با ساز و آواز به رقصیده واداشته است». (ص ۲۴۹).

انصاری در پاورقی، و البته طی دو سه صفحه، از خبری هم یاد می کند که روزنامه مهر ایران در ۴۵/۵/۱۹ زده و در باره انتشار کتابی در امریکا علیه پیامبر بوده است. می گوید نتوانسته روزنامه را بدست آورد، اما دست کسی دیده و اصل خبر را نقل کرده است. اشاره اش به نوشته های غربی است که نمی شود به آنها اعتماد کرد. (ص ۲۵۰ - ۲۵۲). در این پاورقی اشاره به ساخته شدن فیلمی هم در امریکا بر اساس کتاب رهنما در باره پیامبر شده است. (ص ۲۵۳). در اینجا باز از آقای غلامرضا سعیدی گلایه کرده و حتی شکایت نزد علی بن ابی طالب می برد که «یک نفری که خود را سید و اولاد تو می داند، کتابی را که یک زن اروپایی و دشمن تو است نوشته است» و این هم آن را ترجمه کرده و «بخود می بالد که خدمتی به عالم اسلام انجام داده است». (ص ۲۵۴).

انصاری در اینجا، به صورت بند بند، به نقد کتاب عایشه، ترجمه آقای سعیدی پرداخته است. این

نقد‌ها، ناظر به مطالبی است که در کتاب به نوعی در تعریف عایشه، یا مشتمل بر تندى و اهانتى - به گفته‌ى وی - به پیامبر و مانند اینهاست (ص ۲۵۵). نمونه آن تماشای پیامبر و عایشه از نمایش و بازی است، در حالی که پیامبر، عایشه را روی دوش خود گذاشته بود (ص ۲۵۶). نقلهای خاص تاریخی هم محل نقادی انصاری هست، مثل این که «وقتی پیغمبر با حفصه ازدواج کرد، عمر از آن وقت فاروق نامیده شد (ص ۲۵۶). نمونه های دیگر هم از این قبیل است. بحث ازدواج های پیامبر و مطالبی که در این زمینه در منابع آمده، در این کتاب گزارش شده و انصاری نگران برخی از تعبیری است که در آنها وارد شده است. «شما را به خدا تماشا کنید، این زن اروپایی چه چیزهای شاخدارى نوشته و چه اهانت های از حضرت محمد (ص) نموده، و آن حضرت را مردی زن باز که فقط همش این کارها بوده، معرفی کرده» (ص ۲۵۸). طبعاً کتاب یاد شده در باره نقش عایشه در جنگ جمل هم بحث کرده، و انصاری در نهایت، از یک جمله مولف که «مشت محکمی است بدهان طرفداران عائشه» خوشش آمده و نقل کرده است که «عایشه در دم آخر آرزو می کرد ای کاش غرق می شدم، ای کاش به کلی در بوته اجمال و فراموشی مانده بودم، ای کاش برگ درختی بودم که فقط حمد خدا را به جای می آوردم...» (ص ۲۶۰). وی از سعیدی باز هم در مواردی گلایه دارد که تعبیری دارد که خواسته است بگوید، این که امام اجازه حمله و تعدی به عایشه را نداد، دلیل بر خوبی اوست (ص ۲۶۲ - ۲۶۳). این بحث صفحات طولانی با نقلهایی از شرف الدین عاملی ادامه می یابد. (ص ۲۶۸).

انصاری که بارها از مأخذ بودن کتابهای سنیان برای تحقیقات اروپایی نوشته است در اینجا تیرتی زده «روحانیت باید راه کتب شیعه را به غرب باز نماید». وی می گوید، مستشرقین در نگارش این کتابها تا اندازه ای معذروند، زیرا از منابع اهل سنت استفاده می کنند (ص ۲۶۸). راه حل آن است که روحانیت شیعه این آثار را به آنان برساند، «لکن ملت شیعه در خارج سازمانی ندارد و فرگز هم تاکنون به این فکر نیفتاده است». به نظر وی در این عصر که همه در تکاپوی تبلیغات در راه شناساندن عقاید و افکار و موجودیت خویش هستند، لازم است این کار انجام شود (ص ۲۶۹). «گیرم ما زمینه اختراعات و صنایع و ساختن اشیاء محیر العقول و کارهایی که ملل دیگر بدان توجه پیدا کرده اند برایمان فراهم نیست، توقع آن را هم نداریم، لکن این یک موضوع یعنی چیز نوشتن و استدلال کردن و منطقی حرف زدن و دیگران را هدایت نمودن که چهارده قرن است آن را ملک طلق خود دانسته و خویش را در آن امر اولی و احق از دیگران می شماریم این امر چرا باید سیر قهقراپی کند؟» (ص ۲۷۰). وی باز در این باره تأکید کرده و می گوید ایجاد مراکزی مثل دار التبلیغ (که ظاهراً سال ۴۵ اولین مراحل بنای آن بوده) باید پنجاه سال قبل انجام می شد. «یک هیئت فوقش ده نفری بگمارید که کتابی در موضوع عقاید شیعه بنویسد، آن را بدهید در طهران اقلاً به چند زبان زنده دنیا ترجمه کنند، ده هزار نسخه از این کتاب را مجاناً بفرستید...» و به هر روی، این چنین توصیه می کند که عقاید شیعه در اختیار دیگران قرار گیرد (ص ۲۷۱).

ادامه کتاب «بررسی ها و انتقادهای تاریخی» از صفحه ۲۷۶ به بعد، به عنوان «بخش دوم، خلفا» نقد و بررسی اخبار تاریخی در باره خلاف از منابع مختلف است، و اما ارتباطی با نقد کتاب خاصی از معاصرین ندارد. اتفاقات پس از رحلت پیامبر، انتخاب ابوبکر و باقی قضایای آن دوره، دوران عمر و شورای او، مسائل دوره عثمان و بویژه تبعید ابوذر و حکایات آن تا کشته شدن عثمان و مسائل مربوط به آن در ادامه تا پایان کتاب آمده است. (۴۵۲). در واقع یک دوره تاریخ خلفا از ابوبکر تا پایان دوره عثمان است.

نقد شهید جاوید

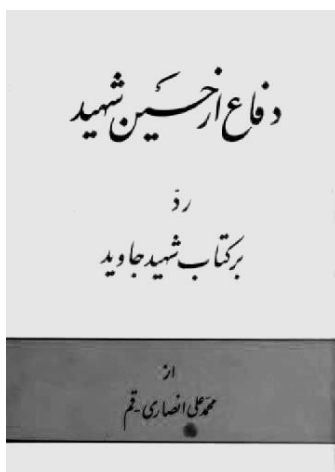
در میان انبوهی از نقدهایی که بر شهید جاوید نوشته شد، اثر شیخ محمدعلی انصاری یکی از تندترین نقدها بود که در قریب ۶۰۰ صفحه (یک صد و بیست + ۴۹۸ ص) با تاریخ خاتمه پنجم مرداد ماه ۱۳۵۰ منتشر شد. از سال ۱۳۴۸ که اطلاعیه‌ای در باره انتشار این کتاب با بیان خلاصه ای از آن منتشر شد، تا نزدیکی انقلاب، موضوع شهید جاوید در کنار آثار دکتر شریعتی، مهم ترین مسائلی اختلافی در این شهر بودند؛ به طوری که دو گروه در ارتباط با اینها شکل گرفت. یک گروه، طرفداران سرسخت شهید جاوید که همزمان انقلابی هم بودند، و گروه دیگر مخالفان آن که انقلابی نبوده و یا متهم به ضد انقلابی بودند و عموماً به عنوان ولایتی شناخته می شدند. کسانی هم در میانه این دو گروه وجود داشتند که سعی در آشتی میان آنها داشتند و روش دو گروه را قبول نداشتند. انقلابیونی هم بودند که به محتوای کتاب شهید جاوید و یا آثار دکتر شریعتی نقد داشتند. کسانی هم بودند که از روی مصلحت اندیشی و برای ختم غائله، به آقای صالحی می گفتند که نوشته ای بنویسد و اعلام کند آنچه نوشته باطل است تا این غائله ختم شود (برای توضیحات صالحی در این باره بنگرید: توطئه شاه بر ضد امام خمینی، صص ۱۸۶ - ۱۸۹). ساواک نیز در این میان، آتش بیار معرکه بود و سعی می کرد برای تضعیف مخالفان دولت، بر دامنه این اختلاف بیفزاید نکته ای که بارها و بارها در اسناد ساواک مورد تأکید قرار گرفته است. (اسناد آن را صالحی در کتاب «توطئه شاه بر ضد امام خمینی، قم، ۱۳۶۲ آورده است). نقد نویسی بر آثاری که به نوعی به دین و مذهب مربوط شده و دیدگاههایش مورد موافقت دیگران نیست، سابقه ای طولانی در ادبیات نگارشی و مکتوب جهان اسلام دارد. جریان ردیه نویسی، از قرن دوم هجری آغاز شده و تا این زمان ادامه دارد. هر بار، کتاب یا رساله ای متفاوت عرضه می شده، عده ای برابر آن قیام کرده و به نگارش آثاری می پرداختند. در تاریخ جدید ما در ایران، این سابقه طولانی است و داستان شهید جاوید یکی از داغ ترین آنهاست. این ردیه نویسی، شامل نوشتن اعلامیه، مقاله، کتاب و منبر رفتن می شده و تقریباً همه اینها در برابر شهید جاوید وجود داشته است. دلیل آن پرداختن این کتاب به امام حسین و عاشورا است که نقش مهمی در زندگی عامه مردم، روحانیون و حتی مناسبات اقتصادی جامعه داشته است. با این که

به نظر نمی‌رسد کتاب شهید جاوید علیه روضه خوانی نوشته شده باشد، اما تصور می‌شده است که اگر این نگاه سیاسی به عاشورا فراگیر شود، می‌تواند اثر مخربی روی این مسائل داشته باشد. در روزگاری که این مباحث مطرح می‌شد، انتقادهایی هم به روضه خوانی وجود داشت، بلکه توان گفت از عصر مشروطه به این طرف این مسائل مطرح بود، تا آنجا که دوره رضاشاه، به کلی سخن از تعطیلی این قبیل مراسم‌ها بود. انتشار شهید جاوید در این میانه، این مساله را تقویت می‌کرد که بناست بساط روضه خوانی برچیده شود، امری که تبعات آن بسیار گسترده بود. این که رهبر انقلاب اسلامی پس از پیروزی مؤکداً از مراسم محرم و عزاداری حمایت کرد. ایشان با حالت دو سویه، ضمن حمایت از اصلاح برخی از مطالب در روضه خوانی، از اصل آن و برگزاری شیوه سنتی حمایت کرد: «محرم و صفر است که اسلام را نگه داشته است. فداکاری سید الشهداء - سلام الله علیه - است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است؛ زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون، از طرف خطبا، با همان وضع سابق و از طرف توده‌های مردم با همان ترتیب سابق که دستجات معظم و منظم، دستجات عزاداری به عنوان عزاداری راه می‌افتاد. باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنتها را حفظ کنید. البته اگر يك چیزهای ناروایی بوده است سابق و دست اشخاص بی‌اطلاع از مسائل اسلام بوده، آنها باید يك قدری تصفیه بشود، لکن عزاداری به همان قوت خودش باید باقی بماند و گویندگان پس از اینکه مسائل روز را گفتند، روضه را همان طور که سابق می‌خواندند و مرثیه را همان طور که سابق می‌خواندند، بخوانند و مردم را مهیا کنند برای فداکاری. این خون سید الشهداء است که خونهای همه ملت‌های اسلامی را به جوش می‌آورد و این دسته‌جات عزیز عاشوراست که مردم را به هیجان می‌آورد و برای اسلام و برای حفظ مقاصد اسلامی مهیا می‌کند. در این امر، سستی نباید کرد. البته باید مسائل روز گفته بشود. (صحیفه امام: ۱۵۳۳۰ - ۳۳۱).

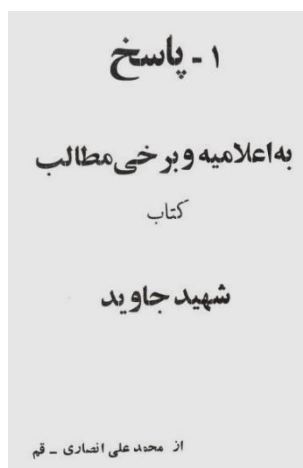
اندکی به عقب برگردیم. طی سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ ماجرا شهید جاوید، جوّ عجیبی را به دنبال خود پدید آورد. زمانی که آقای شمس آبادی در اصفهان بدست گروهی کشته شد، این مسأله دامنه دیگری به خود گرفت که البته در امواج انقلاب تا حدی محو شد، تا آنجا باز، بازتاب‌های آن در سالهای بعد خود را نشان داد. جوّی که در سالهای ۴۹ به بعد وجود داشت، عمدتاً با منبرها و کتابها به صورت یک مسأله داغ باقی ماند. صالحی بعدها نوشت: «همه کسانی که در سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ در قم به مجالس روضه می‌رفته‌اند، می‌دانند که در آن زمان، بسیاری از اهل منبر و روضه خوان‌های در قم روی منبرها به کتاب شهید جاوید و نویسنده آن و کسانی که بر آن تقریظ نوشته‌اند، حمله می‌کردند. این حملات تا مرز تکفیر می‌رفت و واعظی رو منبر در منزل یکی از آیات، پس از حمله به کتاب و نویسنده، خطاب به آقا گفتند: حضرت آیت الله! پس شما تکفیر را برای کی گذاشته‌اید؟ (توطئه شاه بر ضد امام خمینی، ص ۵۵). به هر روی، بخشی از واکنشها در قم را از کتاب یاد شده و البته از زاویه دید آقای صالحی می‌توان

مشاهده کرد.

واکنشهای نقدی به کتاب شهید جاوید در قالب کتاب نیز گسترده بود و نویسندگان این سطور بخشی از این آثار را در کتاب «جریانها و سازمان های مذهبی» ذیل شرح حال آقای نعمت الله صالحی نجف آبادی آورده و به هیچ روی قصد تکرار آنها را ندارد. در آنجا فهرست نقدهایی که بر شهید جاوید نوشته شده، اما بحث تفصیلی از محتوای آن آثار نشده و طبعا جای آن هم در آنجا نبوده است. در اینجا قصد دارم، مروری بر محتوای کتاب دفاع از حسین شهید رد بر شهید جاوید شیخ محمدعلی انصاری داشته باشم.



آقای انصاری علاوه بر این کتاب، گویا نقد دیگری هم داشته است که شاید پیش یا پس از این کتاب منتشر شده و تنها صفحاتی از آن در اختیار آقا زاده ایشان جناب ناصرالدین انصاری بود که لطف کردند. اما متأسفانه اوراق پراکنده و طبعا ناقص است. در این صفحات پراکنده، ایشان از این که کتاب شهید جاوید آبرویی برای شیعه، بلکه برای اسلام نگذاشته یاد کرده و از آثار مخرب این کتاب روی نسل جوان که آماده پذیرش شبهات هستند، یاد کرده است.



کتاب دفاع از حسین شهید، در دو بخش تنظیم شده است. بخش نخست که در حکم مقدمه است اما شماره صفحات با حروف نوشته شده، صد و بیست صفحه، و از آنجا به بعد با عنوان «تحقیقی عمیق: دفاع از حسین شهید» در ۴۹۸ صفحه است. طبعاً ابتدا بخش اول را مرور خواهیم کرد.

آقای انصاری می گوید، ساز مخالف زدن آقای صالحی از سال ۱۳۴۵ آغاز شد که مقاله ای در مکتب اسلام (آبان ماه، شماره ۲) در باره ضربت خوردن امام علی (ع) نوشت و گفت که ضربت در نماز نبوده بلکه در وقت ورود به مسجد بوده است. البته بعداً در اسفند همان سال، شماره ۴، ۷۰ عذرخواهی کرد و نقض آن را نوشت. در سال ۱۳۴۷ هم مقاله ای در باره امام حسین و ماجرای خوابیدن حضرت در مدینه نوشت و گفت که منبع آن ابن اعثم و غیر قابل اعتماد است. این بار هم «از نوا حساسات مردم مسلمان را جریحه دار ساخت»، و مانند نوبت اول که به مکتب اسلام اعتراض های زیادی شد، این باره به مدیر مجله معارف جعفری (سال ۹، ۱۳۴۷، ص ۱۸۰) که این مقاله را منتشر کرده بود، اعتراض شد. در اوائل سال ۱۳۴۸ خبر از چاپ کتابی به نام «مرد صلح» داده شود و ضمن چند بند، توضیحاتی در باره آن داده بود. به گفته وی، معلوم شد که این مطالب مورد قبول مراجع نیست. در این باره به وی تذکر داده شد و او قول داد که آنها را اصلاح کند. (دفاع از حسین شهید، مقدمه، صفحه اول تا ششم). در نهایت کتاب منتشر شد، و نویسندگان «توصیه آقایان زعمای حوزه علمیه قم، و حجج اسلام در تهران، جناب آقای فلسفی و آقای سید مرتضی عسکری» را نپذیرفت. آقای انصاری از همان آغاز نقد خود را با لحن بسیار تند آغاز کرده، همزمان وارد نقد محتوای کتاب نیز شده و با رویه ای نامنظم در نقد کتاب به پیش می رود. از روی فهرست مطالب می توان دریافت که انتخاب عناوین به مناسبت نقدی که در هر مورد دارند، انتخاب شده است. مقدمه کتاب گویا نقد همان داستان ضربت خوردن امام علی و ماجرای خواب دین امام حسین است که قبلاً به صورت دو مقاله منتشر شده بود.

صالحی در مقاله ای که در باره شهادت امام علی (ع) نوشت و نیز مقاله ای که در باره نقد روایت خواب دیدن امام حسین (ع) در مدینه منتشر کرد، در واقع، همان ایده خود را در باره علم امام مطرح کرد. همانجا بعد از نقل این خبر که امام قاتل خود را بیدار کرد، چند پرسش را نوشت: آیا جایز است امام مقدمات قتل خود را فراهم کند؟ آیا عمل امام می تواند سرمشق دیگران واقع شود و دیگران وسائل کشتن خود را فراهم کنند؟ اگر جایز نیست چرا امام حسین اقدام کرد و چرا خودکشی ممنوع است؟ (ص دوازدهم). پاسخ آقای انصاری، انبوهی روایت است که در باره خبر داشتن شهادت امام علی و فرزندش نقل شده است. (ص دوازدهم - چهاردهم). آقای انصاری شگفت زده است که چرا این نویسنده از این همه اخبار گذشته و با این که آنها را دیده، اما نپذیرفته است. پاسخی که بعدها هم مکرر داده می شود همین است که «حساب امام غیر از حساب اشخاص عادی است» و امام «برای بقای اسلام و اجرای تقدیر خدا، خود را به کشتن می دهد». (ص پانزدهم).

مساله ای که در سراسر این کتاب برای آقای انصاری مهم است، انتقادی است که بابت مراجعه صالحی به تاریخ طبری، و طبقات ابن سعد و آثار ابن قتیبه و مشابه آن دارد. این که چرا باید منابع روایی و تاریخی شیعه کنار گذاشته شود، و آثار سنی ها و یا به گفته وی ناصبی ها مورد استناد قرار گیرد. به هر روی همین نگاه در نقد مقاله محل ضربت خوردن امام علی هم که لحظه ورود به مسجد بوده یا در محراب دیده می شود. وی بار دیگر از بازتاب های مقاله مزبور در مکتب اسلام و برآمدن اعتراض ها، و نگارش مقاله مجدد با عذرخواهی و تغییر یاد کرده است (ص هیجدهم). وی این تغییر رویه را مورد تمسخر قرار داده و این که بار دوم چه منابعی را دیده بود که دفعه اول ندیده بود. (ص بیستم).

آقای انصاری، فلاش بک به مقاله دیگری هم از وی در مجله مکتب تشیع در سال ۱۳۷۹ ق / ۱۳۳۸ ش زده است که در باره آیه تطهیر و حدیث کساء بوده است. در آنجا «در باره حدیث کساء و آیه مبارکه تطهیر» مطالبی «نگاشت و تا توانست در آن مقاله و رساله از مطالب زشت و نادرست که برخلاف عقاید دو فرقه اسلامی است خودداری نکرد». (ص بیست و دوم). وی مطالب او را «بافندگی های بی مورد» و از روی تمسخر «تحقیقات عمیق!» می نامد. (ص بیست و سوم). او می گوید «نویسنده نه تنها از معارف و احکام و اخبار شیعی بلکه ظاهرا به کلی از معارف اسلامی بدور است». (ص بیست و ششم). صالحی خبر کساء را مستفیض دانسته و او منابع آن را از منابع مختلف به نقل از فیروزآبادی در فضائل الخمسه آورده است. وی استدلالهای او را «از تار عنکبوت سست تر» می داند. روشن است که اینجا هم حساسیت های مذهبی و از روی علائق شیعه و سنی است. انصاری تمام این نوشته ها را از روی نوع نگاه صالحی در تضعیف باورهای شیعی می داند.

وی به تدریج سراغ کتاب شهید جاوید آمده و اولین مدخل «کتاب شهید جاوید یا اوراق جادوگری» است. اینجا فهرستی از مسائل گذشته، یعنی پیش از تألیف شهید جاوید بدست داده و می گوید اضافه

۲۹۴ □ صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)

کنید که نامبرده زمانی که در قم یا تهران و مسجد سلیمان منبر می رفته «عایشه را مشمول آیت تطهیر» می دانسته چنان که «چندتن از حجج اسلام و فضلاء قم حاضر و شاهد و زنده اند». (ص سی و ششم). بعد هم ضمن تأکید بر این که ایشان «با سر نیزه قلم به جنگ حضرت امام حسین» رفته می گوید وی مورخین بزرگی مانند ابن اعثم، ابن طاوس، علامه مجلسی و مرحوم سپهر را کنار گذاشته و از منابع دیگر استفاده کرده است. (ص سی و هفتم). انصاری می گوید در اثر نوشته های این شخص، «برخی افراد جاهل به من گفتند هزار سال است به دروغ ما را گریاندند». یک شیخ اصفهانی هم که کتابدار مدرسه فیضیه بود، وقتی از او ارشاد مفید را خواستم «گفت: با مزخرفات شیخ مفید چکار داری؟» (ص سی و هفت، و هشت). وی افرادی از شاگردانش را وقتی «مغنی و حاشیه» درس می داده، فریب داده، برخی از قبوض این کتاب را هم پیش فروش کرده و اینها «در اثر تزریقات و تعلیمات خطرناک وی» با او هم فکر شده اند (ص سی و هشت). نامه ای هم از اوائل محرم ۱۳۹۱ / اسفند ۱۳۴۹ از شخصی بانام طباطبایی زواره ای، از اردستان و زواره خطاب به «واعظ شهیر آقای برقی» نقل کرده است که صالحی محرم در اردستان و زواره منبر رفته و «چنان افکار عموم را نسبت به قیام و اقدام حضرت اباعبدالله الحسین تغییر داد که غالب مردم بر این عقیده شدند که امام طالب ملک و سلطنت بوده است و ابدا از سرنوشت خویش اطلاع نداشته است». (ص سی و هشت). وی فهرستی از گزارش ها در باره منبرهای وی و محتوای آن و جلوگیری از منبر او را آورده است (ص سی و نه، چهل). زمانی که قبوض پیش فروش کتاب که آن وقت نامش «مرد صلح» بود عرضه شد، کسانی از او خواستند آن را چاپ نکنند، و عجلتا در یک مرحله موفق شدند او را متوقف کنند (ص چهل).

استفتائیه های طلاب و روحانیون از مراجع تقلید

در باره

کتاب شهید جاوید

در باره این کتابچه بنگرید به کتاب «توطئه شاه بر ضد امام خمینی، صص ۱۵۶ - ۱۶۲

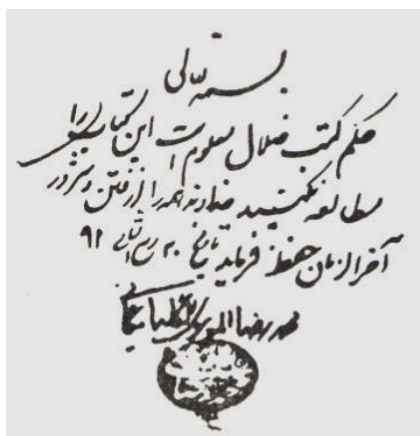
انصاری زیر عنوان «جریان امر نگارنده با نویسنده» از دیدار خود با او می گوید، وقتی که صد صفحه علیه وی نوشته بوده، و البته هنوز کتاب منتشر نشده بوده است. در دیدار دیگر، صالحی به دیدن وی آمده و گفته است دایی زاده اش از نجف به او نوشته شنیده ام وهابی شده ای، و «من تحقیق کردم این سخن از شما سرچشمه گرفته است». انصاری انکار نکرده می گوید اینها به خاطر مطالبی است که در منبرهای

خود در قم گفته اید»، (ص چهل و یک). بعد از من خواست نقدی را که نوشته ام ببرند و کتاب را اصلاح کنند. انصاری می گوید ده روز بعد دیدم کتاب در بازار و دسترس مردم است. (چهل یک، چهل دو). وی در باره رواج و اشتها کتاب، به جز دسته بندی هایی که از طلاب صورت گرفت، اقدام به تقریظ نویسی از سوی «دو نفر از مدرسین و اساتید حوزه علمیه که نسبتاً موجهند» می داند که «بسیار محکم نوشته» و نویسندگان را محقق و متتبع و مطالب آن مطالب را «تجزیه و تحلیلات ارزشمند» دانستند. به دنبال آن منبرهای در یک طرف و این دو محقق هم در طرف دیگر و مردم از رویارویی اینها در شگفت بودند (چهل سه، چهل و چهار). شرح بعدی آقای انصاری تبدیل شدن این مسأله به یک منازعه عمومی میان «عوام» شد و همه جا بحث و مشاجره بر سر آن جریان داشت. وی همچنین «در مدرسه فیضیه نماز آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی را بهم زدند»، چون ایشان در خطبه نماز جمعه از انتشار آن انتقاد کرده بود. (چهل و چهار).

آیت الله گلپایگانی از مخالفان انتشار کتاب بود، و به همین دلیل عده ای از موافقین دسته جمعی به خانه ایشان رفتند. شرح آن را آقای انصاری نوشته است: «یک شب عده ای از طلاب مقدماتی و صرف میرخوان موافقت از مدرسه فیضیه حرکت کردند و اینها شاید حدود ۲۵۰ نفر بودند که به منزل معظم له وارد و بنا کردند بی احترامی نمودن، و زنده باد و مرده باد گفتن. فکر نکردند منزل یک نفر مرجع عالی قدر روحانی میدان امجدیه و جنگ بین حزب توده و حزب ایران نوین نیست... این عده قصد داشتند صبح روز دیگر با همین هیئت و همین شعارها به منزل حضرت آیت الله عظمای نجفی مرعشی بروند که مردم از اطراف خبر شده و آنجا اجتماع کردند که اگر کسی بی ادبی کرد وی را تأدیب کنند. ... یکی دو شب بعد همین عده در مدرسه فیضیه با کمال شرم و حیاه! جلو حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی را گرفته کمال بی احترامی به معظم له روا داشتند». وی می گوید شبی هم به سراغ مصطفی زمانی نجف آبادی رفتند تا «با فحاشی و هتاک وی را از خانه بیرون بکشند و کتک بزنند که چرا به دسته ما نمی پیوندی». (چهل پنج، چهل و شش).

بی مناسبت نیست اشاره کنیم که آقای منتظری در خاطره ای گفته اند که زمانی در مسجد امام، در نماز جمعه آیت الله اراکی بوده و ایشان وسط خطبه ها، ضمن سخن از شهید جاوید، گفتند «ای خاک بر سر کسانی که برای شهید جاوید تقریظ نوشته اند. این در حالی است که آقای منتظری در صف چهارم نماز نشسته بودند. آقای منتظری می گوید، با همه فشاری که بود، ماندم، و فردای آن روز نزد آقای اراکی رفتم. متوجه شدم که اصلاً کتاب شهید جاوید را نخوانده اند، اما از بس به ایشان فشار آورده اند، یقین کرده اند که نویسنده این کتاب ضد امام حسین است. (توطئه شاه بر ضد امام خمینی، ص ۱۱۸-۱۱۹). با تلاش آیت الله گلپایگانی، قرار شد شماری از وعاظ و خطبا از یک طرف، و آقایان تقریظ نویسند و سران موافق و همچنین آیت الله حاج آقا مرتضی حائری «به عنوان ناظر و میانجی» در جلسه ای حضور

یابند و «امر اصلاح و سروصدا خاموش شود». نویسنده نیز «ملتزم شود که در چاپهای بعدی کتابش را اصلاح کند». این جلسه تا ساعت ده شب طول کشید، اما «آقایان خودشان نیامدند» و فقط کاغذی توسط یکی از طلاب فرستاده یادآور شدند که «چنانچه بعداد خواستیم کتاب را چاپ کنیم، بعضی نقاط ضعفش را اصلاح می کنیم». این نوشته هم توزیع نشود و به رسم امانت نزد آیت الله حائری بماند. انصاری م یگوید، این هم خیانت دیگری بود، معلوم است که مقصودش از «چاپ کردن» درست است، که چاپ نمی شود بلکه «افست» می شود! (چهل و هشتم). وی می گوید این خیانت، بر سر کتاب «درسی از ولایت» سید ابوالفضل برقی هم رخ داد و او از اعلامیه تقریظ آقای شیخ ذبیح الله محلاتی کمال استفاده را برد، اما کتاب اصلاح نشد و آقای محلاتی گفت که «گول خوردم». (ص چهل و نه).



منبع: توطئه شاه علیه امام خمینی، صالحی نجف آبادی، ص ۱۵۳

انصاری که به خاطر «احترام روحانیت» از آوردن تقریظ ها و نقد آنها خودداری کرده، در پاورقی اشاره می کند که نشریه هفتگی زن روز در شماره ۳۱۰ (۲۱ اسفند ۱۳۴۹) خبر انتشار کتابی در باره علل قیام امام حسین را نوشته و از آن تمجید و خرید آن را به خوانندگان زن روز توصیه کرده است. (ص پنجاه). انصاری سپس شرحی در این باره که چرا این قدر روی این کتاب حساسیت پدید آمده و او و امثال وی به نقد آن نشسته اند، می پردازد. (ص پنجاه یک تا پنجاه و چهار). وی انتشار این کتاب و اختلاف بر سر آن را نوعی «امتحان خدایی» می داند. «این همان داستان روز عاشورا و اجتماع کفر و دین و سپاه یزید و حسین است. (پنجاه و شش). وی این کتاب و کتاب درسی از ولایت برقی را در یک مسیر می داند، و علت هم این است که عده ای حمایت کردند و اینها فکر کردند کسی هستند (پنجاه و هفت). وی از صالحی، که دیگران او را محقق نامیده اند و فاضل، به عنوان «فاضل کج سلیقه» یاد شده و شماری از

افراد مشابه وی را که در تاریخ بوده اند، مثال می زند. (تا شصت و یکم). باز اشارتی به برقی دارد و این که در کتابی که نویسنده را «محمد تقی خجسته» نوشته اما در واقع خود اوست، اشعار زشتی در باره آقا شیخ جعفر خندق آبادی سروده است. وی متن این اشعار را که در آن از «شیخ الغلاة خندقی» یاد شده، از همان کتاب آورده است (شصت و دویم). از نوشته آقای میلانی علیه وی یاد کرده و این که برقی می خواسته است به خاطر آن، از آیت الله میلانی به دادگاه شکایت کند (شصت و سیم).

و اما صالحی «روی سابقین خود را از قبیل شریعتی و یوسف شعار و برقی سفید کرد». بنابر این این یک خط است که این افراد همان در آن قرار دارند. (شصت و پنجم). آقای انصاری، آقای صالحی را «نویسنده ای اشتباه کار و سطحی» می داند که «خود را مردی باسواد می داند. غرور وی سبب شده است تا ضمن نامه ای به آقای مرعشی بنویسد که «مبارزه با این کتاب ما، مبارزه کلیسا با علم» است. اگر مایل است اشتباهات خود را اصلاح کند، می تواند مواردی را که زین پس خواهم گفت اصلاح کند. سپس نمونه هایی را بیان می کند (شصت و ششم و ..) که مقصودش همین سه مورد محل ضربت خوردن امام علی، آیه تطهیر و کساء و شهید جاوید است. انصاری می گوید که «اعلامیه ای در تارخی ۵ مرداد ۱۳۵۰ صادر و راجع به علم ائمه باز اعمال غرض نموده است». ظاهراً وی در این اطلاعیه تأکید کرده که علم امام را قبول دارد اما آقای انصاری مصر است که او تنها عقیده پنج نفر از بزرگان شیعه را گفته و چرا روی آثار و آراء بقیه قلم قرمز کشیده است. (شصت و هشتم و نهم). برخی مخالف نقد نویسی از کتاب او هستند، اما آقای انصاری می گوید نوشتن نقد، عمل کردن به مصداق روایاتی است که می گوید در برابر بدعت باید ایستاد. (شصت و نهم). وی شرحی از عبارات این پنج نفر، شیخ مفید، سید مرتضی، و شیخ طوسی، و شیخ طبرسی و ملافتح الله کاشانی می دهد تا بگوید عقیده آنها ربطی به مطالب آقای صالحی ندارد. (ص هفتادم، هفتاد سوم). وی در اینجا، شعری هم در قدح آقای صالحی سروده است (هفتاد و ششم):

پشه را بین خویش با جبریل همپر می کند
بیخود این اظهارها امروز دیگر می کند
گفته های سنیان چون وحی باور می کند
آخر هر فصل دشنامش مکرر می کند
ابن طاوس او ز تقوا و ز دین در می کند
ذره را بین ناز بر خورشید خاور می کند
باز هم آن نیش زهرآگین فروتر می کند
خا را دیدی که سر بر سیل معبر می کند

کرمک شب تاب و آنکه لاف خورشیدی زدن
طشت رسوایی این شخص اوفتاد از بام چرخ
بر حدیث شیعیان هرگز ندارد اعتماد
عالمان دین ما را ناسزاها می دهد
ابن اعثم را سفیه و مجلسی را ساده لوح
قطره را بین طعنه بر دریای احمر می زند
بر دل فرزند پیغمبر چو کژدم نیش زد
کوه سنگین را تو دیدی کس به ناخن بشکرد!

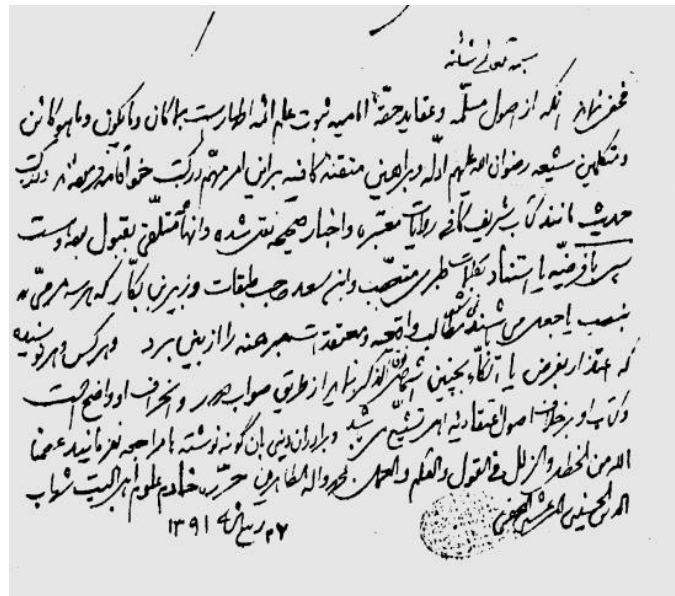
۲۹۸ □ صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)

هر که با آل علی افتاد در راه لجاج در دو گیتی جای در آزار و آذر می کند
با کمال تشنگی این شخص را در روز حشر حیدر صفدر بدور از حوض کوثر می کند

در کتابچه ای هم که به نام استفتائیه های مراجع در باره شهید جاوید از سوی طلاب اصفهان منتشر شد، شعری آمده با این مطلع:

«صالحی» دید شمر را در خواب	گشت از ترس خنجرش بیتاب
شمر گفتا مترس یار منی	شمع جاوید در مزار منی
بعد ده قرن با جسارت تام	قد علم کرده ای بضد امام
قلمت پاک کرد خنجر من	نور پاشیده بر سر و تن من
از حسین آنچه گفته ای حقست	جمله اخبار شیعیان لق است
صالحی گفت سینه ها تنگست	قلم از ترس شیعه ها لنگ است
ورنه می گفتمی حسین شهید	خطب کرد و جزای خویش بدید...
آن سیه بخت بین که از علماست	لیک بدخواه سیدالشهداست
او شریخ سفیه امروز است	بر دل شیعه تیر جانسوز است

در ادامه فهرستی از برخی از مطالب نادرست ارائه می دهد، مطالبی که بسیاری از اشاره کرده و بعداً هم مفصل شرح خواهد داد. (ص هفتاد و هفتم تا هشتاد و دوم). طبعاً بی نظمی در نوع نوشته های ایشان هست و همین امر سبب تکرار هم شده است. تفاوت نگاه آقای انصاری در باره علم امام، با آنچه صالحی در این باب دارد روشن است و غالب ایرادها، از همین جا نشأت می گیرد. به علاوه، نوع نثر صالحی و گفتمانی که در آن هست، با آقای انصاری فرق دارد. انصاری می گوید چرا صالحی در جملات خود از امام حسین به عنوان «شارح و مفسر» و «آن حضرت را از رجال قانون و فقط مجتهدی می شناسد که...» (هشتاد و دویم). نمونه هایی دیگری از عبارات او را هم مورد انتقاد قرار داده و می گوید «پس از انتشار این کتاب با این مطالبی که به شما نشان دادیم و گفتیم، سروصداها از اطراف ایران از آیات عظام و خطبای گرام و محافل و مجالس سخنرانی های در رادیو در شبهای چهارشنبه و پنج شنبه ایراد گردید». (هشتاد و چهارم). سپس برخی از اطلاعاتی که آیات را در باره این کتاب می آورد که نخستین آنها از آیت الله مرعشی است که عین تصویر را آورده است. (هشتاد و ششم).



پس از آن اعلامیه آقای آقا سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، را آورده که با توضیحی در باره جفر و جامعه آغاز شده و علم ائمه را با ارجاع به بحار و منابع دیگر مورد تأکید قرار می دهد. (هشتاد و هشتم). اعلامیه آقای اراکی (ص نودم)، حاج شیخ محمد تقی بروجردی، (نود و یکم)، آیت الله حاج آقا مرتضی حائری (ص نود و دوم)، علامه طباطبایی (نود و سوم - نود و پنجم)، محمد تقی صدیقین (نود و ششم)، «این کتاب به حسب بدو نظر کتاب جالبی است، چنان چه دو نفر از فضایی حوزه مقدسه را هم به خود جلب کرده است، لیکن متأسفانه با محرز بودن فضل مولف به هیچ وجه با مقام عصمت و علم امام سازگار نمی باشد». آقای انصاری در پایان مقدمه ذیل «سخنی چند با شما خوانندگان ارجمند» با اشاره به دو کتاب قبلی خود «محمد پیغمبر شناخته شده» و «پاسخ به بدانندیشان» [دومی علیه برقی] روی وظیفه ای که احساس کرده و طی پنج ماه، ششصد صفحه علیه صالحی نوشته، تأکید ورزیده است. او می گوید، به جز وی نیز «تاکنون شش جلد آنها را احقر دیده ام». (نود و هفت)، او می گوید به من گفته اند که قلم شما تند است، و پاسخ این است که «قلم ما تند نیست، معترضین کنند». (نود و هشتم). وی بار دیگر نویسنده شهید جاوید را «وهابی مسلک مغرض» خوانده و از باب جلوگیری از فریب افراد، نوشتن این کتاب را لازم می داند. وی پشت صحنه افرادی مثل برقی، صالحی و حسینی ارشاد را با یکدیگر دیده و می گوید برقی به صالحی تلگراف تبریک زده است. بعد هم می گوید صالحی تا شش ماه دیگر در صدد نوشتن کتابی در باره علم امام است. «آقای زین العابدین رهنما» هم «که از سابقه با تشیع درافتاده بود، به کارش گرم تر شده است». (ص صد و دوم). آنگاه شرحی داده و می افزاید: «کتابهایی که امروز

۳۰۰ □ صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)

نوشته می شود اغلب اینهاست از رهنما، از شریعتی، و بنگاه حسینیة بدون ارشاد، و از یوسف شعار، از برقی و از نعمت الله صالحی، و اینها بپاخواسته اند که مذهب تشیع را از بین ببرند و حجاب سنی و شیعی را به خیال خودشان بدرند». (ص صد و چهارم). وی با اشاره به این که در صدر اول تاریخ قم، گاهی به خاطر نقل یک حدیث نادرست، عالمی را از شهر بیرون می کردند، تأکید می کند، حوزه ای که سابقه دیرین دارد و اخیراً هم توسط مرحوم آیت الله حائری و حجت و صد و خوانساری و آیت الله بروجرودی و دیگر علما تبدیل به «فحلی دلاور و نخلی تناور» شده است، لازم است در «جواب گویی مطالب نادرست و ضد مذهب تشیع» سهم بیشتری داشته باشد (ص صد و هفتم). آخرین نکته او در این مقدمه، این است که «نوشته های ما عین دستور قرآن و سنت است». (صد و هفتم). این مقدمه در صفحه صد و نهم خاتمه می یابد و از اینجا، نقد اصلی آغاز می شود. تاریخ مقدمه یکم جمادی الثانی ۱۳۹۱ مطابق ۱۴ مرداد ماه ۱۳۵۰ است.

زمان عجیبی است که «تقریباً علی و اهل بیت و عترت پیغمبر در خانه خودشان غریب و مظلوم هستند» و در جایی به نام «حسینیة ارشاد» «کتابهایی» منتشر می شود که «سبب ناراحتی و تحریک احساسات ملت ایران» است. این نخستین مطالبی است که در آغاز کتاب آمده و در واقع با نقد آثار شریعتی و حسینیة ارشاد آغاز می شود.

انصاری می گوید حسینیة ارشاد که مرتب برنامه دارد در صدد ترویج «اسلامی» است که «مدر روز و رمانتیک و جوان پسند» باشد و کمتر دیده می شود که از «احادیث و تفاسیر اهل بیت» سخنی به میان آید. (ص ۴). وی نمونه ای از یک اطلاعیه حسینیة ارشاد را که در کیهان درج شده می آورد تا از ادبیات حاکم بر این موسسه پرده بردارد «دوران ما دوران تغییر ارزشها، و تزلزل مبانی فکری و اخلاقی قدیم و در نتیجه بریدن نسل جدید از همه پیوندهای گذشته است. دردها و نیازهای تازه ای که تمدن امروز در زندگی انسان پدید آورده است، لزوم یافتن راه حل های قاطع و درمانهای مؤثرتر [پیش از پیش] حیاتی و فوری ساخته است». (کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۴۹، ص ۲۳). در خاتمه هم از مردم دعوت کرده اند که در این موسسه حاضر و مسائل فکری آزادانه مطرح سازند. (ص ۶). از اینجا نقد کتاب «محمد خاتم پیامبران» آغاز می شود. بند بند نقل، و آنها را نقد می کند. موارد اول زیر عنوان «خلافت شیخین» با نقد شش مورد است. (ص ۷). عنوان بعدی «تحقیق و معرفی شیعه» با نقد چهار مورد. (ص ۹)، عنوان بعدی «حجیت اجماع و قیاس در مقابل حکم خدا» با نقد دو مورد (ص ۱۱)، «ترویج از رقص و موسیقی و ازادی معاشرت زن و مرد در شکل پیشرفت های اسلامی» با نقد سه مورد (ص ۱۲).

در ادامه به نقد «اسلام شناسی» شریعتی که سیره نبوی است، می پردازد. می گوید، در بسیاری از موارد ترجمه از ابن هشام غلط بوده و او «نامه مفصلی به پدر ایشان فاضل محمد آقای محمد تقی شریعتی مزیانی نوشته با مدرک، اعتراض نمودم، به من جواب ندادند». (ص ۱۳). سپس موارد نقد را می آورد.

ترجمه او از حدیث ثقلین را آورده و می گوید «آقای دکتر مغلظه فرموده و برای خدمت به اربابان خود» فکری به خاطرشان رسیده که «به فکر هیچ سنی ناصبی ای» نرسیده «ثنتین» را جای «ثقلین» گذاشته و آن را سنت گرفته است. (ص ۱۳ - ۱۴). پس از آن می گوید «به طوری که شنیده شده و شیوع آن به حد تواتر رسید، یک آقای دیگری به هنگام سخنرانی در آن موسسه گفته است من باید کاری بکنم که ملت ایران بغض شیوخ را از دل بیرون و محبتشان را بپذیرند». (ص ۱۶). سپس از کتاب خلافت و ولایت یاد کرده که دو نفر از دانشمندان آقای مرتضی مطهری و محمد تقی شریعتمداری [شریعتی] تا اندازه ای حق مطلب را ادا کرده اند (ص ۱۷) اما باز هم بی اشکال نیست، این که گفته اند، بهتر است فقط زیباییهای تاریخ اسلام را بگوییم. گلایه های «محافل و مردم» از حسینییه ارشاد ادامه یافته و به نقد «اتحاد اسلامی» که آن موسسه دنبال آن است، می پردازد. (ص ۲۱ - ۲۲). این ادامه دارد که بله، اخیرا کتابی در موضوع قیام امام حسین نوشته، و تا آنجا که ممکن بوده است، این قیام اقدام الهی را بی اهمیت وانمود فرموده اند». (ص ۲۳).

«صالحی کیست» بحث نقد گویا از اینجا شروع می شود، اما حقیقت ذیل آن مطالبی است که مکرر در مقدمه طولانی کتاب آمده بود. «اهل نجف آباد اصفهان که حدود ۲۶ سال قبل از نجف آباد به قم آمده است»، دنبال آن مطالب قبلی وی در باره آیه تطهیر و کسا آمده است. در سال ۴۷ مقاله ای در باره خواب امام حسین قبل از حرکت از مدینه نوشت و منبع آن را که فتوح ابن اعثم بود تخطئه کرد. (ص ۲۴). «بحثی در مساله علم غیب و علم امام» نخستین بحث کتاب است. (ص ۲۶) روش بنده در گزارش آن، تکرار مسائل علمی نیست، بلکه اشارات تاریخی و نوع نگاه اهمیت دارد و آنچه در لابلای نقدها از این دست باشد، اشاره خواهیم کرد. طبعا در باره نقدهای حدیثی و غیره باید خود کتاب را مرور کرد. مواردی از غیب گویی پیغمبر به نقل از منابع آمده (تا ص ۳۳) پس از آن اثبات امامت از آیات و روایات (تا ص ۵۵). عنوان بعدی «اهل سنت با اهل بیت اطهار دشمنند» که نخستین مورد اشاره به تفسیری است که سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن ذیل آیه و لا تقربوا الصلاة نوشته است (ص ۵۶). این مورد، شاه بیت مخالفان عقیده اتحاد اسلامی در دوره پیش از انقلاب است. وی سپس از محب الدین خطیب، طنطاوی و دیگران یاد و مواردی نقل کرده است. (تا ص ۵۹). به مناسبت یاد از عبدالله بن سبا، بحثی در باره او به نقل از سید مرتضی عسکری آمده است (تا ص ۶۵). فرض مسلم ایشان این است که صالحی به علم غیب امامان باور ندارد و اما عقیده شیعه این است که این امر ثابت است. بر این اساس به نقد مطالب وی در باره هدف امام حسین از قیام، و علم او به نتیجه کار پرداخته اند. (ص ۷۲ و بعد از آن). «سه نفر از آیات عظام قم و چندین نفر از تهران گفتند نکن! مگر شما گوش دادید». (ص ۷۶). «شما در تمام این صفحات، امام را یک شخص عادی لکن لایق و رشید و شایسته مقام خلافت و حکومت معرفی کرده اید» (ص ۷۷). نقدهای تاریخی و آنچه پیش فرض های تاریخی آقای صالحی است، از اینجا به بعد

آمده است. مساله هدف امام حسین که متمرکز روی گرفتن حکومت است، از جمله مواردی است که نقد شده است. (ص ۸۸ قبل و بعد از آن). «هر کس این کتاب شما را مطالعه می کند، از مسیر تاریخ حسینی دور می افتد و سروکارش می افتد با چند مورخ بی تقوا و دشمن اهل بیت از اهل سنت و مریدان چهار آتشه یزیدند، مانند طبری». (ص ۱۰۰). انصاری ذیل عنوان «توهین به مقام ابن عباس و یک خیانت» بحث مفصلی در باره شخصیت ابن عباس می کند. صالحی در کتابش اظهار نظر ابن عباس را دلیل بر بی اطلاعی او از اوضاع دانسته است. (تا ص ۱۰۹). صالحی جمله الکوفی لایوفی را قبول ندارد، اما آقای انصاری اصرار دارد آن را ثابت بداند (ص ۱۱۳ به بعد). روایت خواب دیدن امام حسین در مدینه اینجا هم دوباره بررسی شده است (ص ۱۲۱ به بعد). صالحی گفته است که اصل این خبر از ابن اعثم است و او مورخ ضعیفی است اما آقای انصاری می گوید «مجسمه ابن اعثم باید از طلا ریخته شود». ادامه بحث در باره ابن اعثم در (ص ۱۲۷-۱۴۹) آمده و پس از آن اخبار دیگری در باره علم به شهادت آمده است. (تا ص ۱۵۲)، چنان که باز مواردی از پیشگویی پیغمبر و امام علی می آورد. (تا ص ۱۷۰). از نقش جن ها و ملائکه هم مفصل صحبت شده است. (ص ۱۷۱ به بعد). بحث هنوز هم در باره همان خواب دیدن امام حسین است که به نوعی خبر از شهادت را در بر دارد. به علاوه، بحث از معجزات در عاشورا است که مولف برای اثبات آن، اخباری می آورد (ص ۱۸۲ به بعد). داستان خاکی که ام سلمه داشت و این که تا چه سالی زنده بوده، کربلا را درک کرده یا نه، از بحث های مفصل این بخش است (ص ۱۸۴ به بعد). یکی از منابع آن اثبات الوصیه است که صالحی گفته از علامه امینی شنیده که این کتاب از مسعودی نیست اما انصاری «ادعای شفاهی» او را مسموع نمی داند و کتبی طلب می کند (ص ۱۹۴). پرسشهای عادی صالحی (۹ پرسش) در باره علت رفتن امام حسین به کربلا از جمله عدم سازگاری خبر داشتن از شهادت با فرستادن مسلم، پاسخ های انصاری را در پی دارد (ص ۱۹۹-۲۱۷). اخبار دیگر در باره خبر از شهادت از جمله حدیث «ان الله قد شاء ان يراک قتيلًا» در صفحات طولانی منبع یابی و بحث شده است (ص ۲۲۳ قبل و بعد از آن). بررسی «خط الموت علی ولد آدم..» که در لهوف آمده، باز موضوعی برای بحث و گفتگوی آنان شده است. (ص ۲۶۸). ایراد مداوم به صالحی کنار گذاشتن نقلهای ابن طائوس و اعتماد به اخبار منابع سنی است. (ص ۲۷۰-۲۷۱). باز هم «داستان فرشته ها و جن ها» در این ضمن معجزاتی که در کربلا رخ داده، مطرح می شود (ص ۲۸۱-۲۸۹). روش آقای صالحی در هر زمینه، طرح چند سوال است که بتواند مسیر خود را طی کند، و آقای انصاری سعی می کند این موارد را مطابق روش خود جواب بدهد. (ص ۳۰۱-۳۰۲ و ادامه). سوال ها اغلب عقلی طرح می شود و جوابهای آقای انصاری مطابق روش لهوف و منابع دیگر بر اساس اخبار و روایاتی است که نقل شده است. امام حسین که چندین قرن، تحلیل قیامش در حاله ای از مسائل ماوراء بوده، یک باره در نوشته آقای صالحی در شرایط طبیعی و تاریخی مورد بحث قرار می گیرد، و منشأ این همه مجادله و

شیخ محمدعلی انصاری و ادبیات ردیه نویسی در قم □ ۳۰۳

مناقشه می گردد. انصاری می گوید: نویسنده بیچاره قیام مقدس انبیاء و اوصیاء را به قیام مردم جاه طلب که فقط حب حکومت و ریاست و شهوت آنان را به قیام تحریک نموده، قیاس نموده و سپس عبارات کودکانه و عامیانه ای برشته تحریر در آورده» است. (ص ۳۲۶). انصاری می گوید این تحلیل ها به گونه ای است که گویی «نویسنده، امام را مسوول حادثه کربلا می داند» (ص ۳۳۴) و این که «نویسنده امام را بر هم زننده نظم اجتماع می داند» (ص ۳۳۸). تحلیل عقلی از این رویدادها، به نظر انصاری، نه فقط با اخبار پیشگویی و نگاه های ابن طاوسی، بلکه برای کسی هم که آیات جهاد را قبول دارد، سازگاری ندارد (ص ۳۴۷). او معتقد است که صالحی «امر معنوی و الهی را به کلی رها کرده فقط به جنبه مادی و ملک و سلطنت پیچیده است» (ص ۴۲۲) انصاری نمی تواند باور کند که امام حسین، در قیام خود، امر دنیوی را در نظر داشته است. (ص ۳۵۰). انصاری حتی پیشنهاد مراجعت امام را هم که صالحی بر اساس عبارات مختلف، آورده، نمی پذیرد و سعی می کند عبارات مورد استناد او را پاسخ دهد. (ص ۳۵۴ - ۳۶۲). طبیعی است که اگر پیشنهاد مراجعت را پذیرد آن وقت در اثبات هدف شهادت عالمانه که بر اساس علم به آن است، به دردسر بیفتد. در هر حال توجیه آن مسأله دشوار است و به همین دلیل تلاش می کند آن نقلها را نادرست بداند.

به نظر آقای انصاری، صاحب شهید جاوید «یک حشین آشوبگر و انقلاب چی و کودتا کن درست کرده» «که قیام کرده است، قدرت را از دست یزید بستاند، و در پناه احراز سلطنت و حکومت به اسلام خدمت کند، که گرفتار حر و عمال یزید شده است. چندین مرتبه التماس کرده، تقاضای صلح نموده، خواسته است از همان راهی که آمده برگردد که عمال یزید نگذاشته و وی را کشته اند.» (ص ۳۷۲). صالحی هم این را که کسانی «خیال کنند امام حسین از همان اول کار تصمیم گرفته، خودش کشته و عیالاتش اسیر، از آن شهر به آن شهر کشانده شوند» یک خیال کودکانه است. انصاری بخشی را به رد این سخن می پردازد (ص ۳۷۳ - ۳۷۸). بعد از این نزاع و گفتگو در باره تک تک رویدادهایی که در مسیر رخ داد، ادامه می یابد. هر کدام از اینها، تحلیل خود را از دل این نقلها دنبال می کنند. دعوت عبید الله بن حر جعفی، از راه رسیدن طرماس بن عدی و باقی واقع. (تا ص ۳۹۳). بحثی هم در باره پیشگویی امام علی در باره رخ دادن کربلا در وقتی که به این سرزمین رسید، صورت گرفته که از انکار تا اثبات و جواب برخی ابهامات، به طول انجامیده است. (تا ص ۴۰۷). یکی از نمونه های خبری مهم در کربلا که بعد ماورای به این حادثه داده است، خواب هاست. آقای انصاری در اینجا فهرستی از این خوابها را که در منابع آمده است، نقل می کند که دست کم پنج خواب است (ص ۴۰۹ - ۴۱۳). صالحی می گوید سیاست امام حسن و امام حسین یکی بوده و این درست نیست که آنها را متفاوت بدانیم، آنها همان سیاست پدر را دنبال می کردند، اما آقای انصاری می گوید «این نویسنده اموی مسلک بسته و گریخته می خواهد بگوید حکومت معاویه و یزید درست، صلح علی و اما حسن درست، حسین هم باید همان

صلح را پذیرفته و یا می خواسته است بپذیرد». (ص ۴۱۹). انصاری می گوید «نویسنده معتقد است قتل امام بسود اسلام نبوده است». (ص ۴۱۹). به نظر وی، انبیاء کار خود را کرده اند، و اگر در نهایت دولت دست اموی و عباسی افتاده، معنایش این نیست که انبیاء باید راه و روش دیگری می داشتند (ص ۴۲۷). در اینجا، مسائل مختلفی از تاریخ اسلام با این نگاه مطرح می شود که واقعه کربلا و شهادت امام حسین، چه آثاری داشته است حتی تا اینجا که «فتوحاتی که بعداً نصیب مسلمین گردید، تمام در اثر همین فداکاری و کشته شدن حسین بود. اگر حسین پیروز می شد، کار به آنجا نمی رسید که آن فتوحات نصیب مسلمین گردد، یعنی جنگ خانوادگی در می گرفت و اسلام توسط بنی امیه و مخالفین در جزیره العرب خفه می شد». (ص ۴۳۱). مانند این تحلیل های شگفت فراوان در این صفحات مطرح شده و در پاسخ این سخن آقای صالحی است که گفته است «ما معنای صحیح و قابل قبولی برای این عبارت که با کشته شدن حسین اسلام زنده شد، که نه آیه است و نه حدیث و از سخن بزرگان، نیافتیم (تا ص ۴۴۰، ۴۴۲). از نظر انصاری، ماجرای کربلا در ادبیات «نبوت و رسالت الهی» مفهوم دارد نه در «حساب سلطنت و قدرت و حکومت». (ص ۴۴۵). به نظر انصاری، اگر هدف سلطنت و حکومت بود، باید امام حسین سناریوی دیگری طراحی می کرد، مثل این که در همان مدینه حاکم شهر را می کشت، و از همان جا قیامش را آغاز می کرد. بالاخره یزید لشکرکشی می کرد، یا پیروز می شد یا نمی شد و ادامه ماجرا (ص ۴۵۱). وی مروری هم بر تحولات بعد از کربلا تا قیام توابین و مختار دارد تا نتایج شهادت امام حسین را بیان کند. (تا ص ۴۶۶). نگاهی نیز به سرنوشت مروانیان دارد که چطور به دست عباسیان نابود شدند. (تا ص ۴۷۳). در قرن بعد نیز می توان آثار قیام حسینی را در ابعاد مختلف از جمله مرثیه خوانی و گریه بر امام حسین و... دریافت (ص ۴۷۶ به بعد).

خلاصه مطالب گذشته را انصاری در چند جمله بیان کرده است: «ثابت کردیم ائمه طاهرین دارای علوم الهی اند... کتب اهل سنت معتبر نیستند... مورخین شیعی تواریخ ائمه طاهرین را محکم تر نوشته اند... تاریخ ابن اعثم کوفی معتبر است... مولف شهید جاوید میانه خوبی با تشیع ندارد و جنبه ضد شیعی می می چربد، و مسائل دیگر (ص ۴۹۲ - ۴۹۳). تاریخ خاتمه کتاب ۵ مرداد ماه ۱۳۵۰ (آخر جمادی الثانیه ۱۳۹۱ ق) است.

بار دیگر در باره شهید جاوید در سال ۱۳۵۳

آقای انصاری در پایان مجلد دوم کتاب دفاع از اسلام و روحانیت، در باره اطلاعیه ای که به مناسبت چاپ دوم کتاب شهید جاوید صادر شده، توضیحاتی را شامل ده مورد که ادامه همان نقدهاست، داده است (ص ۴۲۱ به بعد). ضمن آن، به هجوم برخی از طلاب به بیت یکی از مراجع هم اشاره شده که گویا منزل آیت الله گلپایگانی است. بعد از آن باز در باره علم امام، دیدگاه شیخ انصاری و سید مرتضی سخن گفته

است. (ص ۴۲۷). همچنین از نقد علامه مجلسی نسبت به سید مرتضی هم یاد شده است (ص ۴۳۲). نهایت این که «این کتاب، از این نویسنده، جز همکاری با طرفداران یزید، و مخالف با هزاران جلد کتاب علمای شیعی، جز اضلال و گمراهی، و جز اهانت به مقام مقدس حضرت اباعبدالله ...» چیزی نیست. «این چاپ دوم صدها درجه زیانش به حال اسلام و مسلمین بیش از چاپ اول، و خیانت ها از آن آشکارتر است» (ص ۴۳۴). در ادامه از تقریظ نویسی حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجان‌ی و شیخ محمد تقی جعفری بر چاپ دوم کتاب شهید جاوید یاد و از آنها به سختی انتقاد شده است. (ص ۴۳۶). ایراد وی به آقای جعفری این است که عمرش را صرف شرح مثنوی کرده در حالی که «ممکن بود چنین مرد عمیق و پرکاری، این زحمت را در باره تفسیر قرآن بکشند» (ص ۴۳۹). نیز می افزاید که نویسنده شهید جاوید، «با بیانات نادرستی ایشان را اغفال و این نوشته را از ایشان گرفته اند». (ص ۴۴۰). در ادامه باز زیر عنوان «خیانت های صالحی» همان بحث علم امام حسین به شهادت را دنبال کرده است. (ص ۴۴۰). صالحی در این نوشته «نظریفه نواصب» را پیش برده است. (ص ۴۴۲). به گفته انصاری، صالحی می گوید مساله علم امام، میان علما اختلافی است، اما در همه نظر فقط یک گروه را مبنا قرار داده «اما در یک جا دیده نمی شود که این شخص فاسد العقیده اقلا روی نظریه دوم علما نظری بدهد» (ص ۴۴۴). آقای انصاری، صالحی را «شیخ دهاتی» می نامد که «در حوزه علمیه قم وارد و خودش را طاوس علیین دانسته است». چطور یک روحانی که عمری سر سفره امام حسین بوده و پولهای کلانی بابت روضه خوانی گرفته، این طور رفتار می کند. او تقریظ نویسان را افراد «نمک بحرانی» می داند که وظیفه سگ گله را هم انجام نداده و از روی «رفیق باز» بودن این تقریظ ها را نوشته اند. (ص ۴۴۵). مجلد اول دفاع از اسلام و روحانیت، در ۱۳ رجب ۱۳۹۲ ق مطابق ۳۱ مرداد ماه ۱۳۵۱ تمام شده است؟ به گفته آقای ناصرالدین انصاری، ایشان در کتاب آینه دل (ص ۳۹۸ - ۴۱۲) نیز به کتاب شهید جاوید پرداخته است.

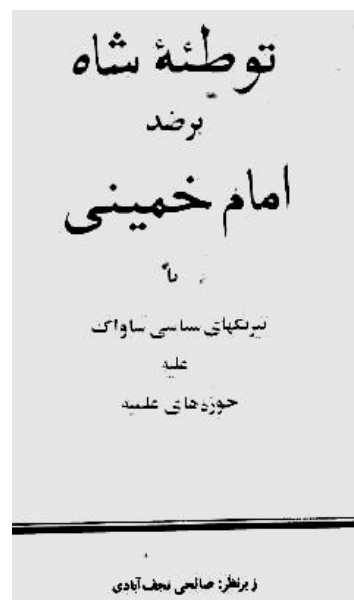


واکنش صالحی نجف آبادی به کتاب دفاع از حسین شهید

آقای انصاری، چنان که گذشت، به برخوردهای خود با آقای صالحی اشاره کرده است، و اما این که در سالهای بعد از انتشار کتاب انصاری، چه مسائلی میان آنها پیش آمد، منبع ما مطالبی است که صالحی در کتاب «توطئه شاه بر ضد امام خمینی» در سال ۱۳۶۲ منتشر کرد. روی این کتاب نوشته شده بود: زیر نظر نعمت الله صالحی نجف آبادی. در کتاب یاد شده، تصویری که از مجادلات میان شهید جاوید و مخالفان رخ می دهد، در چارچوب مسائل انقلاب، است. ساواک کوشش می کند از انتشار این کتاب، بهانه ای برای سرکوب انقلابیون، بد نام کردن امام خمینی و ضربه زدن به آیت الله منتظری استفاده کند. صالحی نوشته است، «یکی از راههای مبارزه ساواک با شهید جاوید، این بد که از کتابهای مخالف کتاب نامبرده ترویج می کرد». سپس می افزاید: «یکی از کتابهای مخالف که ساواک آن را ترویج می کرد، کتاب «دفاع از حسین شهید» نوشته محمدعلی انصاری قمی کاسب بازنشسته است. وی تأکید می کند که این کتاب، چون بیش از حد به نویسنده فحاشی و هتاک کرده بود، و او را همکار شمر و بدتر از همه نواصب دانسته بود (صص ۱۸۴ و ۲۱۶ دفاع از حسین شهید)، بیشتر مورد توجه ساواک بود. در ضمن، روزنامه اطلاعات در ۴ اسفند ۱۳۵۵ در صفحه ۳، عکس پشت جلد این کتاب را منتشر کرد. صالحی می گوید، نتیجه آنچه آقای انصاری در این کتاب آورده این است که «بر امام حسین (ع) واجب بود خود را به کشتن بدهد و خانواده اش را به اسارت بکشاند و چنین کرد، ولی این کار برای دیگران حرام است (دفاع از حسین شهید، ص ۱۵، ۱۶). آقای انصاری در صفحه ۴۴۵ نوشته است: «اگر امام حسین پیروز می شد، ریشه اسلام کنده و رشته نبوت و امامت می گسیخت». (توطئه شاه بر ضد امام خمینی، ص ۱۷۰ - ۱۷۱). وی سپس عباراتی را که آقای انصاری در کتاب پاسخ به بداندیشان (چاپ ۱۳۴۷ ش، ص ۱۱۱ - ۱۱۲) در ستایش شاه آورده نقل کرده است «هنوز شاهنشاه آریامهر ایران مفتخرند که روز تولد حضرت علی بن ابی طالب را جشن بگیرند و بزرگان مملکت به سلام بروند». (ص ۱۷۲ - ۱۷۳) این عبارات ادامه دارد، و البته مرحوم انصاری اینها را در چاپ های بعدی حذف کرد. صالحی از این ستایش ها با عنوان «مداحی چاکر مآبانه» «از شاه خونخوار عیاش هرزه» یاد کرده است.

شیخ محمدعلی انصاری و ادبیات ردیه نویسی در قم □ ۳۰۷

هنوز شاهنشاه آریامهر ایران مفتخرند که روز تولد حضرت علی این ایطالاب
 را جشن بگیرند و بزرگان مملکت سلام برونند .
 هنوز شاهنشاه ایران افتخار میفرماید که امام زمان عجل الله فرجه الشریف
 در خورده سالی و در خواب گمراشتان را بسته است ! و روز نیمه شعبان که تولد آن حضرت
 است تعطیل رسمی کشور است .
 هنوز روز عید سعید غدیر یکی از اعیان بزرگان این مملکت محسوب و تمام ملت ایران
 غرق در سرور و شادی و وزراء و سفراء و درجه داران سلام شاهنشاه بزرگوار تقدیر و ارادت
 میروند و حلول چنین روز فرخنده را به پیشگاه معظم اله تبریک عرض می نمایند ! همچنین
 است و روز تولد و شهادت حضرت امام باقر ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 رئیس مذهب شیعه که شاهنشاه و دربار و ملت ایران سرور و سوگ بر گذار می نمایند .
 هم چنین است در روز ما یام شاهشور که از طرف اعلیحضرت هابولیدر کاخ گلستان



صالحی در ادامه با شرح جنایات شاه در چندین صفحه، از این که آقای انصاری چنین ستایشی از شاه کرده، سخت گلایه کرده و در ادامه از توهین های او به تقریظ نویسان نیز یاد کرده است. اشاره او به مطالبی است که در صفحه ۳۰۰ کتاب دفاع از حسین شهید آمده است. (توطئه شاه، ص ۱۷۷). بی

۳۰۸ □ صد سالگی حوزه قم (دفتر دوم)

مناسبت نیست اشاره کنیم، گروهی انقلابی در قم، پس از سال ۱۳۵۰ با نام جوانان غیور، به دلیل عبارات ستایشی آقای انصاری از شاه، تصمیم به حمله به او گرفته و یک بار نیز وی را کتک زدند. یکی از اعضای این گروه تأکید کرد که انگیزه این کار، مطالب پایانی کتاب ولایت فقیه بود که از روحانیون درباری گلایه کرده و اشاره کرده بودند که اینها را باید خلع لباس کرد.

گفتنی است که صالحی نجف آبادی طی سه سال دوره تبعید (از مرداد ۵۲ تا مرداد ۵۵) کتابی با نام عصای موسی در پاسخ به نقد ها نوشت که در نهایت به نام راه اعتدال منتشر شد. البته در دوره پهلوی اجازه انتشار نیافت و بعد از آن منتشر شد. اولین مورد، پاسخ به آیت الله رفیعی قزوینی، مورد دوم پاسخ به استاد علامه طباطبایی در رساله علم امام (منتشره در ربیع الثانی ۱۳۹۱ق، (راه اعتدال ص ۶۹)، سوم پاسخ به جناب آقای زاهدی قمی در رساله مقصد الحسین (ص ۹۱)، پاسخ به آقای محمد فاضل و آقای شهاب اشراقی (ص ۱۰۳)، پاسخ به آقای سید احمد زنجانی فهری، در کتاب سالار شهیدان (ص ۱۲۳)، پاسخ به آقای سید محمد مهدی مرتضوی در کتاب یک تحقیق تمیق تر در موضوع قیام امام حسین (ص ۱۴۵)، پاسخ به رضا استادی در کتاب «بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید» (ص ۱۵۹).